



START

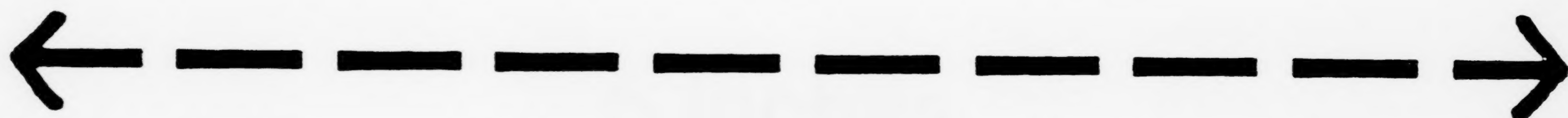


REEL 58



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 11:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

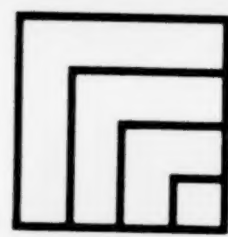
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

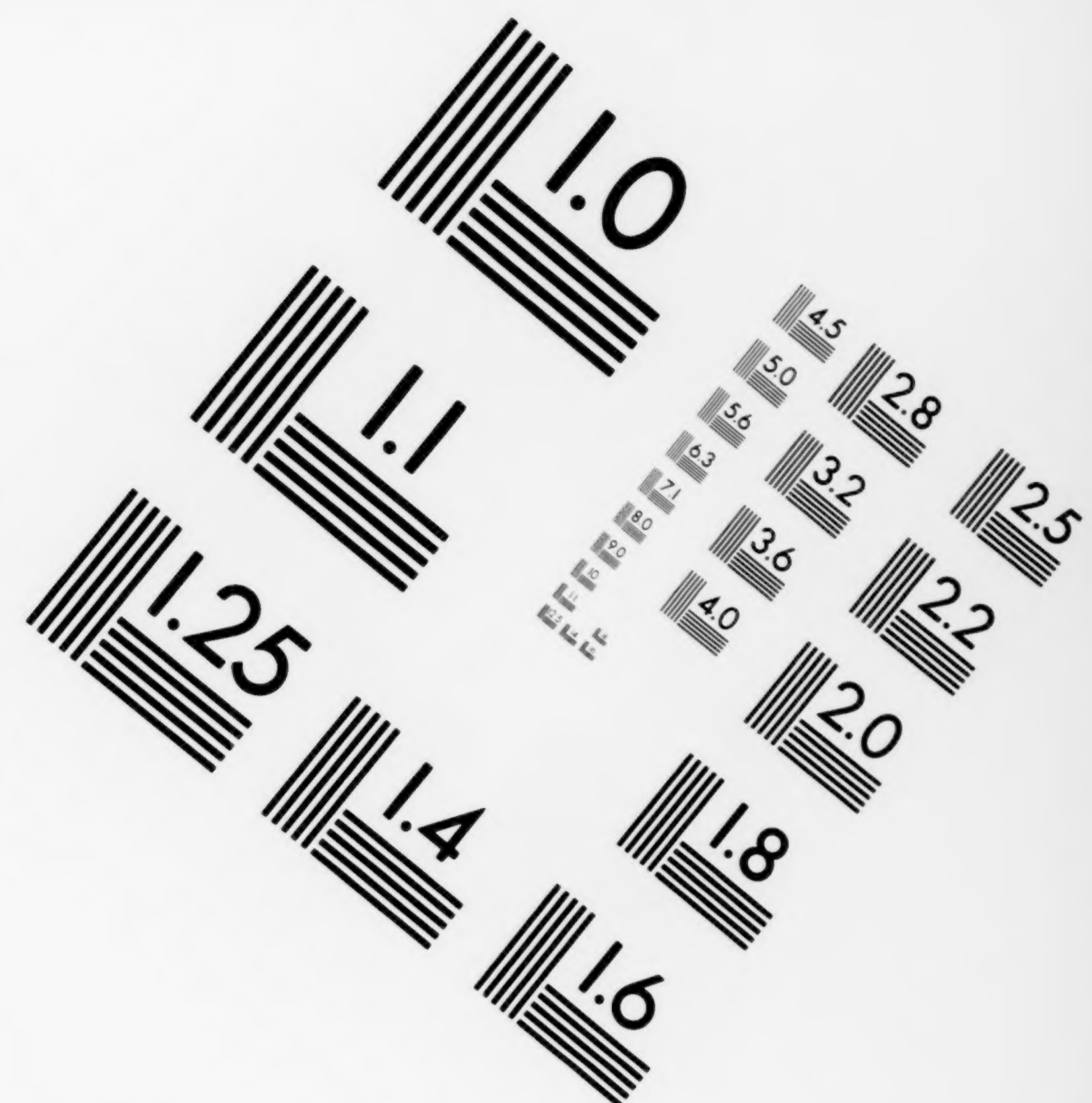
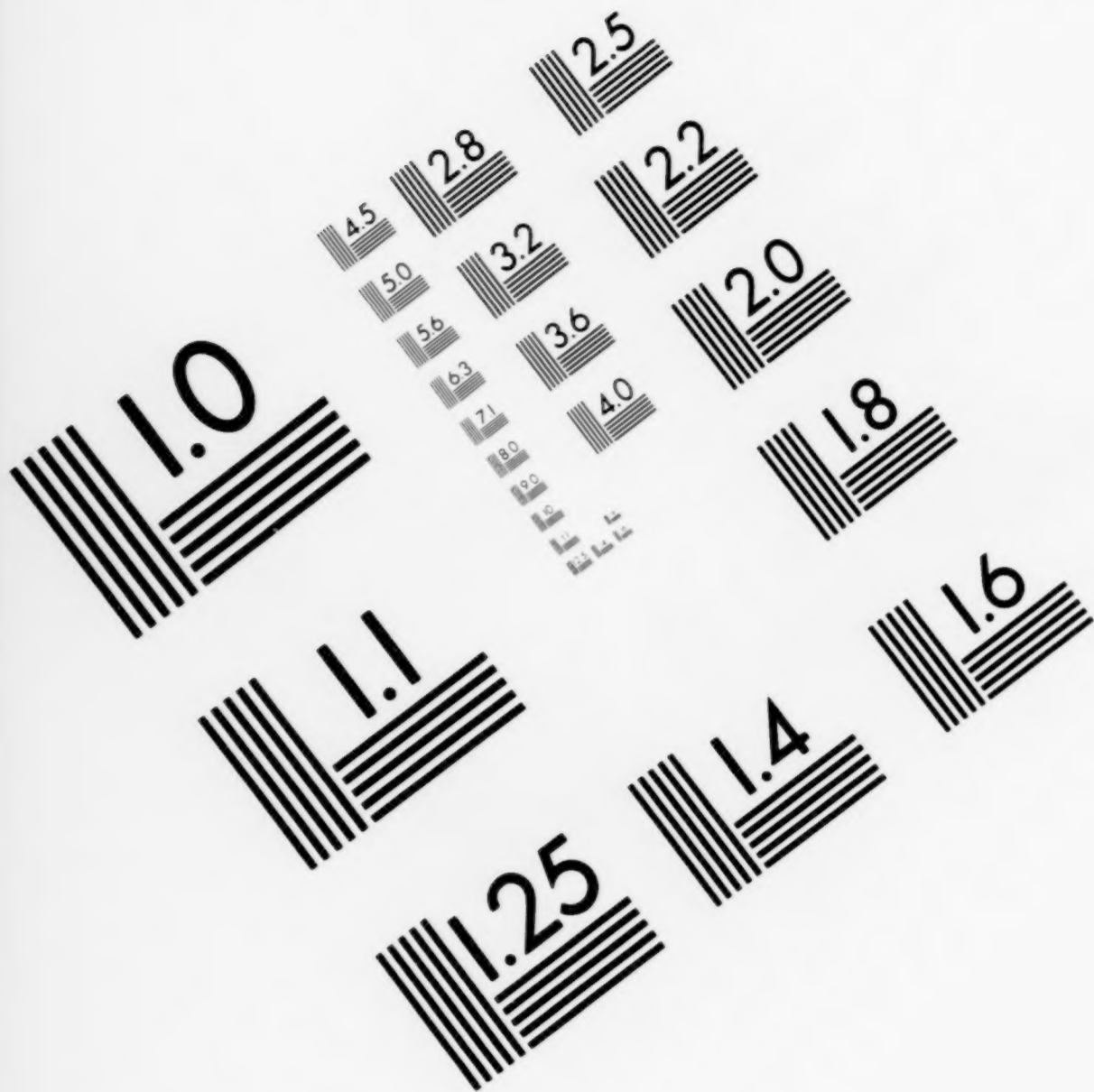


AIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

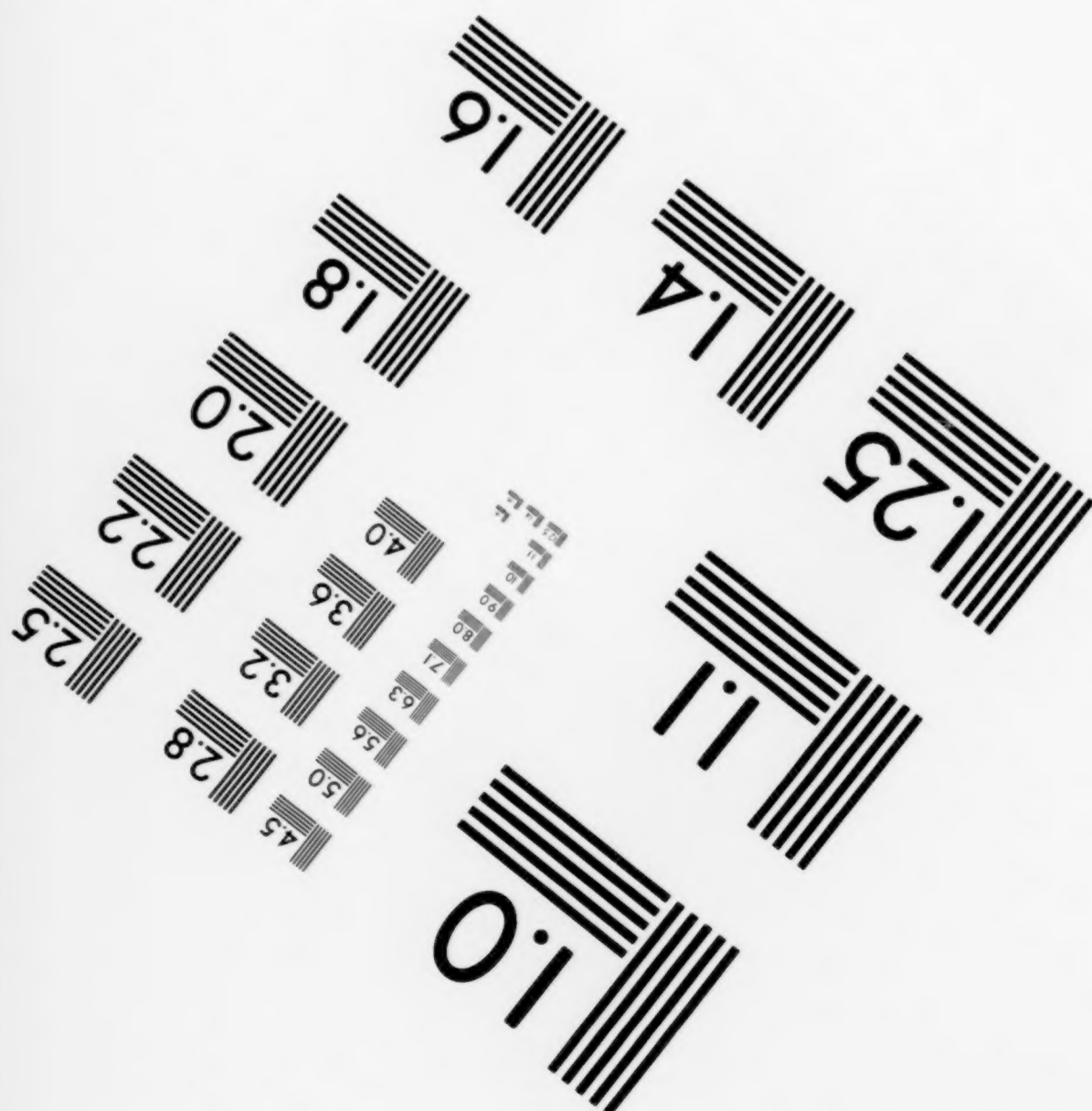
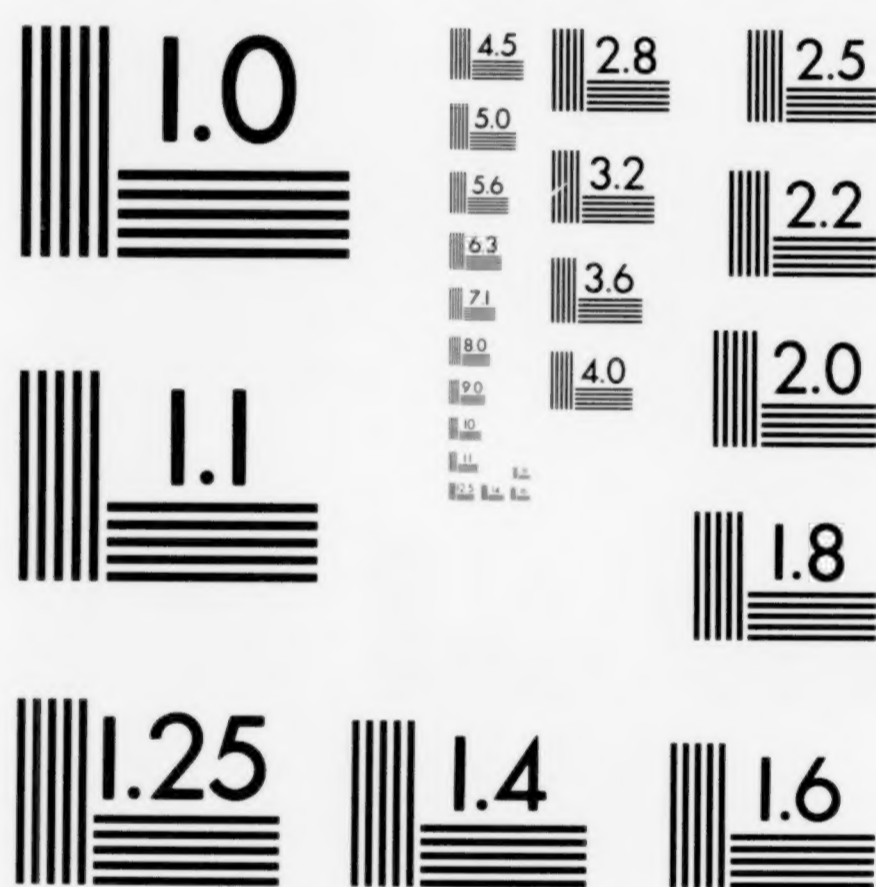
301/587-8202



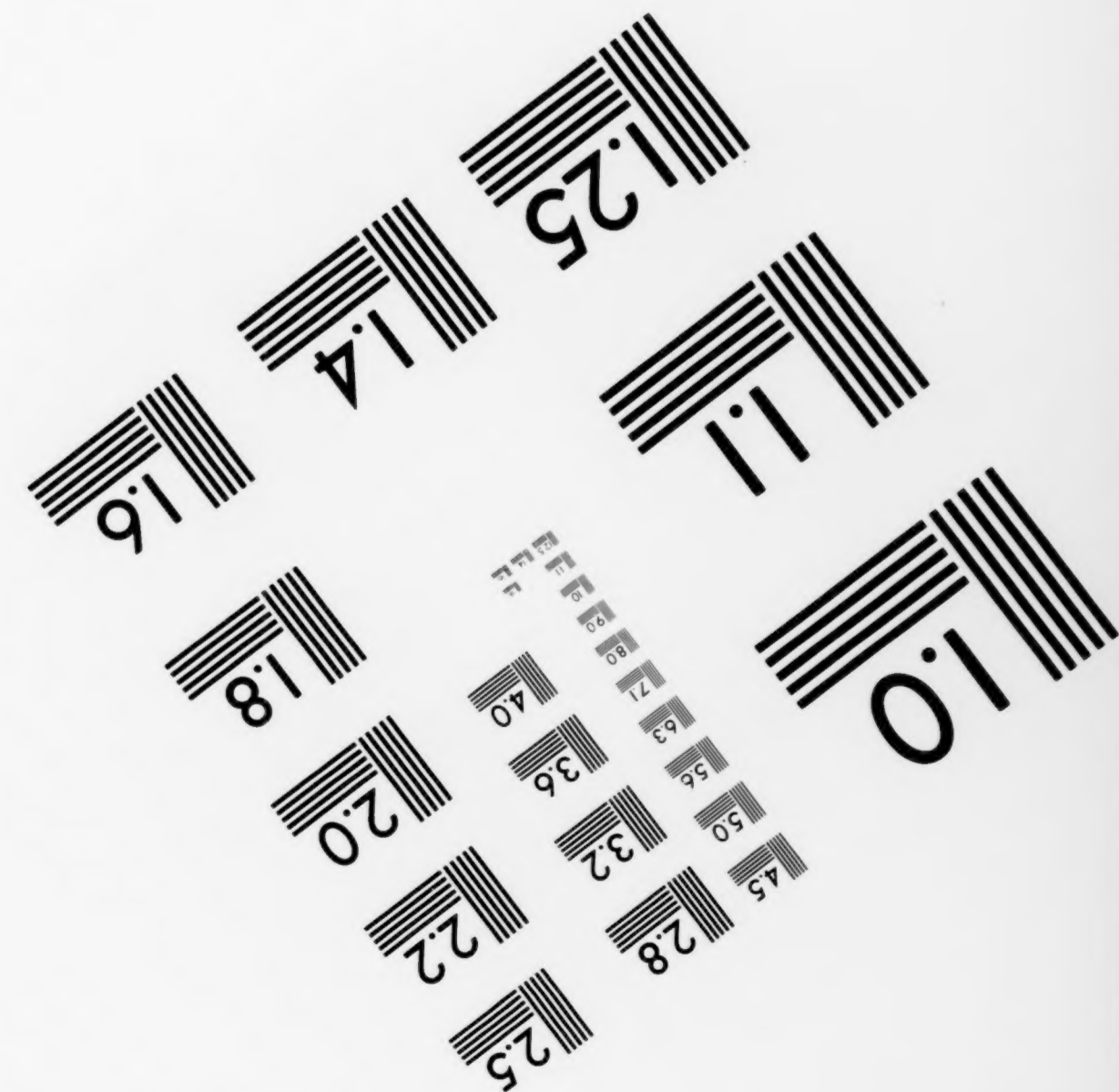
Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.



**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in
CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 58

(Richter-Bernburg No. 135)

Author: Moḥammad Mahdī b. ʿAlī Naqī

Title: Zādo l-mosāferīn

(Richter-Bernburg No. 199)

Author: Masīḥā Ṭabīb

**Title: Dastūr-e khwordan-e shīr-e
olāgh**

(Richter-Bernburg No. 198)

**Author: Mīrzā Esmā‘īl Ṭabīb valad-e
Mīrzā Sharīf**

Title: Dastūro l-‘amal-e čūb-e čīnī

(Richter-Bernburg No. 212)

**Materia medica and pharmacopoeia:
extracts**

**An Arabic tract on the secret meaning of
the letters of the alphabet, not
catalogued in Richter-Bernburg.**

A primitive sketch of the human skeleton, not catalogued in Richter-Bernburg.

(Richter-Bernburg No. 179)

Author: Anonymous

Title: [Mo^ḥālajāt]

(Richter-Bernburg No. 213)

Collection of extracts

147 fols., 213 x 153 mm

جدول الاختيارات على التصلالات القمر بالکوکب الشاد

بالزحل	بالشمس
بدرت اکثر کارها را	بدرت جمله مهمات را
بدرت زراعت و معات و بنا نهادن	بدرت اکثر کارها را در وقت دیدن علامه اشراف
بدرت حدرا از مهمات اولی	بدرت جمله مهمات را
بدرت بنا نهادن و زرع کردن	بدرت اکثر کارها را در وقت دیدن علامه اشراف
بدرت جمله مهمات را	بدرت جمله مهمات را
بالمشتري	بالزهره
بدرت اکثر کارها را در وقت دیدن علامه اشراف	بدرت جمله مهمات را در وقت دیدن علامه اشراف
بدرت جمله مهمات را	بدرت اکثر کارها را در وقت دیدن علامه اشراف
بدرت اکثر کارها را در وقت دیدن علامه اشراف	بدرت جمله مهمات را
بدرت جمله مهمات را	بدرت اکثر کارها را در وقت دیدن علامه اشراف
بدرت جمله مهمات را	بدرت اکثر کارها را در وقت دیدن علامه اشراف
بالمريخ	بعطارد
بدرت هیچ کاره نشاید	بدرت علم و علم نجوم و علم طب را و علم
بدرت سوار و کار آتش کردن	بدرت تجارت و کتابت و بیع و شری
بدرت حدرا از مهمات اولی	بدرت حدرا از مهمات اولی
بدرت سوار و دیدن امرا و اکابر و فصد کردن	بدرت کتابت و تعلیم علوم و فرزین
بدرت هیچ کاره نشاید	بدرت هیچ کاره نشاید

فهرست کتاب

۱ اندام پسر	۲ صداع	۳ زکام و نزل
۴ درد ریحیم	۵ درد گوش	۶ درد دندان
۷ حنوت	۸ سرفه	۹ ضعف قلب
۱۰ خوب دادن چوب	۱۱ هیضه	۱۲ درد معده
۱۳ علاج قولنج	۱۴ اسهال	۱۵ بواسیر
۱۶ احرقه البول	۱۷ ضعف باع	۱۸ مفاصل
۱۹ انقرس	۲۰ عرق الشاء	۲۱ احتات
۲۲ اورام و شوره	۲۳ درمل	۲۴ املا و ای مسوم
۲۵ کزنده گی مار	۲۶ کزنده گی عقرب	۲۷ کزنده گی ریشک
۲۸ کزنده گی زنبور	۲۹ علاج سله جگر	۳۰ کزنده گی موش
۳۱ دستور العمل	۳۲ دستور العمل	۳۳ چوب چینی
۳۴ سر اهییم	۳۵ جواهر نامه	۳۶ عقد زلیبوت
۳۷ خواص ادویه	۳۸ طریق بشر بنامه	۳۹ ساختن ربوب فوا
۴۰ ساختن کل قند	۴۱ روغن تخم آبلنگیس	۴۲ روغن هاشم کل و ریا
۴۳ ترازاب و تقطیر	۴۴ کل حکمت	۴۵ طریق تصعید
۴۶ طریق چاه ذیل	۴۷ طریق تحفین	۴۸ آتش مخفی
۴۹ شربتها	۵۰ ایاج فیرا	۵۱ مطلق و غیر

با آنچه مسافر را در حفظ صحت بدن در سفر و تدبیر در احتیاجات
 حفظ سبب استیلا ضرورت و اشعار بمعالجه بعضی امراض که بدون
 حضور و مراجعت بطیب تشخیص آن مقدور نباشد و تدبیر آن مستر است
 و بخصوص بعضی امراض که اکثر مزاج البشائر را انحراف از اعتدال میآید
 آنها واقع میشود و الجماله بسطر داده در ذکر اسباب و علامات و معالجات
 آنها اصرافی نماید که بدون مراجعت اطباء نتوانند تدبیر نموده بپردازند
 عدم استطاعت و قنوت بضاعت در سفر و تنویر حال و توزیع
 مال و ابتلا بیدر خوان و متن زمان که هرگز رغای و بیاید نداده بمثل آن
 نشان و منه المشتکی الی الله المثلان امثال امیر البشائر نمود تصویر و مره
 چند نموده بر در خود نشا و این رساله مشتملست بر دو مطلب
 مطلب اول در تدبیر مسافری و قوانین حفظ صحت ایشان و تدبیر

اموال

امور می که مسافر را غالباً اتفاق می افتد مطلب دوم در مسالجه و صحت
 چند از بعضی امراض که بدون مراجعت بطیب نوان معالجه نمود در تدبیر
 مسافری و قوانین و حفظ صحت ایشان و تدبیر امور می که مسافر را
 اتفاق می افتد بلکه مسافر باید قبل از حرکت در بدن غلبه خون باشد فصد
 فصد کند و اگر اخلاط دیگر غالب باشند مسهل بیاستامد و بدن را از اخلاط فاسده
 پاک کند بجهت آنکه بسا باشد که حرکت سفر نیک آن اخلاط بکشد فاسد نماید و در
 طی مسافت مرضی حادث شود که محتاج رجوع بطیب باشد و بدست نیاید و
 لهذا قبل از حرکت باید که بچونین طیب بدن را از خلط فاسد تنقیه نماید و دیگر
 باید که قبل از حرکت خود را عادت دهد باغذیه که در سفر از برای او مستر میشود
 و همچنین قبل از حرکت بتدريج بنحوات سفر از پنجوی و تعب حرکت و اگر
 در سفر تا بستانست بکس ماو اگر در سفر زمستان است بسر ما خود ما عادت

در وقت سفر باید که در حفظ صحت بدن در سفر و تدبیر در احتیاجات
 حفظ سبب استیلا ضرورت و اشعار بمعالجه بعضی امراض که بدون
 حضور و مراجعت بطیب تشخیص آن مقدور نباشد و تدبیر آن مستر است
 و بخصوص بعضی امراض که اکثر مزاج البشائر را انحراف از اعتدال میآید
 آنها واقع میشود و الجماله بسطر داده در ذکر اسباب و علامات و معالجات
 آنها اصرافی نماید که بدون مراجعت اطباء نتوانند تدبیر نموده بپردازند
 عدم استطاعت و قنوت بضاعت در سفر و تنویر حال و توزیع
 مال و ابتلا بیدر خوان و متن زمان که هرگز رغای و بیاید نداده بمثل آن
 نشان و منه المشتکی الی الله المثلان امثال امیر البشائر نمود تصویر و مره
 چند نموده بر در خود نشا و این رساله مشتملست بر دو مطلب
 مطلب اول در تدبیر مسافری و قوانین حفظ صحت ایشان و تدبیر

دهد تا آنکه هیچیک از اینها دفعه بر او گذارد نشود اما ندیدم غذا در سفر باید
 که غذای مسافر حسب المقدور از انقباض معده در حضر باشد و چربی چند
 که غذا و پیشش غالب باشد از عالم گوشت و تخم مرغ چنانکه تحلیل سفر قوتها را نگاه
 میکند لهذا اما باید که بدل مایه تحلیل حسب الواقع میرسد بگذرد اما ندیدم پیراشامیدن
 آب باید که آب هر منزل را با خود داشته باشد تا آب منزل دیگر بمنز و نموده
 بنوشند که دفع ضرر اختلاف آنها با این نحو میشود و همچنین مزاج نمودن آب
 با طبعی است که که دفع ضرر اوست و همچنین اگر مسافر قدری از خاک خالص خصوصاً
 از بلاد خود با خود داشته باشد در هر منزل آب آن منزل بهم زند و بعد از آن
 نه نشین شود بیاشامد مدافع مضار آن آب میشود همچنین خوردن پیاز و
 سیر و سرکه و کاه هر یک که بگذرد دفع مضار آنها را ناکار و مختلف میکند و دفع
 ضرر آب شور بمخاطره باسی که میشود و تغییر طعم و دفع ضرر ریش هر دو بسکنجبین

تدبیر
اشامیدن
آب

و دفع مز

دفع ضرر و رفع طعم آب تلخ بمخاطره قدری شکر و اگر آب غلیظ باید بوی بگذرد دفع
 ضرر آن بجز شامیدن و بمخاطره با کل سرکه چنانکه مذکور شد میشود اما ندیدم
 کمی آب و دفع ضرر عطش بدانند هر گاه در هر طریق خوف کم آب باشد باید که غذای
 احداث تشنگی کند نخورد از عالم چرب و شور و شیرین بلکه هر غذای که بخورد
 کمتر از استهنا بخورد و بدانند آب کم مخلوط با سرکه بدل آب خالص بسیار میشود
 شد پس هر گاه آب کم باشد قلیلی از آن را با سرکه مخلوط نموده بنوشند که کفایت
 مینماید و باید که در جای که خوف بی آبی باشد از هر چه باعث عطش میشود احتراز
 نماید از عالم حرکت بسرعت و سخن بسیار گفتن خصوصاً با و از بلند و غذای حار
 خوردن و اما آنچه که دفع تشنگی میکند دفع ترش و شیرین تخم خرفه که در دفع خنثی است
 باشد و شیر و تخم خرفه باندگی سرکه و در دهان داشتن او را با ترهندی یا ناردهان
 یا قرقر و طمغ تشنگی است و همچنین در دهان داشتن بلور یا صدف

تدبیر
کمی آب
و دفع ضرر
عطش

آخه
دفع تشنگی
میکند

یا نقره خالص و لبهار بر هم گذاشتی که هو داخل و خارج نشود و نیز رافع تشنگی است
 و بعد از آنکه تشنگی مفروض اتفاق افتد همین مسافر بآب میرسد دفعه بعد
 سیراب شدن نیاشامد بلکه اول مضمضه کند و دستها و پاها را در آب کدو
 و صورت را بشوید و بعد از آن کم کم بیاشامد تا آنکه عطش بتدریج برطرف
 نشود اگر دو روز بعد از عطش منوط آب بسیار بیاشامد خوف هلاکت است اما
 تدبیرگر ماضی سفر البته باید که مسافر در کمالات تمام بدن خود را خصوصاً سر
 از آفتاب بپوشاند و در پیری معده حرکت نکند اگر لابد باشد غذا کم مرقی
 بخورد و البته ناشتاب نباشد خصوصاً اگر مسافر بد نشی لاغر یا مناجس حات
 باشد و در آب سرد بدن را بشوید و از میوهها و ترشیهها آنچه میسر شود بخورد
 و اگر یافت نشود سر و سینه را بر روغن تخم کدو یا روغن بنفشه یا رام چرب کند
 و قبل از حرکت از منزل اگر قدری آرد جو بود آرد را با قدری نبات یا قند

تدبیر
 احراز آن
 از گرمای

بآب سرد

بآب سرد بیاشامد مناسب است یا برز قطونا بآب سرد یا شیر مجواب سرد
 هر یک که باشد و بعد از نزول در منزل از میوههای بارده و غذاهای ترش
 یاد و غایب آنچه که یافته شود میل نماید و در منزل باید که هر جامه تفتی باشد روی
 خیمه یا مسکن بطن و باد ششها شمال میوزد باشد و خیمهها از هم دور باشد و
 دواب و مرکب حسب المقدور در آن حوالی نباشد و اگر در باطن فرود آید
 در یورتی باشد که باد شمال میوزد باشد اما تدبیر احراز آن از باد سرد
 آنست که در محل احتمال و زید باشد دهان و بینی را بدستمال که بسیار
 و سر که آلوده باشد بستر از آنجا بگذرد و حسب المقدور استنشاق
 هوا نکند و هر ساعت مضمضه بآب سرد کند و اگر آب سرد باشد مکرر
 بیاشامد و سر و سینه را بر روغن تخم کدو و بنفشه یا رام چرب نماید و سر
 و سر را بپوید و قدری بیاشامد و اگر روغن تخم کدو و مجوسه البته دفع ضرر

سموم میشود و طریقی که فتنی روغن بختی و بادام در صلاح مذکور میشود
 و اگر دوع سرد بیاشامند نافع است و اگر قدری بیان برادر دوع بخیسانند
 و قبل از حرکت بیاشامند البته دفع ضرر سموم میشود و اگر در طی مسافت
 هوای گرمی را قبل از ورود استنباط کند و علاقه متشتری کی و شدت حرارت
 و بدبوی هواست و سایر علامات که مسافرین در هوای گرمی تجربه معلوم
 نموده اند باید که اگر از بر سر باشد راه بگرداند و دهان و بینی را به بندند
 و سپر را کوبید بوسه که آلوده در پیش بینی بگذارد و اگر آب نزدیک باشد
 خود را در آب بیندازند و یا اینکه بر وی زمین بر و خوابند تا آنکه آن هوا
 بگذرد و اگر هوای مذکور بر سد بد مایع و حال متغیر شود و کرب و اضطراب
 قلب و غش حادث شود و اگر تر یاق فاروق حاضر باشد بقدر نیم
 مثقال یا قدری جدوار یا فاوین هر معدن فرود برود و قندی سیر و سرکه

علامت ریح سموم

یا مالون زوف

یا کافور بخورد و کافور و صندل سفید پیوید و بر سینه و بر بینی بمالد
 و دوع سرد بیاشامد و آب سرد فرو رود و دوعی تخم کل و بر پنی بچکاند
 و باهل و دستها را با آب سرد کند از در و مکان خشک مکان کند و غذاهای خشک
 و میوهها را طب و غذاهای ترش بخورد تا بحال بیاید اما در سیر سردی
 هوا و برف در سفر باید که قبل از حرکت از منزل غذای خالی بقدر اشترها
 و بعد از آنکه حرارت غذا در بدن منتشر شد حرکت کند و بینی و دهان را بسته
 داند و اگر در طی مسافت سرد باشد حرکت کند قدری افیون فرود آورد و
 اگر قبل حرکت غذای گرم و دوسپس و پیاز یا سیر در روغن داغ شده بگذارد
 دفع ضرر سرد مایع شود باید قبل از حرکت قدری غسل را شربت کرده باندک
 اند فلان بیاشامد البته دفع ضرر مایع است اما بعد از ورود آمدن بمنزل
 باید که دوفوسنزدیک استر نشود بلکه مازول هوای یورتن یا خیمه که فرو آمد

گرم کند و بعد از آن سنگ نشسته بر ما نیز دیک بنزدیک آتش برود و خود را بپوشاند
 و دست و پا را با آب گرم بکند و در سر جامه های بسیار خوب کند تا مجال آید
 و در هوای سرد باید که نزول در مکان های گرم و با طهارت و خانه ها و اگر
 در سخیم بگذرد و جنوب و مشرق و خیمه ها نیز دیک بهم و مرکب و چهار پایان نیز دیک
 بخیمه ها بگذرد اما در پی حفظ چشم از ضرر ریش و برف است که پارچه سیاهی
 با خود داشته باشد که نظر با او مگرداند و اگر نقابی که از دم اسب سیاهی می آید
 و مانع دیدن مادیست تا با خود داشته باشد در طبع مسافت در برف برود
 سگ البته بچشم هیچ ضرر نمی رسد و سر مد سنگ بچشم کشیدن نیز مانع عجز
 برف است اما بدین وجه و سوزن منق که باعتبار سر ما در چشم بهم رسد باید
 بلکه که گندم را بپوشاند و سر و چشم را بخار آن بردارد که با صلاح می آید و سر
 و چشم را گرم بپوشاند و حسب المقدور در سر ما حرکت نکند تا چشم مجال آید

چشم در برف بماند
 در برف بماند
 در برف بماند
 در برف بماند
 در برف بماند
 در برف بماند
 در برف بماند
 در برف بماند
 در برف بماند
 در برف بماند

در برف بماند

و اگر در چشم بهم رسد معالجه که مذکور خواهد شد بکند و مانند پیرمخا افتد
 یا خود ستم از بدن سر ما باید که پاها را قبل از سوار شدن از منزل بر و غش حالت
 منتر بیوق بار و غش سر دو بار و غش بالام تلخ بار و غش دهنه کداخته کن چ بکند
 و مابین انگشته ها و تمامی پاها را به آب چشم نرم بچسبند و جوراب نرمی بپوشند و در
 موز بکشند و اگر روغنه های مذکور نباشد بقطران آلوده کند و دیگر حسب
 المقدور بگذارد که موز ها تر شود بعد از آنکه تر شود اگر تواند آنکه از موز
 و جوراب که تر شد بگذرد تبدیل کند و هر گاه در مسافت شدت سر ما اثر کند
 قدری مسافت را پیاده طی کند و پاها را از جوراب باز کند و قدری بمالد
 و باز براه افتد مانند پیرمخا را در مابین پاها بارش همین که اثر می یابد
 سر ما ظاهر شود علامتش آنست که حس عضو کم شود و سر نکشش متغیر و در
 کند بر و در پی پوششش عضو را تبدیل نماید و در میان آب گرم گذاردند و بمالند

وگاه کندم را بچوشانند و عضوی را در میان آن گذارند یا آنکه شلغم یا قمرت
یا بابونه یا تخم شنبلیله یا بززرک یا تخم کرم خمدان نمایند و مکر در پیش آتش
بدارند یا اینکه قطران ببالند و اگر عضو سبزی یا سیاهی کرده باشد باید که
آن موضع را تیغ بزنند و در میان آب گرم بگذارند تا خون مسدوده دفع شود
بسی کل از صندل یا سرکه طلا نمایند و اگر عضو سیاه و فاشده بگردد و نزدیک
بافتادن انگشتان باشد باید که بر آن کلم و بر آن اسفناج بار و عن کاه و نخل
خمدان نماید تا گوشتهای فاسد بافتد و اگر بعد از خمدان گوشتهای بخودی خود
بافتد جراحی صاحب فوّه باید که گوشتهای فاسد را قطع کند که مباد
سرایت کند و فساد آن بگوشتهای صحیح برسد و بعد از رفع گوشتهای فاسد
مرهم سیاهی که صفت آن اینست استعمال نماید مرده سنگ چهل پنج
مشقال زفت رومی یا نروده مشقال ملک البطم چهار مشقال روغن زیتون

نود مشقال

نود مشقال موم بیست مشقال اجزا را هم با هم بکند زرد و مرده سنگ زهرم
کرده با هم مخلوط کرده استعمال نماید یا مرهم خلد صفت آن اینست مرهم خلد
خصوصاً بعد از آنکه چند روز مرهم سیاه را استعمال کرده باشند و این مرهم را
استعمال نمایند صفت آن مرده سنگ ده مشقال زرم صلایه کرده با موم
ده مشقال روغن زیتون بیست مشقال سرکه سدر مشقال مرهم سازند بعد
آن استعمال این مرهم مرهم سفید است که صفت آن در سوفه آتش مذکور است
خصوصاً اگر قدیمی مرده سنگ اضافه نموده استعمال کند و با الجله هر یک
از این مرهم را که مذکور شد اولی است صفت مرهم دیگر که هرین جراحت
و به همه جراحت نافع است و گوشت را میر و باند و قرص را بر زودی اصلاح
میکند و معروف است بر مرهم تالستان موم سفید بقلعی دم الاخوین مرهم تالستان
انزروت چهارم کندر از هر یک دو مشقال روغن کل سرخ

اگر نباشد روغن بادام یار و عن کجده متقال مرهم نمود استعمال کنند
 و بد آنکه محلی که سر ما بر دهن سال در سر می هوای ورم میکند و وجع
 بهم می رسد معطر سر کلاغ رنگی را بر آن عضو سر ما بر د مکرر طلا کنند
 و در وقتی ورم وجع عود میکنند رفع میشه دیگر عود نمیکند اما تدبیر
 سفر دریا باید که مسافر دریا قبل از سوار شدن بکشی چند روز غذا نخورد
 کم میل نماید و در روز اول سوای کشی بآب دریا نظر نکند و سرت بریاریت
 سبب یا انار ترش یا ریسیس با خود داشته باشد که مداومت بخورد آن نماید
 و آشهای ترش مثل اش سحاق و نار دان میل میگردند بلکه و اگر معده همچنان
 قوی شود مانع نشد گذرد که معده از اخلاط رذیه پاک شود بعد از آن از
 ربوب و آشهای مذکوره را میل نماید و طریق ساختن این ربوب در پیغه
 مذکور میشود اما تدبیر دفع تولد شپش از بدن و جامه که در زیر هم

طریق -
 تدبیر دفع تولد شپش

جامه با بوی تر

جامهها پوشیده میشه اگر کتان باشد منع تولد شپش میکند و اگر چوبه را باب دهن
 و خنک کشند و بر رسیانی بمالد و در سر کردن او نیز نشپش را میکشد و دیگر
 متولد نمیشود و اگر جامهها را واکن بدنه کندش و تر مس بدارند و پوشند
 بر کت خزره را گوید بایک روغن شکر و عن بادام مخلوط نماید و بر بدن
 بمالد مانع تولد شپش میکند و مالیدن آب نمک در حمام ببدن مانع تولد
 شپش است مگر بست اما تدبیر از باد و افتاب سیاه نشه باید که
 در حین حرکت کتیرا و نشاسته وضع کرد و لعاب برداند و لعاب بهر رفته نا
 مجموع بعضی از آنها با سفید تخم مرغ بصورت بمالد و بعد ز فرد آمدن
 بمنزل بشوید اما تدبیر دفع آن هرگاه حادث شده باشد آنست که پیدم مرغ
 با موم بکند زنده و بر آرد محود بصورت بمالد و باب گرم بشوید اما
 تدبیر ریش شدن بدن از سوز و پاها از موم ها آنست همین که ازش

طریق تدبیر شپش که در این
 و افتاب سیاه نشه

ظاهر شد و علامتش حرارت و سوزش و سرفی آن عضو است اما باید که
 گمان بآب سرد که تر کند و بر عضو مکنز بگذرانند تا اینکه سوزش
 وحدت فر و نشیند پس مراد سنک با کلاب و اگر نباشد بآب
 بسایند و بمالند اما فلخات که از موزه و کفش و پافرازی بهم رسد آن را
 بفارسی تادل گویند باید که آنها را شمار برتر کنند و بعد از آن مانور بآب
 سرد بسایند و بمالند یا کلنار را نرم گویند و بسپاشند اما در پی ریغ
 دستها و پاهای که بعلتی اختلاف هوا و آب ها و کمر و غبار از بر کماست
 اتفاق می افتد باید که اول از چرک خوب پاک کند و ساعتی در آب گرم
 بگذارد بعد از آن کثیرا مثل غبار ساید و بر او میپاشند و اگر در
 چرک شدن محافظت نماید و اگر از این ترند پی بد بشود پی بر بگذرانند
 و مانور مثل حنا ساید با و مخلوط نمایند و گرم کرده میان ترکیدها را

نیز بر رفع ترکیدن
 درت و پا

از آنکه برترند

از آن بر کند و هر که مزمن شده باشد سنده روغن را بار و غن
 بن رنگ بپوشانند تا نیک علقه شود و گرم در میان تر کیدن ها بچینند
 اما در پیرو افتادن امر کوب یا بانندی و صدمه بر بعضوی رسیدن مثل
 لکد چار یا یا صند سنک و چوب و امثال آن بد آنکه هر گاه یکی از اینها بعضوی
 که زینتیده باشد شرفی مثل سر و تر گاه و بیضه ساید و بگذرند بگذرند
 باید که در کمر و بدن میل بان عضو ما و فکند و مفسد عظیم تر نشود پس آن
 موضع را باین ادویه تضاد نمایند ماش مقشر و کل ارمنی و اقا قیاحر سوطی
 باب برك مورد و اگر موضع صدمه و سرام کوه باشد کل سرخ و عدس مقشر
 و گل آمتی و شیاف و مالیا و صندل سرخ و فلفل با کلاب تضاد نمایند
 و اگر اللبیه این ادویه یا فته نشود بهر حال بر کمر موده باز برده
 تخم مرغ تضاد نمایند یا بیخ چلمورا باز برده و تخم مرغ یا زینر و سبزه و بر سوطی

و مجروح شود و وجع و سوزش زیاد داشته باشد اگر مانع نباشد فصد
 مرهم سفید ج کند و از خوردن روغن و شیرینی احتراز کند و مرهم سفید ج را استعمال
 نمایند و صفت آن اینست سفید ج فلکج و موم کافورای از هر یک دو مثقال
 روغن گل سرخ یک مثقال و اگر نباشد روغن بادام شیرین و موم را در روغن
 بگذرانند و سفید ج را نرم گویند اضافه نمایند و استعمال کنند و مرهم دیگر
 که معروفست به مرهم نوره در سوختگی است که سبب و بهترین مرهم است
 در این باب آهک را در میان آب بعد ری که بر روی آهک باشد بگذرانند
 و خوب بر هم زنند و بعد از دو ساعت که نشین شد که آب را بریزند و تجدید
 آب کنند و باز بر هم زنند و بعد از دو ساعت باز تجدید کنند تا هفت مرتبه
 پس آن آهک را خشک کنند و باروغن گل سرخ و اگر نباشد باروغن بادام شیرین
 مخلوط کرده استعمال نمایند و اگر موم کافورای در این مرهم نیز اضافه نمایند



مرهم نوره

نافع در سوختگی

بزرگ

نافع و مجربست نهایت استعمال مرده است که در صورت جایز نیست زیرا که
 سیاهی از آن در جلد مدت می ماند و بسا باشد که ریل نشود اما تدبیر تدبیر خشکی
 نیست که در سفر هرگاه مسافر از حرکت بسیار خسته شود و دیگر
 قادر نباشد بر حرکت ناخن ها را با پارچه روغن که بر هم رسد چرب کردن نفع
 آن میکند و در هوای گرم یا هارا تا آن نو باب باب سرد گذاشتن و شستن
 و در هوای سرد آب گرم نافع است و مرهم خشکی است بجز آن بود آن بهر
 قدری که خواهد حرکت مینویسد اما تدبیر مانده که مرهم هر چه
 خارج از موضع این سه ساله است نهایت جویز مسافر را بسیار ضروری
 میباشد ذکرش لازم است بدانکه اسب و آستر بعد از انداز حرکت و امانده
 باشد و دیگر قوت بر رفتارند شده بلند قدری آفون که آتش استمال
 و اگر شعله استمال باید که مجامعش که توانای رفتار بر هم میرساند

و مسافت بسیار دیگر می نماید و این تدبیر از اسرار مکتوبات است و در
 نستان آن مسافر را بر مفیدست مطالبه و قسیم در معالجه صنفی چند از
 بعضی امراض که بدون مراجعت بطیب توان معالجه نمود صداع هرگاه
 از اسباب مسخره خارج از بدن اتفاق افتاده باشد مثل نشستن یا راه رفتن
 در آفتاب یا نزد آتش بسیار مقام کس درن یاد و یا غذا می کرم بالقوه یا
 بالفعل خوردن یا در تمام بسیار ماندن و بالجمله آنچه از خروج سبب حرارت
 نماید بر حرارت بدن شود و باعتبار استعداد دماغ و اعضای سر سبب
 صداع گردد و علامتش وجود یکی از اسباب مذکوره یا تقدم یکی از آنها و
 حرارت کس سرد و خشکی اندرون بینی و تشنگی و صد کردن گوش
 و تحنیف یافتن صداع از استعمال مبردات بالقوه یا بالفعل و عدم سنگینی
 در سر و اعتدال در سایر حالات بدن علاج بوییدن ^{علاج} در صداع

صداع

صداع در اثر حرارت بدن است و با اعتبار استعداد دماغ و اعضای سر سبب صداع گردد و علامتش وجود یکی از اسباب مذکوره یا تقدم یکی از آنها و حرارت کس سرد و خشکی اندرون بینی و تشنگی و صد کردن گوش و تحنیف یافتن صداع از استعمال مبردات بالقوه یا بالفعل و عدم سنگینی در سر و اعتدال در سایر حالات بدن علاج بوییدن در صداع

و کلاب

و کلاب و کل بفتش و کل نیلوفر و کافور و استنشاق بکلاب و بوییدن
 سرکه و کلاب و مالیدن در وقت کل سرخ با سرکه بر سر و سر و عن تخم کدو و سر و عن
 بفتش بارام و سر و عن تخم کاهو و سر و عن تخم خستخاش و مالیدن تخم کاسنی
 با کلاب و تخم از کلاب و سرکه و ضد لینی و اب کشیر و اب خیار و کافور
 و خمد تراشیده و کدو و خیار و مالیده هسته هلیله در زرد با کلاب و اب
 فعالیدن قرص مثلث بآب کشیر و مالیدن پاها و پاشویه بآب کردن
 و اشامیدن اب انارین و اب ریاس و اب غوره و اب الود و
 بر سر و قطونا یا عرق پدید یا عرق کاسنی یا عرق نیلوفر یا الود بخار و زرد الود
 خیسایند و صاف نموده با شیر حشت یا پی شیر حشت یا دوع سر زرد
 هر یک از این ادویه و اشربه مذکوره که یافته شود و غذا انار و کلابی میزود
 و هندوانه و مغز خیار و الود و الود زرد و از بقول کاهو و استنشاق

و بل دهان و التهاب و خشونت زبان و بی خوابی و بی اشتها و سردی

در وقت بول و تحمیل و چیز های سرد و شعله دار خواب دیدن و آلتش

و علاج اش مویز آنچه در نوع اول صداع مذکور شد و این ملین را خوردن

منضج

عنب سیستان پنج کاسنی شاه تره تخم کاهو از هر یک دو مثقال تخم کستور

شیر خشک یا تر نجبین از هر یک و عبوض شیر خشک یا تر نجبین شربت بقیع

طریق باضی

یا نیلوفر از هر یک چهار مثقال صفت می تواند داخل نمود و طریق ساختن

شربت بقیع

شربت بقیع و نیلوفر است که کل هر یک از آنها را جوشانیده صفا

نماید با سردی آن شکر اضافه کند بقوام آردند و روز بعد این مسهل را

مسهل

صیل نماید کل بقیع و نیلوفر و شاه تره پنج کاسنی خبازی عنب الثقلب

از هر یک دو مثقال عنب سیستان از هر یک ده دانه کوخار است

دانه پوست هلیمه رسد اجزا را جوشانید صاف نموده بایش خشت و تخم

چند رس و میل بخواب و پیری رگهای بدن و سرخی و غلظت بول و آمدن

خون از پای و دندانها بیزار از دندان و یا بواسیر و خاریدن جایگاه فصد

و حجامت و شرفی طعم دهان و جلوه کردن چیز های سرخ در پیش چشم

به اند در خارج وجود داشته باشد و در خواب چیز های سرخ بسیار دیده

علاج اش فصد یفعال است یا حجامت بین الکفتین و از دها و از غذا های

که در نوع اول صداع مذکور شد خصوصا آنچه ترش باشد میل نمودن و

بعد از فصد این ملین را میل نمودن عنب سیستان الوبخار تر هندی

پوست هلیمه رسد شیر خشک تر نجبین و اگر محتاج نگر ملین باشند

بیک روز نفاصله باز همین ملین را میل نماید و اگر سبب صداع از بلغم

حفظ باشند و علاقه متش مویز در نوع اول صداع مذکور

شد سوزی اعتدال در سایر احوال بدن باز سردی چشمها و صورت زردی

زکام و نزله

زغفران از هر یک یک مثقال بر سه قطر شانه ده مثقال اجزا را با کوبیده و با غسل باب
کرم با هم مخلوط نمایند اینست آنچه در معالجه بعضی از انواع بیان ملتون نمود
و دیگر انواع رجوع بطیب است زکام نیز که عبارت از فرو آمدن هوا
بفضول رطبه دماغ از راه بینی یا حلق بار میخشد آن فضول با اعضای مجاری
مثل سیند و گوش و چشم و غیر اینها اگر سبب آن یکی از اسباب منتهی خارج
از عاتق در دماغ یا در یک آتش یا غیر اینها از آنچه در نوع اول
صداع مذکور شد علامتش تقدیم یکی از اسباب مذکوره است
و خارش و سوزش اندرون بینی و خندت و وقت آنچه سیدان می
نماید و سرخی چشمها و سایر علامات که در نوع اول صداع مذکور
شد فصد قیفال بکنند یا چامت میان شانند و اگر علامات صفراوی
ملاکوم کلاشند و در روز این ملین را میل نماید عتاب سپستان از هر یک ده دان
بهدارند و مثقال شیر و تخم کاهود و مثقال شیر و تخم کثیر یک مثقال خاک شیر
سند مثقال شربت بنفشه شد مثقال و اگر همین منبج را در دمای این
میل نماید نافع است تا سردی از چربی و بیشنی و آب سرد و ترش اجزا
نمانند و غذا اش عدس یا لوبیا پخته و پنیر زرد و تخم مرغ میز نمایند و اگر ماده
زیاده باشد مسهل از بنفشه و نیلوفر و عنب الثقلب و خبازی و بچ کاسنی
شاه تره از هر یک دو مثقال عتاب سپستان از هر یک ده دان
تر بچین و شیر خشت از هر یک هفت مثقال فلووس و خیار شتر
ده مثقال روغن باکرام یک مثقال میل نماید و بعد از چهارم شربت
خشتی یا حبت نزل یا حبت النقا یا افیون میل نماید و طریق
ساختن شربت خشتی اش است که صد دان خشتی اش با پوست
و تخم را با آب باران بنجیسانند و بعد از آن دوسوم بنجوشانند و صاف نمایند

بهدارند و مثقال

بهدارند و مثقال شیر و تخم کاهود و مثقال شیر و تخم کثیر یک مثقال خاک شیر
سند مثقال شربت بنفشه شد مثقال و اگر همین منبج را در دمای این
میل نماید نافع است تا سردی از چربی و بیشنی و آب سرد و ترش اجزا
نمانند و غذا اش عدس یا لوبیا پخته و پنیر زرد و تخم مرغ میز نمایند و اگر ماده
زیاده باشد مسهل از بنفشه و نیلوفر و عنب الثقلب و خبازی و بچ کاسنی
شاه تره از هر یک دو مثقال عتاب سپستان از هر یک ده دان
تر بچین و شیر خشت از هر یک هفت مثقال فلووس و خیار شتر
ده مثقال روغن باکرام یک مثقال میل نماید و بعد از چهارم شربت
خشتی یا حبت نزل یا حبت النقا یا افیون میل نماید و طریق
ساختن شربت خشتی اش است که صد دان خشتی اش با پوست
و تخم را با آب باران بنجیسانند و بعد از آن دوسوم بنجوشانند و صاف نمایند

بهدارند و مثقال شیر و تخم کاهود و مثقال شیر و تخم کثیر یک مثقال خاک شیر
سند مثقال شربت بنفشه شد مثقال و اگر همین منبج را در دمای این
میل نماید نافع است تا سردی از چربی و بیشنی و آب سرد و ترش اجزا
نمانند و غذا اش عدس یا لوبیا پخته و پنیر زرد و تخم مرغ میز نمایند و اگر ماده
زیاده باشد مسهل از بنفشه و نیلوفر و عنب الثقلب و خبازی و بچ کاسنی
شاه تره از هر یک دو مثقال عتاب سپستان از هر یک ده دان
تر بچین و شیر خشت از هر یک هفت مثقال فلووس و خیار شتر
ده مثقال روغن باکرام یک مثقال میل نماید و بعد از چهارم شربت
خشتی یا حبت نزل یا حبت النقا یا افیون میل نماید و طریق
ساختن شربت خشتی اش است که صد دان خشتی اش با پوست
و تخم را با آب باران بنجیسانند و بعد از آن دوسوم بنجوشانند و صاف نمایند

طریق
ساختن شربت خشتی اش

حب منزله

باقند سفید پنجاه درم بقوام او رسند صفت حب منزله که بحسب اینست نشانه
 وضع عرب رب سوسن تخم خشخاش افیون از هر یک پنج مثقال کثیر بپردازند از
 هر یک دو مثقال زعفران دو مثقال نیم مثقال بالعالی بر نه قطره ناحیه سیاه
 نسخ و دیگر که نیز بحسب اینست نشانه رب سوسن وضع عرب پنج لفاح
 و تخم کاهو مقشر افیون زعفران بدانج اجزا مساوی حب سازند نسخ
 معجون حب الشفا در ربع مذکور است و در نزله حار بعد از چهارم خوردن
 ستر مینی جایز است و در فتنه مجام معتدل و در نخلین آب نیم گرم بر سر نافع است
 و چرب کردن مغز سوس و اندرون پنبی بر و عن تخم کدو و سر و عن تخم کاهو
 و سر و عن تخم خشخاش و سر و عن بنفشه بادام از هر یک یک باشد مناسب است
 و اکثر علامات غلبه خون و صفرا نند نباشد تا پیر نهیم است که مذکور شد
 سوای فصلد و خوردن مسهل و اگر سبب نزله بر و خارج باشد مثل رسیدن

حب دیگر مجرب است

نوار برادر

هوای سردی با انقباض باب سردی و علاقه منش تقدیم یکی از اسباب
 مذکوره و کدورت حواس و انقباض از مسخحات بالفعل و عدم حدت
 ناکه و عدم سوزن نشاندن روغن پنبی علاج مکنی که در نوع اول مذکور شد
 میل نمایند و پرهیز از مثل نوع اول نگاه دارند و سر بیشتر بپوشاند و اگر سوسن
 گرم را در کسری بر سر بندند مناسب است و در این نوع اگر آنچه فرغ
 میشود بسیار غلیظ باشد و سر نفع نمیشود بوسیدن سیاه محم در سر که
 خیسایندله مناسب است و اگر بطول کشد این نوع از سر که خوردن آن باج مضر
 با اطر فیل صغیر مناله سب است خصوصاً هرگاه غلبه رطوبت بر مناج
 دماغ یا معدن یا تمام بدن باشد و خوردن اطر فیل صغیر در انواع نزله
 نافع است در چشم آن را در معرف اطباء مدهمینامند و آن عبارت است
 از درم طبقه ملخ که طبقه محسوس از طبقات چشم است یعنی گوشه آن

در چشم که نزله مذکورند

چشم داخل نمایند مگر سفیدی تخم مرغ و بیهودت و بر زقطونا را با یکدیگر بزنند
 و صاف نمایند مگر زردی چشم بچکانند و اگر شیر دختر بهم رسد به تنهای یا با سفید
 و لعاب بپردازند در چشم بچکانند و بعد از چهارم بیهودت خبثت آری نشینج که آن را در عرف
 چشم میگویند هر سه نیم کوب شناسه مجموع بچوشانند و صاف نمایند و با سفید تخم مرغ
 در ششده بر هم زنند نیم گرم در چشم بچکانند که در تسکین وجع مجرب است اگر وجع
 شدید باشد شیاف ابیض افزای با سفیدی تخم مرغ در شیر دختر که ساییده در چشم
 بچکانند و طریق ساختن شیاف ابیض سفیداب قلعی و صغ عرب و افیون و کثیرا
 از هر یک یک مثقال اجزا را نرم کرده با سفیدی تخم مرغ برشته فیلد نماید بمر اندازد
 که خواهد با مقراض قطع نماید و بعد از سکون وجع بکم شدن سرخی در درون آن
 نماید از زردی چشم مقشر شناسه بر زقطونا اجزا را مساوی و بعضی بدل بر زقطونا
 در زمستان نبات سفید میکند و این در در زردی در ابیض و چهار در در

ساقن شیاف ابیض

صفت چهار دارو

در در

و در در

و در وی سفید نامند و طریق استعمال او چنانست که قدسی از او را بدو انگشت
 ابرام و سبنا بر بکنند و بگرهای چشم بپاشند و چشم را بر هم گذارند و بعد از آنکه آمد
 آمدن آب تمام شد چشم را پاکشایند و اگر سبب رمد از صفا باشد
 علامتش آنست که ورم صغی و آمدن چرک و سخیختن آب مکرر است و در سوزش
 و التهاب بیشتر است و سایر علامات غلبه صفر چنانچه در صلاح صفر اوی
 مذکور شد موجود است علاجه چشم همان چیز است که در رمد موی مذکور
 شد غیر از آنکه در موی فصد را از جانب مخالف میکنند و در صفر او از
 طرف وجع زین که غالباً در موی محتاج بقصد دیگر میشوند آن ورم را
 از جانب وجع باید کرد و در صفر وی یک فصد کافیت و احتیاج با شایع
 مسهل صفر وی بیشتر است و همچنین احتیاج بمرادات اگر قرص بنفشه مسهل
 یافته شود در موی صفر وی بقدر دو مثقال یا بیش خست بقدر ده مثقال

سبب رمد
از صفا

صفت قرص
نقشه

و آب گرم بعد از یک سهول که در رموی مذکور شده مناسب است صفت قرص بنفشه
اینست کل بنفشه و ساق کل سرخ رب سوس کن از هر یک دو مثقال شکر بد بر وزن
بالرم چرب کرد و پوست آن را خراشیده و پنج مثقال سفوف نیک در میان برداشته
و پنج گرم کرفس در زیر خاکستر گرم با تنش ملائم گذاشته باشند بجدتی که با تنش
ملائم گذاشته باشند و پخته شده باشد پس سفوف نیک را بر آویزده باشند و آن را
سفوف نیک مشوی گویند سه مثقال اجزا را کوبیده و قرص سازند و سایر تدابیر تماما
نحوست که در رموی مذکور شد و اگر سبب رمد از بلغم باشد علامتش
شدت و برام است با کمی سرخی و بسیاری چرک و بسیاری ریختن آبست
و چسبیدن پلکهاست در وقت خواب و سنگینیت و سایر علامات
غلبه بلغم چنانچه در صدماع بلغم مذکور شد و نبودن علامات رموی و
صفراوی علاجش خوردن اطل قیل صیقل است با ایارج فیروز ابد ستوری

در صدماع

صفت قرص
نقشه

که در صدماع بلغمی مذکور شد باحت بسیار بر همان دستور بسا باشد که محتاج
یک فصد باشد که فصد قیفال بکند و صلبه را نصف روز در آب بخساند و خون
بشونید و باره برابر آن اصواف بپوشانند تا بصف رسد صاف کنند و صاف را
بالعاب بریزند نیم گرم در چشم بچکانند و چشم را با آب که اهلل الملک را در آن
جوشانیده باشند بشونید و حوض مکی و جررز و مر مکی و اما قیا و زعفران
باب غناب الثلب بدور چشم بالذ و بعد از سنگنم هر دو رم و وجع در و ابلیض
در چشم بکشند و پر همین و سایر تدابیر به نهم است که در رموی مذکور شد و اگر
سبب رمد از سودا باشد علامتش ریشگی رنگ چشم است
و خشکی بودن و نبودن چرک و آب ریختن با کمی آنها و سایر علامات سودا چنانچه
در صدماع سوداوی مذکور شد علاجش مثل رمد صفرا و بیست و ترتیب
پیش تر باید کرد و ماء الشعیر با شربت بنفشه بسراغ است و سایر تدابیر

صفت قرص
نقشه

سبب رمد که
از سودا باشد

درد کوش که از سبب خون باشد

از فصد و غیره مثل صفرا و لبت در کوش اگر سبب آن خون باشد علامت
 مجموع علامات لبت که در صداع دموی و رمدم مذکور شد و علاجه اش ادویه
 و اغذیه که در رمدم دموی مذکور شد و فصد و قیال و حجامت میانه و شانه و
 چکانیدن شیر دختر و سفیدی تخم مرغ و لعاب بهدانه و لعاب بر زقطونادر کوش
 و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی را با سفید تخم مرغ ساییده بچکانند
 اندک افیون را با آب حل کوفه بفسله کتان آلوده در کوش بگذارند و صد ل سرخ و ^{سوی}
 و پوچ در بندی و شیاف مایه و کافور باب کشین سبز یا کاهو یا خیار یا کاسنی
 یا کونار یا عنب القلب یا همیشه چهار بد و کوش بمانند و مالیدن قرص باب کشین
 سبز بد و کوش بسیار نافع است و اگر از صفرا باشد علامت متش آنچه که در رمدم
 صفراوی مذکور شد و علاجه اش بدستور علاج در کوش دموی است مگر آنکه
 درین احتیاج بمرطبات و مسهل پیشتر است اگر وجع بسیار شد بد نباشد م

درد کوش از سبب صفرا

احتیاج بقصد

احتیاج بقصد لبت و سایر تدابیر از چکانیدن ۲۵ها و مالیده نهانجوی که در رمدم
 دموی و غذای لبت که در رمدم صفراوی مذکور شد و در انواع در کوش روغن
 کل سرخ باشد بر سر که بچکانند تا سر که بر طرف نشود و روغن زنجبیل بماند
 و روغن زرد کوش چکانند نافع است اگر سبب آن از بلغم باشد علامت متش عدم
 علامات دموی و صفراوی است و خستگی و خفت و وجع و سنگینی سر و سایر علامات
 که در صداع بلغم مذکور شد علاجه اش بدستور علاج بلغمی است و درین نوع در
 کوش چکانیدن آب مرزنگوش در کوش مجرب است و روغن بادام تلخ باب ترجم
 ترجم نافع است و مجرب است و اگر سبب آن از سودا باشد علامت متش همان علامت
 بلغمی است سوای سنگینی سر و رطوبت دهان و علاج نیز بهمان دستوریست
 مگر آنکه درین نوع چکانیدن روغن بادام شیرین در کوش مناسب است و شیر
 کاهو بسیار نافع است و اگر علامات علیه حرارت باشد چنانچه در

سبب درد کوش از بلغم

سبب درد از سودا

فصل در بیان زردی و
از زردی

از جهت فکله زردی و زردی و
که گفته باشند و فکله زردی و
از زردی که در کتب آمده و
علاج آنست که در کتب آمده و
تفاوتی میگوید با زردی که
از زردی که در کتب آمده و
و با زردی که در کتب آمده و
مفعول میگوید با زردی که
بزرگ است و در کتب آمده و
فوب غده باقی میماند و اگر
دفعه بندگی باشد و اگر
مگر در کتب آمده و اگر

در صدع دموی و صفراوی مذکور شد و در معالجه ضعف قلب سودای
مذکور خواهد شد فصد و فعال درین نوع در کوشش نیز باید کرد در عاف یعنی
خون آمدن از بینی که آنرا در عرف اطباء عاف میگویند مالمی که بحد افراط نرسد
و از آمدن خون ضعف بهم نرسد متعرض علاج آن نباید شد پس اگر
سبب آن از حدت خون باشد علاقه قش غلبه صفراست چنانکه در صدع
صفراوی مذکور شد حدت و حرارت مزاج و سرقت خون علاجه جش فصد
فعال است و خوردن مبردات چنانکه در نوع اول صدع مذکور شد و از دو
و غذای او بعد از فصد تبرید هرگاه باز با فراط می آمد باشد سخت آب بسیار
سر قش و بستن یخ و بر سردی میان سر و پیشانی بقدر طاقت و بستن
بازوها و آنها نافع است و آب نغناء تر را با آب سر کین الاغ با کافور و پی کافور
در بینی بچکانند یا اینکه مازو کرده آسیا کنند در جرم الاخوین شب بمانی برانم

کوپیده در زردی

فصل در بیان زردی و
از زردی
علاج آنست که در کتب آمده و
تفاوتی میگوید با زردی که
از زردی که در کتب آمده و
و با زردی که در کتب آمده و
مفعول میگوید با زردی که
بزرگ است و در کتب آمده و
فوب غده باقی میماند و اگر
دفعه بندگی باشد و اگر
مگر در کتب آمده و اگر

فصل در بیان زردی و
از زردی
علاج آنست که در کتب آمده و
تفاوتی میگوید با زردی که
از زردی که در کتب آمده و
و با زردی که در کتب آمده و
مفعول میگوید با زردی که
بزرگ است و در کتب آمده و
فوب غده باقی میماند و اگر
دفعه بندگی باشد و اگر
مگر در کتب آمده و اگر

بگویند و بوسه دندان بپاشند و در صفحی علیهمه و سفتی گوشت بن دندان
با اکس با علامات غلبه خون باشد چنانکه مکرر مذکور شد علاجه جش فصد
فعال و حیات میان شان و فصد چهار سرک و قبی بدی بمرات و ادویه
و اغذیه و خوردن مسهل صفت چنانچه در صدع صفراوی مذکور شد و اگر
علامت غلبه خون و صفرا نباشد احتیاج بفسد و مسهل نیست سماق ردر
کلاب خیساینه مکرر مضمضه نماید و پوست هلبله زرد و مانزو و فوفل از هر یک
بیم سوخته نرم کوپیده توتبای هندی کل از منی این مجموع را با آب گشای سبز یا آب
سماق در آن خیساینه باشند مکرر بن دندانها را بشوید و در شب در وقت
خواب ایند و اهار بپاشند طباشیر و تخم کتیرن و کن مانز و عدس و دم الاخوین
و کلفار و فوفل و تخم گل و پوست بچ درختنر شک و تخم خرفه و کل سماق و سماق
کل سماق و کات هندی و مر و لری بد سوخته و اگر نباشد بچ مر جان سوخته و اگر
مجموع این ادویه با فقه نشود بعضی از اینها کافور است و اگر با اینها علاج نشود
گوشت بن دندان فاسد شده باشد کندر را روند مد حرج دم الاخوین
کر کرده را که بچ بنقشه سطحی است این اجزا را نرم کوپیده با سر کل علی غصلی
خمیر کرده قصها ساخته و در وقت حاجت بیای دندانها بپاشند که غصلی
انست که پیا غصلی را با کار و چوبان رین کرده باشد بر سر که خوب در
ظرف کسره تا دو ماه و اقلش چهل روز در آفتاب گذارد پس صاف و خوب

کرسنه را در غده جش ایمن و بنام کرسنه را در غده جش ایمن

طریق ساقی سر کرده غصلی

خيار شير از هر يك ده مثقال روغن بادام شيرين پنج مثقال ملك طعام نيم مثقال
 در سه دفعه يا پنج دفعه بعمل آوند دفعه اول آب نمك و قدری روغن بادام
 و دفعات ديگر ساير اجزا و آب چغندر را در دفعه آخر و در ابتدا عمره
 بسيز که و گلاب يا آب كشمير يا آب كاسني يا آب توت سياه يا آب توت سياه
 غلب الثقلب و عدس جو مقشر کلنا فاسي پوست خنخاش تخم كاهو تخم كشمير
 و سماق هر يك که يافتن شود مناسب است و بعد از قصد و اندک سکون ورم
 و وجع تن شيرها را در اجزای غرغره اخراج و قلوبس خيار شير اضا فتمايند و از خارج
 ضا دكشيز بسيز کوبیده مناسب است و اگر ورم از خارج ظاهر باشد و بعد از
 از قصد معلوم شود که ورم و وجع شد و منقر ميشود و غرغره های مذکور را
 بعمل آورد و كشمير بسيز و اسفناج تازه با شير کاه و بچنه نيم گرم ضا دمايند
 و هر گاه قريب با انفجار هسته عمر هندی کوبیده را اضا فتماينات نمايند
 تا منقر شود و بعد از انفجار همین غما در استعمال نمايند يا از چکر پاک شده
 ملتم کف و اگر سبب ورم صفرا باشد علامتش شدت وجع و عطش
 و خشکی و تلخي دهان و ساير علامت غلبه صفراست چنانچه در صديع صفراوی
 مذکور شد عدس ها را علاج حناق دمويست سواي آنکه يك فصد
 درين نوع کافيت و احتياج به رات و مسهلات صفرا درين نوع
 پشترست و خوردن ماء الشير با سکنجبین يا شربت نيلوفر مناسب است

در وقت بلوغ و در وقت
 از اجزا و در وقت
 در وقت بلوغ و در وقت
 از اجزا و در وقت
 در وقت بلوغ و در وقت
 از اجزا و در وقت

در حناق از جهت
 صفرا

و طرفان قش نهاده الی

که بچند باشند با قلوبس و خيار شير و ساير علاجه مثل دموی و صفراوی است
 غرغره ديگر مثل ديموی بچرت حناق دموی و صفراوی آب انار ترش که با پيه اهل
 افشده باشند بارت توت و آب كشمير بسيز و بدستور آب بار توك و آب غلب الثقلب
 و آب منجوع سماق و بعد از خيخند چند روز که ماده نضج يافته باشد انجیر زرد و حلبه
 و عمر هندی يا اصل سوسن جو شاييد. صاف نموده با قلوبس و خيار شير غرغره
 نمايند و اگر درده کلوبايت باشد غرغره با عدس و عمر هندی و کل سبخ و تخم مرو
 جو شاييد. و صاف کوب باشند بارت توت نافع است و در انواع درده کلوب غرغره
 بعدس و کلنا و کل سبز و کن ماز که جو شاييد و صاف نموی بارت جو شير
 من کوبسيار نافع است در درسه که آن در عرف اطبا اسعاف بنا منند
 و از حر لبت از سينه و شش که سبب آن رفع اگر ماده حاده باشد که از
 دماغ به شش و اعضای سينه ميرنجه باشد علامتش خشکی سرفه است يعني
 بسيز فجزی دفع ميشود و اگر سرفه در شب پشتر باشد و سوزش باخارش
 کلو و اعضای سينه علامتش آکنست که منع نزول ماده بشتر است خنخاش
 نمايند و از شيريني و چربي و ترش اجزا نمايند و اگر شربت خنخاش را با لوب
 بهدا نوبه زقطا و سوزن کله و کاهو سفوف معال نمايد بهتر است و سفوف معال
 اتمت تخم اسفناج شدت تعال از هر يك پنج مثقال نشاسته و صمغ عربي از هر يك دو
 مثقال نيم رت سوسن نبات سعید از هر يك يك مثقال نيم اجزا را نيم کوبیده سفوف ساق

در درسه که آن در
 عرف اطبا اسعاف بنا منند

سفوف معال

روغن بادام شیرین دو مثقال همین مسهل را در هضم و دم و دوازدهم نیز بدهند
 و در شانزدهم نیز اگر تب شدت بود داشته باشند و وجع و سرفه شدید باشد
 باز همین مسهل را در سایر ایام هان منجیح را و اگر قوت مشکل باشد و باسانی
 نیامده باشد در منجیح و مسهل دو مثقال بذر کتان اضافه نمایند و بهترین دواها
 بعد از مسهل اول درین مرض ماء الشعیر است که بعوض دوا و غذا و آب میتوان
 داد و هر گاه بعوض منجیح مذکور پیس متقال ماء الشعیر را با چهار مثقال شربت بنفشه
 و نیم مثقال قرص طباشیر بدهند میتوان شد یا ایند منجیح مذکور را بدستور بدهند
 و ماء الشعیر بعوض آب هر چه داشته شوه بدهند و اگر شویبای از ماء الشعیر و سرج
 و اسفناج با کدو و پسته و کدو تریت بدهند هم شاید و غذا تا چهاردهم مقصود
 بر شویبای بچیرانی کنند با اسفناج و کدو و شیر با کرم و اگر نخوی بسیار شده باشد
 شیر و تخم خستاش سفید نیز اضافه نمایند و پهلماش معش با شیر و تخم بادام
 طرف شام بدهند و بعد از چهاردهم اگر وجع ساکن شده باز و تب تخفیف
 یافته باز خر و سبزه بدهند و اگر ضعف زیاده بلند بعد از چهاردهم با وجود
 تب نیز میتوان داد و بعد از آن اگر وجع و سرفه و تب باقی باشد اگر تب حده
 داشته بلند منجیح مذکور را تا دو سه روز بعد از آن باز مسهل دیگر بدهند
 و اگر تب تخفیف یافته باشد و هفت نشت کم سیامه باشد کاوزبان و اصل سوس
 از هر یک دو مثقال اضافه نمایند و قرص طباشیر را کم کند و مسهل را با اضافه

اصولوی و...

اصل سوس کاوزبان و پیرسیاوشان از هر یک دو مثقال مویر منجیح
 را نه بدهند و اگر از آب سرد و میوه لارم دانند تا وجع و سرفه و تب
 رفع شده صحت حاصل کرد و اما اضده باین استعمال نمایند که در ابتدا
 اردجو و کل بنفشه تخم خلی بار و روغن بادام شیرین استعمال نمایند و اگر قلبی
 یا کثیر موم کافوری نیز نیز اضافه نمایند و شیخ رئیس عماد را در ابتدا
 اکلیل الملک و اردجو و پوست خستاش تعیین نموده و بعد از هفت برضاد
 اول اکلیل الملک و تخم کتان و بعد از پانزدهم این دو دوز را با ارد با قلی
 و بابونج استعمال نمایند و در اول بعوض روغن بادام روغن بابونه بکنند
 صفت قرص طباشیر سفید چهار درم ترنجبین سفید درم
 مغز حیارین و مغز کدو و سناسسته و صمغ عربی و تخم خستاش سفید
 کسر از هر یک یک درم بلعاب بر زقط ناس شده قرص سازند و اگر م
 سبب و ررم از صفر باشد علامت اش نیز تب دائمی است و در خنک
 و سوزش و سرفه شدید و تنگی نفس و زردی بول و قلق و اضطراب
 و در صفر وی تشنگی و خستگی دهان و خشونت زبان و بی خوابی و
 هلا یا ناپیش دمای میباشد و درد نوی تنگی نفس بیشتر است و زردی
 نشت از اقوی علامت صفر است و صف ویت ماده است علاج اش
 بدستور نیست که در دمای مذکور شد سواکی انگ در صفر وی اول

صفت قرص طباشیر

سبب از انجین...

باید داد و در پنجم یا ششم فصد با سبق از طرف وضع باید کرد در معالجه و اگر
 وجع شدت داشته باشد و تنگی نفس باشد حجامت میان شان در زخم
 بکنند و بسا باشد که احتیاج حجامت نشود و سایر تدابیر بهیچ است که
 درد موی مذکور شد و تبرید درین نوع پیش از دموی است باید کرد
 و مداومت بماء الشیر درین نوع پیش از دموی است باید کرد و مداومت بماء
 الشیر در این نوع از لوازم است او در منج مذکور شد و کرم کاهو و کرم بجزوی
 دانه ای که از بی بلغم است و اگر سبب بلغم باشد علامت
 سبکی است و خست و جوع و پیر رنگی بول و غلظتی آن و نبودن علاماتی
 که در دموی و صفراوی مذکور شد و از اقوای علامت بلغمی سفیدی ه
 نشت است باندگی سرخی علاج اش قریبی است بعلاج دو نوع سابق سوای
 آنکه درین نوع نیز یک فصد کافیت چنانچه در صفراوی مذکور شد و بسا
 باشد که احتیاج بفصد بیک فصد نیز نباشد چنانچه فقیر خود این نوع را
 مکرر زید و فصد معالجه کرده ام و در منج مذکور درد موی کا و زبان
 اضافه نماید و در مسهل کا و زبان و اصل سوس و بعد ز دو زده م ه
 پس سیا و شانه با جزئی مذکور و باقی علاج بدستور دموی است و
 تبرید در این نوع بسیار کمتر باید بعمل آید و اگر سبب ورم از سودا باشد
 و این بدترین انواع است چنانچه اکثر اطبا گفته اند که درین نوع قتال است

علامت

علامت اش همان علامت است که در صفراوی مذکور شد و سیاهی روی
 زبان و از قوای علامت سیاهی نشت است و در بر بهم رسیدن نفث است
 و بعد از آنکه بهم رسد بسیار مشکل کنده میشود علاج آن بهیچ است که در دموی
 و صفراوی مذکور شد و تبرید درین نوع پیش از همان نوع باید کرد فصد
 درین نوع از ابتدا از جانب مخالف و بعد از آن از جانب وجع بکشد بخوی
 که در دموی مذکور شد و درین نوع بعضی مسهل مشروب احتقان بعل آورند
 باید دستور کرد در پنجم یا ششم غلبه القلب و تخم جناری و کل بنفشه و کل
 نیلوفر و کل خطمی و تخم کمان از هر یک سه مثقال شیر خشک سر بچیان و
 و خیار شیر از هر یک ده مثقال روغن بادام شیرین پنج مثقال و آب برک چغندر
 هفت مثقال نمک طعام نیم مثقال اول آب و نمک را با یک مثقال روغن بادام
 بریزند و سایر اجزا را چهار بخش کرده بچهار دفعه بریزند و آب چغندر را
 در آب آخر داخل نمایند و همچنین در هشتم نیز باین دستور حقه نمایند
 و در طلا سایر انواع خصوصاً صفراوی بعد از یک مسهل مشروب خصوصاً
 اگر هذیان و بجزوی و سنگینی سر باشد مسهل را بعنوان تحقیق بعل آورند
 بهتر است و درین نوع سوداوی منج سایر ایام وضاد و مداومت
 و فصد و حجامت بهیچ است که در دموی مذکور شد فقیر درین ایام
 ذات الحنجره سوداوی را معالجه کردم باین نحو که در پنجم رجوع بفقیر کردند

برای
 و غده
 شاخ الغیب
 لایحه های
 ایام حقایق الاشیاء
 فی نظر الواقد
 فی اسرار العطار
 و در الطب
 قید الاثر
 در ۱۲
 ۱۲۰۱

منج دادم و در ششم مسهل مشروب و در هفتم فصد با سلیق از جانب مخالف
 کردم نغث در اول بسیار زرد بود و در هفتم سیاه شد و در هشتم حقه
 فرمودم و در نهم اعاده فصد از جانب وجع کردم و در دهم و دوازدهم باز
 حقه کردم و در چهاردهم جامت میان منابذ کردم اکثر امراض معده تعفیفت
 و منج وضاد و بهیج بود که در دموی مذکور شد و با چهاردهم ماء الشیر بعض
 آب میدادم و بعد ز چهاردهم چون اندک تهر در صورت غل و پشت و پاها بود
 و اعراض ذات الجنب ساکن نشده بود و سیاهی نغث بر طر ف شد ماء لشیر
 قطع کردم و در شانزدهم مسهل مشروبی بدستور مذکور دادم و حر و س بچه
 نیز دادم و چون بقیه وجع بطل بود و در بیستم نیز مسهل مشروب دادم تب
 و وجع و سرفه بالمره رفع شد صحت حاصل شد باذن الله تعالی امادات الجنب
 صحیح متحد است مگر اینکه اعراض از عالم شده وجع وحدت تب و پهوشی
 و سایر ناخوشیها از صحیح مگر است و بسیار بلند که در غیر صحیح ورم در ظاهر نیز
 باشد و انتفاع اخذ در غیر صحیح بیشتر است و نغث درین نوع بسیار کم است
 و علامات و علاج هر یک از دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی بدستور است
 که در صحیح مذکور شد و اما شوصه علامت نش همان علامتیت که در ذات
 الجنب مذکور شد سوای اینکه در شوم وجع در استخوانها استخوانهای دندانهاست
 که س آنها هم نمی سید و علامات دیگر اینکه علیل از شدت وجع حرکت نمیتوان

ذات الجنب شوم

کردن

کردن بهیج شکل نمیتوان خوابید و نغث نیز بسیار کم میباشد و علاجش نیز
 در هر یکی از دموی و صفراوی و بلغمی و سودای ذات الجنب متحد است
 مگر اینکه در شوم ابتدا بقصد نیاید که بلکه در چهارم یا پنجم یا ششم حقه
 بکنند بدستوری که در ذات الجنب سوداوی مذکور شد و بعضی مسهل
 مشروب در آیامی که مسهل باید داد احتقان بعمل آورند و باقی علاج از فصد
 و منج و ترید و غذا وضاد همان علاج ذات الجنب است و نفع اخذ در شوم
 کمتر از ذات الجنب است امادات الصدر و ذات العرض علامتیت
 هر یک از دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی بخوبیست که در ذات الجنب مذکور
 شد سوای آنکه در ذات الصدر وجع از ابتدا کوی کردن است تا آخر استخوانها سینه
 و علیل شربین نمیتوان کشیدن و راحتش در انست که به پشت پهلو بخوابد
 و در ذات العرض وجع در مهرهای پشت میباشد و علیل بر پشت نمیتوان
 خوابید و میچپ و راست نظر نمیتوان کرد و هر گاه سرفه کند از شدت
 وجع مضطرب میشود و علاج هر یک از اینها بعینها همان علاج ذات
 ذات الجنب است سوای آنکه در ذات الصدر بر سینه و در
 ذات العرض به پشت باید بعمل آید و چون در هر یک از ذات الصدر
 و ذات العرض در وسط است و جانب موافق و مخالف نمیداند فصد
 در ابتدا از جانب راست و بعد از آن از طرف چپ باید کرد و هر گاه

ذات الصدر و ذات
 العرض

بعد از بستم در هر یک از امراض مذکوره سرفه و آمدن خلط غلیظ باقی بماند و بت
 نهایت و تخفیف بلغم خصوصاً بلغمی که از امراض سرفه و زوفا می آید در سرفه
 مذکوره شد با بستر تخم کدو و لعاب بهدانه از چهار مثقال تا هفت مثقال بماند
 و اگر سعالی که باز در سرفه مذکوره است بقدر نیم مثقال یا شربت یا شربت زوفا
 ضم نماید شاید و اگر بعد از بستم هنوز بلغم بماند با شربت خصوصاً در صفر اول
 و خلط چندان غلظت نداشته باشد اکثراً بیشتر کدو و شیر و تخم خیار از
 هر یک سه مثقال با لعاب بهدانه و نیم مثقال از سفوف سعال نماید تا آب
 تخفیف یابد و بد آنکه آنچه مذکور شد بسیار است چنانچه اکثر اطباء تصریح
 اینها نیز می نمایند مثلاً ذات الحنجرت و ذات الصدر و غیر ذلک از ترکیب
 و هر گاه مجموع یا اکثر آنها جمع شود و علامت اجماع و جمع اثر با جمع مواضع
 مذکوره است و علاجهش بسیار مشکل است چنانچه اکثر اطباء تصریح
 نموده اند بهر حال علاج مرکب همان علاج مفرد است با نهایت اهتمام و
 استعمال تمام مواد بر جمع مواضعی که وجع دارد اما ذات الریه و رمی بیت حار
 که در شش هم رسد از خون یا صفر یا بلغم شور سفت و گاه است که سبب
 آن نزله حادی است از دماغ نازل شده و اکثر از اشتغال ماده خنق
 میباشد و گاه از اشتغال سرسام بهم میرسد و بهر حال یا دموی یا صفراوی
 یا بلغمی است پس اگر سبب آن از خون باشد علامتش تب دائمی و سرفه و سیک

۱۱
 ورم ذات الریه

ذات الریه از سبب خون

نفس لذت

نفس شدید و دردی در سینه با سنگی چنانچه در این سنگی بر سینه گذاشته
 اند و در اکثر اینست که از استخوان چیزی که در آن کشیده است تا آخر استخوانهای
 سینه و گاه بر سینه می رسد و گاه تا زیر پستانها نیز می آید و سرفه رخسار
 و خصوصاً کوفته را بجزی سرخ رنگ که ده اند و سرفه چشمها و ورم و سرفه اعلی
 عام صورت خصوصاً پلکها و سنگی حرکت چشمها و عطش شدید و خشکی زبان
 و گرمی نفس و سرفه زبان در ابتداء او بعد از سیاهی آن و سرفه بول
 و بالجمله مجموع آنچه از علامات در صداع دموی و ذات الحنجرت دموی مذکور
 شد و هر گاه تشبیه صفا باشد علامتش تب دائمی است در نهایت حلات
 و تنگی نفس و وجع اشده از دموی و سرفه زرد رخسار و بوی و سرفه
 چشمها کمتر از دموی و خشکی زبان و تلخ دهان و گرمی نفس و قلوب اضطرار
 و عطش و اخر و خشکی مجموع بلغمی از آنچه در دموی است و سرفه با سرفه
 بول بارقت و بالجمله مجموع آنچه از علامات در صداع و صفر و دموی مذکور
 شد و اگر سبب آن از بلغم باشد علامت اش تب دائمی خفیف است با علامت
 که در تب لازمی بلغمی مذکور شد و سرفه وجع حنفیه و شدت تنگی نفس
 و سرفه دهان و بهر پی رنگی بول و غلظت آن و نبودن علامت که در
 دموی و صفراوی مذکور شد اما فرق میان انواع ذات الحنجرت و ذات الصدر
 و ذات الریه سرفه بچند چیز است او کیفیت وجع که در ذات الحنجرت

ذات الریه که از سبب صفر است

ذات الریه که از سبب بلغم است

و ذات الصدر روح انعام البیت که کو یاد در عضو چیزی مثل سوزان و یا جلدوز فرد
 میرود و در ذات الریه وجع انعام البیت که کو یا چیزی سنگینی بر سیند گذاشته
 از فرق دیگر البیت که در ذات الحنج و ذات الصدر پخوانی زیاده است و
 در ذات الریه خواب بودن زیاده و از علامات خاصه ذات الریه نیز سرخی
 بسیار سندی است و بقدر یکد رم بز رکی در کوفها چنانچه کویا کونهارا
 سیرخی رنگ کرده اند و این در ذات الحنج میباشد علاج سنج رئیس
 میگوید که علاج ذات الریه جاری مجرای علاج ذات الحنج است مگر اینکه
 ضادات ذات الریه باید که اتوی باشد و اهما در تنقبه شش فرغفت
 بیشتر باید کرد و با تجله معالجه هر یک از دموی و صفراوی و بلغمی را بنهی که در
 ذات الحنج مذکور شد بعمل آید و در ذات الریه ابتداء صمدل سحر و
 اوردجو و آب برگر خرقه و قلی روعن بقبشه با لرم و اگر نباشد روعن با لرم
 ضاد نمایند و بعد ز چهارم اوردجو و کل بقبشه و تخم خطی و روعن بادام
 و موم کافوری و اگر کبر اصفاف نمایند شاید و بعد ز ششم اکلیل الملک اصفاف
 نمایند و بعد ز هشتم اکلیل الملک و تخم خطی و اوردجو با لرم و با روعن
 بادام و سنج رئیس پیه مرغ خانگی و پیه اردک در ضادات ذات الحنج
 و ذات الریه بعد ز هفتم تجویز کرده و سایر معالجات از دوا و اغذیه
 و فصد بهی است که در اقسام ذات الحنج مذکور شد و تشخیص اینکه

ولم در کلام

ورم در کلام جانب شش است که قصد از جانب مخالف اول بکند چندان
 میشود یکی پیشروی سرخ شدن رخسار در جانب وجع و دیگر زود خشک شدن
 ضاد از جانب وجع اگر در اینها هیچ فرق در طرف راست و چپ نباشد از
 جانب راست و بعد ز آن از جانب چپ بدستوری که در ذات الصدر مذکور
 شد بکند و در ذات الریه سوداوی کم اتفاق افتد مگر اینکه از اول تب
 ماده دیگری باشد و آن ماده صلب شود و سوداوی گردد و علامت سوداوی
 شدن ماده ذات الریه البیت که روز بروز تنگی نفس بیشتر شود و نفث کمتر
 گردد و حرارت بسیار کم شود علاج اش است که لعاب بز درک و بهدانه
 و حلبه باروغن بادام بنوشد و روعن بادام و پیه مرغ و پیه مرغی و لعاب رئیس
 و تخم خطی و حلبه و بز درک ضاد نمایند ضعف قلب باعتبار رسیدن
 بخار سوداوی بقلب میتواند بود با هر گاه با حرارت و احتراق صفر باشد
 علامت شش علامات صفراست چنانچه در صدمع صفراوی مذکور شد علاجش
 خوردن شربت سیب و شربت ترنج و شربت لیمو و شربت ریاس و دوع
 کاه و شربت انار و شربت غوره و طریق ساختن اشتر به مذکور البیت
 که آب هر یک را گرفته با نالت با نالت آن قند یا نبات یا شکر صاف بقوام آورد
 و در غوره و ترنج اگر شیرینی را پیش از نالت کنند شاید و مالیدن
 صمدل سفید با کلاب و مسبل قلب خود در مفرحات بارده مثل و
 مثل

صمدل جو در شش مفرحات و زنجفر
 و زنجفر و کلاب

ذات الریه سوداوی
 آنرا از شش با نالت
 کلاب و زنجفر با نالت
 در کلاب و زنجفر با نالت

ضعف قلب از سیب
 صفاق ساختن شربت سیب
 و شربت لیمو و ریاس و غوره و انار

برای آنکه در این کتاب
 در بیان اقسام و صفات
 و احوال و عوارض
 و احوال و عوارض
 و احوال و عوارض
 و احوال و عوارض

صفت آن است که دلیل الاجزاء و کثیر المنفعت تخم خزنده مثقال تخم
 کتیر و کل کاوز بان از هر یک پنج مثقال سبندل سفید سوره طباشیر و
 و ساق کل سرخ ایضا از هر یک پنج مثقال باشد سبب و اگر نباشد سنگ
 سفید یا قند یا نبات دو برابر اجزا بسر شدند و از دو مثقال تا چهار مثقال
 با عرق پیدمشک و تخم ریحان و قند و موم و بنهای میل نماید و طریق
 ساختن شربت سبب مثل شربت بید است که در هیضه مذکور میشود
 و مفرح دیگر اقوی از اول همان اجزای مفرح اول با صاف و مر و در یک
 و کمر با و آب ریشم مفرح و زرشک پخته و تخم خخاش سفید از هر یک
 مکه مثقال سه مثقال و مفرح اول دو مثقال بود سرخ و عود قاری و
 و بهمن سرخ و سفید از هر یک یک مثقال غیر نیم مثقال و ساق نقره یک مثقال
 بدستور اول یاد و برابر شربت سبب یا نبات یا قند بقوام آمده بسر شدند
 و از یک مثقال تا دو مثقال میل نماید و مفرح دیگر اقوی از دو مفرح مذکور
 مشهور به مفرح یا قوتی که از اجزاء اتفاق دارند که در تقویت قلب
 و دماغ که با حرارت مزاج باشد نظیر بدار و صفت آن مر و در یک ناسفته
 شش مثقال بستد چهار ده مثقال یا قوت دو مثقال و ساق طلا و مثقال
 لاجو لاجو در یک مثقال نیم لعل سه مثقال عقیق سینی یک مثقال شیب یک مثقال
 کهر با سه مثقال طباشیر هفت مثقال و ساق کل سرخ چهار مثقال

مفرح دیگر است
 خفان و در ساق و صفت
 در ساق و صفت

صفت مفرح یا قوت
 اگر طبایع اتفاق دارند که
 تقویت قلب و دماغ که
 با حرارت مزاج باشد نظیر بدار

کل سرخ

برای آنکه در این کتاب
 در بیان اقسام و صفات
 و احوال و عوارض
 و احوال و عوارض
 و احوال و عوارض
 و احوال و عوارض

کل محتوم و اگر نباشد کل دانستاد و صفت آن شیر خشک است مثقال
 تخم کل سرخ سازج هندی زرشک بدار و سرخ عرقی از هر یک سه مثقال
 سرخ بستد مثقال کاوز بان یک مثقال باد ریحونیه بهمن سفید
 دو مثقال ریوند جینی و تخم کاسنی از هر یک سه مثقال کافور و اغنیر اشهب از
 دو مثقال مشک نیم مثقال ابر سیسم سه مثقال امله مقش پوست هلیله کابلی از
 هر یک یک مثقال قند سفید دو برابر اجزا کل آب و سبب سبب و آب
 انار شیرین و سبب از هر یک می مثقال قند و سبب سبب و آب انار را بقوام
 بیاورند و اجزای ساسیده و کوبیده و نخته با هم بسر شدند و از یک مثقال تا
 دو مثقال میل نماید و اگر بدون تقصیر باین تدابیر نفع کند اول بدن را شصت
 از صفر بکنند و بعد از آن مداومت باین مفرحات نماید اما تقصیر بدن باین
 نحو نماید که سه روز منضج از کاوز بان و بادر ریحونیه و سرخ کاسنی و کل نلو
 و سیستان و شاه تره خشک از هر یک دو مثقال شیر خشک با سرنجیبی
 ده مثقال میل نماید و در روز سیم قرص بنفشه و عار لقیون نیم مثقال
 حب کوه فر و برند و از عقب آن همان منضج مذکور را تا سه مثقال پوست
 هلیله و زرد و دو مثقال کل بنفشه و دو مثقال افیمون پانزده مثقال
 تر هندی طبع داده میل نماید و غذا در روز سهیل نخود آب و در روز
 منضج نیمه صورتور با میل نماید و اگر سهیل کفایت نکند مکرر میل نمایند بدن

در این کتاب
 در بیان اقسام و صفات
 و احوال و عوارض
 و احوال و عوارض
 و احوال و عوارض
 و احوال و عوارض

کل سرخ

قلبتی ذکر کرده و سمرقندی نیز در قرآبادین علی ترتیب العسل نقل کرده و شیخ
 فرموده است که در بعضی امراض سوداویة قلبیة و دماغیة هر گاه ماده سوداوی
 بسیار باشد نافع و در مدت سه روز که خورده شود شغلته بماند و
 فرمود که اگر ماده قلیل باشد شربت بادرنجیبی مغز آن این نیست تمام شد
 کلام شیخ فقیه گوید که شربت بادرنجیبی که شیخ فرموده است همان است که در
 عنین از آمدن لوی شد و با بکله چنانچه شیخ فرموده که در مواد کثیفه و غلیظ
 این شربت بسیار نافع است و نسبی و اول که الحال معدا اول است موفق اکثرین
 در اکثر احوال و امراض سوداویة تجرید رسیده است و نسبی شیخ در امراض حاره
 مناسب نیست صفت آن اقیمون ده مثقال بسفاج تر بد از هر یک شش
 مثقال گاوزبان پانزده مثقال حاشاز و فاکا فیتوس از هر یک چهار مثقال بسیار
 پنج مثقال تخم بادرنجیبی و تخم باجوج بادروچ تخم فرخمشک زرباد در سوج
 بهمین سنج بهمین سفید سادج هندی سنبل قاقله از هر یک سه مثقال نیم
 تخم کشتوت تخم کاسنی اصل سوسن پنج کاسنی از هر یک ده مثقال کل قند شکری
 مساوی مجموع اجزا در سه که تند نجیساند و پاکیزه تر است آب بچوشاند
 تا بنصف رسد صاف کند و بچشد آن بسیار تند باشد قدری
 که چاشنی شود قند اضافه کنند و بقوام آوند و این سنگجین را نیز بدون
 ماء الجهن استعمال میتوان نمود بخوبی در در نسبی اول مذکور شد صفت
 صفت

شربت اقیمون

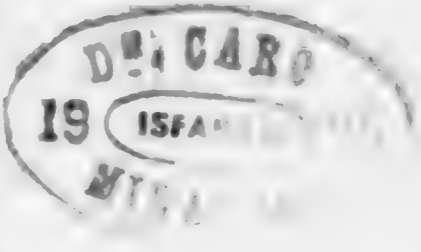
صفت حب اقیمون موافق نسبی که صاحب حادی صحیف ذکر کرده فی صفت حب اقیمون
 الواقع شریک چینی است اینست اقیمون ده مثقال ایارج فقیه بسفاج
 از هر یک پنج مثقال اسطوخودوس سه مثقال نیم غاریقون دو مثقال نیم
 غار هندسی یک مثقال و نیم اجز گوپده حب کند قدر شربت نادر و مثقال
 باب کرام بنیشوید بنوشد و چه هر چه که معروضت بچوب چینی
 در معالجه امراض قلب و دماغ خصوصاً سوداوی آن بسیار نافع است
 و از مجربات مکرر است ذکر منافع و طریقی استعمال آن درین مقام
 مناسب است پس بداند که چوب چینی تا چند پیش از این ذکر کتب
 طبیبان ذکر آن نشده در اوایل طلوع نیز اقبال بی زوال سلاطین صفوی
 مردم را اطلاع بر آن حاصل شد انتفاع یافتند و دیگر سیدان و شیخانی
 متوالی تجاریب بسیار منافع آن بی برده اند و از غریب اینکه مرضی
 با تشنگی و این دو در آن اذعان بعدیل است نیز فغان پیدا شدند
 ایند و در میان مردم شایع شد بهر حال چوب چینی چنانچه قیاس
 در تجرید شاهد است مایل مجرات است تجرارت است و در پیوست
 و سوطیت آن خلاف بسیار است قول بانیکه یا بس است بجا
 بمجاورت آب بخوبی که الحال طریقت آن متداول است و متعارف است
 بحسب سوطیت میکند و سوطیت آن فضلی نیز در جواهر آن هست

چوب چینی

صفت اقیمون

مناغ خوب چینی

نزد فقیر اقوای از سایر اقوات و اما مانع آن مقوی حرارت غریزی قلب
و دماغ و کبد و معده و مقوی باه و پاک کنند و روح و خون از کثافات و سریع زنده
در اعماق بدن و در اندام فرج من مند و چینه و سودا و غیره خصوصاً تشنگی
بعد بلست و در دفع اکله مجرب و در جمیع اوزام صلبه و امراض سودا و غیره مثل
تب ریح و بواسیر و اوجاع معاصر و داء ثعلب و داء کج و بیهق و برص سینه
و مالچو لیانای و در دفع مواد سزگی و فر بر کردن بدن و برین فرمودن مواد از
داخل بدن بظاهر جلد و دفع سمیت احکام و مواد بدنه قطع عادت افیون و
حسرواد الذرا امراض من مند و اوجاع من مند مجرب و در جمیع آنچه مذکور شد
بعد ز مایس از سایر معالجات از استعمال آن نجات حاصل شده و تجاریه
لکون کثیر رسیده و از اینست که میگویند که برین و کاش آن از آب حیوان است
و مویز این معنی که مشهور است که این بیخ را از حوالی ظلمات می آورند و بالجمله
دوای مفر و می باین عموم التفع الحالان مشاهده شده و حال از احوال
غیب باشد که یک قسمی از اقسام استعمال آن در دوائی نباشد و اینکه در بعضی
از مریه یاد در بعضی از شخصی امراض ضرری از مشاهده شده باشد مانند
بعدم من عات فیج مناسب آن امراض و مریض خواهد بود و بهترین آن اینست
اینست که متصف با صاف عشره باشد اول آنکه املق باشد یعنی نرم و بغیر
از این وصف بخوش قماش میکنند و دوم آنکه سخی نیم رنگ باشد هر چند



سفید نایاب

سفید غالباً سفید تر است نهایت سفیدی طلیحی دلیل خامی و کم نفعی است
سیم آنکه کم که باشد و سطح ظاهر آن مستوی باشد در هر طرف شاخ
جهانیده باشد اگر چه بر خلاف این باشد معلوم است که یا در زمین کم طبیعت
نشو نما یافته و بیسیس بر و غالب شده است یا آنست که هنوز بکمال خود
نرسیده بیرون آورده چهارم آنکه در برین یکی و کوچکی متوسط باشد و اگر
با سایر اوصاف خوب باشد با فراط در برین یکی چند آن مذکور نیست بچشم
آنکه رنگ ظاهر و باطن مخالف نباشد زین که اگر ظاهر سرخ و باطن سفید باشد
دلیل است بر اینکه ظاهر رنگ بعل و صفت حاصل شد ششم آنکه سفیدین باشد
زین که سبک که نه شده و قوت شکر بر طرف شده است و افراط در سفیدین
نیز دلیل بر غلبه اجزای ارضیه است هفتم آنکه نرم رزه نباشد آنکه قوتش
ضعیف شده هشتم آنکه مزه نداشته باشد نهم آنکه بوی نداشته باشد
دهم آنکه او را از مغزات و مفسدات نگاه داشته باشند و محافظت
کرده باشند مثل آب دریا و نم و باران و مریضی آتش و آفتاب و از مجاورت
چیزهای که مفسدین منج باشد مفسد مزاج آنست مثل کافور و زعفران
و جند و مشک و این شرط آخر شرط است عام مراکز دوا را و وقت
استعمال آن فصل بهار است و پاییز زمستان و تابستان جایز نیست
و تابستان بحار المزاج نامناسب تر در زمستان با مزاج حار و بار

نهایت اگر عاقل حکم این رباعی خیارم که چیزی رفند تقدیر دگر که کفر نشد
 بیکد ره از آنچه هست افزون شفت: هان تا جگر خویش ز غم خون نکلی
 که خوردن غم بجز مگر خون نشود: عمل نموده مکارهای دنیا چندان بار
 خاطر نسا زد شاید هفتم آنکه با استعمال آن ترک خوردن نمک نماید
 محقق نماید که در بدایت ظهور و انتشار این بی فحش عظیم در آن بلاد که
 این بیخ را از آنجا میآورند در شهر پیدا شد و مردم بصره ارفند اعتدای
 بنیانات می نمودند چون این بیخ طعم و رایحه بسبب تنفر باشد ندهد مردم
 بان بیشتر رغبت میکردند اتفاق در میان ایشان صاحبان امراض مزمنه
 خصوصاً سوداویته و قروح کهند بعد از خوردن این بیخ شفای کامل یافتند
 و چون اینحال مشاهده شد از آن زمین بدیگر مواضع بر دند و عین
 آثار را یافتند و چون در آن صحرا خوردن آن بیخ نمک بود بهر جا بر دند
 بی نمک دادند تا آنکه بتوالی تجارتی و تلاحق افکار شرب طبع آن بدین
 نهج که اجمال معارفته معمول شد و چون فعل نمک تصلیب اعضا و
 تخفیف رطوبات است و این معز منافی افعال این بیخ است بر مقتضی
 ترکیب نهایت چون خوردن اغذیه با نمک عالت مالون شده و ترک
 مادت و مالون دفعه مضرت است در غیر امراض مزمنه قروح کهند
 خصوصاً هر گاه بطریق قهوه خورده شود تقلیل کند و در مواد کثیره

دراغی از آن

و امراض مزمنه و قروح خصوصاً هر گاه بطریق قهوه خورده شود ترک
 نماید آنهم از میوه ها و سبزیها تازه اجتناب کنند و هم ترش بخورند مگر
 صاحبان امراض جواره و استعمال ترشهای ملایم چاشنی دار جایز است
 بلکه سبب تعدیل میشود خصوصاً هر گاه بطریق قهوه خورده شود در
 امراض کهند و دردهای مزمنه نباشد نهایت هر گاه چند آن صحر و
 در مزاج نباشد البته ترک نماید و خوردن و خوردن ترش ملایم حال
 شارب این دواست مگر در امراض جواره که مناسب نیست و امراض طرد خو
 شربی در غیر امراض جواره هم جایز است یا نرسد هم آنکه بدن را از رسیدن
 هوای سردی نگاه دارد خصوصاً هر گاه تقریق ببول آمده باشد بعد از
 آن نهایت احتیاط باید کرد و در سردی که بدن بواسطه استعمال این
 دوا نهایت لطافت بهم رسانید و بعد عرق مسامات منفتح شده به
 بومر و د هوای سرد ضد تحلیل و تبیین که مطلوب است حاصل میشود
 با وجود اینکه سردی و ضدین بر بدن بتعاقب سبب خلل عظیم
 میشود قیاس انجمنی از این باید کرد که جسم صلیبی را که خواهند
 زود گذر خسته یا کوبیده شود مگر با تشنگی کنند و بلا فصل با آب
 سرد می اندازند قابل اذیه و سحق میشود و هر گاه در معادن و
 احجار این اثر کند در بدن انسان چه خواهد کرد و دوازد هم آنکه

فصلی در ترکیب نباتات کند سوری
 و غرض و تعلیل در وصف قهوه است

و هرگاه از طوبی آن با قلت سخن آن مریض متفر شده ضم با چیزی
 دیگر چنانچه مذکور شد مناسب است و غذای شارب این دو این
 بحسب امری مختلف است چنانچه در ضعیف شارب اشعار شد و پس
 از آنچه لازم است نیز مذکور شد و آنچه باید خورد اینها است
 طرف چایست و اگر مطبوخ خود کباب با چلاد و قورمه با چلاد و تر پلا
 اگر ترغیب بنان باشد یا از مطبوخ دو هفته متفر میشد بگذران و مریبای
 بالنک و مریبای پوست پسته و پالوده که پخته بهل آمده باشد با شربت
 قند که آب چینی باشد یا شربت مذکور بد و پالوده و صاحب مزاج
 حاره چنانچه مذکور شد از ترشهای خوش چاشنی مثل شربت انار
 و مریبای آلو و امثال اینها میتوان خورد هرگاه استعمال چینی بطریق
 قهوه بگذرد و غذای طرف شام تر پلا فکیده و چلاد و کباب چلاد و در
 هوای گرم آب چینی را در ظرف مسین کرده بر روی بخ بلند ریزد از
 مرتبه گرم بودن بیرون آید و میل نمایند و بعد از مدت خوردن چینی
 در هر یک از دو طریق نسبت بامراض و امراض و احوال مختلف
 میباشد و آنچه درین از مندرک معارف سند چهل چهل روز است
 کمتر و بیشتر نیز جایز است چه اگر در مدت کم از چهل روزی صحت
 حاصل شود کامنیست و اگر در چهل روزی اثر نفع حاصل نشود باز

مدت خوردن چوب
چینی

در صورت
 مجرب

صحت کامل حاصل نشود باشد بیشتر نخورد و با الجله نظر بر احوال وقت بامریض
 باید کرد و از آن قرار ایام خوردن را قرار داده و در سبب از مراض بگردانند
 بیکدفعه و دفعه اکثرا باید نمود بسی از احوال بلخی هست که یک دفعه و در دفع
 طبع چینی بقدر کیفیت آن که تخمینا گفته شد او را جو میناید باشند باید و لهذا
 تعیین مدت استعمال آن نمی توان کرد **دهیضه** عبارت است از
 حرکت مواد فاسد بدن بدفع بعضی بطریق طبیعی و اسهال بشدت و غلبه
 و سببش فاشدن غذاست در معده باعتبار فساد غذا مواد فاسده
 که در بدن است نیز حرکت می آید و میل مدفع میکند لهذا و بشدت و عین
 علامت اشرفی و اسهال با هم و دل بر هم ریزن و تشنگی و گاه باشد که
 در معده و کرب و قلق و اضطراب نیز میباشد و گاه باشد که در
 و پاهای سرد شود و بزودی لاغری در صورتت بهم رسد و پلنی کشیده
 شعله و شقیقها فرورود و بسیار باشد که بعد غش برسد و نبضش ساقط
 شود علاج آن اینست که آب گرم بجدایی که توان خوردن آن در گان
 و کاه بسوزاند مگر بیایند شام تا جمع آن مواد فاسده بقی و اسهال دفع شود
 بعد از آن بقدری سته چهار مقال خاکشیر و کلاب سرد بیاشامد و غذاه
 نخورد تا وقتی که خاطر جمع شود که معده پاک شده است و بعد از آن شربت انار
 منفع یا شربت بیداریت به یاریت انار ترش با کلاب بیاشامد و آن اینها

کمال شرفی حال آنکه
 در جبهه و کلاب و کلاب
 در جبهه و کلاب و کلاب

دهیضه

در صورت
 مجرب
 در صورت
 مجرب

سفوف با نفع معده
نیز با نفع شست
نیز با نفع شست

گرسیده حب کرده فرو برند و اندک آب گرم از غصه عقب آن بنوشند و اگر
قرص بقیه یافته نشود هر هندی یا نر زده متقال کل بقیه کل سرج پوست
هلبله زرد سنای ملی از هر یک دو مثقال اکو بخار آبست دانز جو شاییده
وصاف نموده با شرجشت و ترنجبین از هر یک هفت مثقال بنوشند
و بعد از فراغ از عمل و سکون و جمع غذا بنوشند که مدکور شد و اگر سبب وجع معده
حصول بلغم در معده باشد علامت اشش بر طوبت دهان است و بی اشتیای
و آرزوی ترش و عدم علامات مذکوره در صفاوی و فی و بلغم و سفیدی
سردک و راه و ضعف با نفع علاج خوردن کل قند کل سرج افنا است
بقدر چهار مثقال طرز صبح با سنگین علی بقدر هفت مثقال باطل قند
و مصطکی بقدر نیم مثقال و بعد ز سر و زرد و مثقال ایارج فقیر حسب
کس ده فرو برند و از عقب آن اندک آب گرم بنوشند و اگر محتاج
بتکرار باشد مکرر ایارج فقیر را یکس و زرد میان بخورد تا مال و قلع
شود و اگر ایارج فقیر نباشد از این سفوف بقدر سینه شفاک آب گرم
بنوشند تر بد دو مثقال مصطکی و ترنجبین از هر یک یک مثقال نبات
چهار مثقال و اگر اجزای این سفوف یافته نشود دو مثقال تر بد و کوبیده
حب کرده فرو برند و اندک آب گرم از عقب آن بنوشند یا تر بد را
با کل قند مخلوط نموده بخورند و اگر کل قند یافته نشود هر دو و ترنجبین

سبب وجع معده که از
بلغم باشد
فرض اگر سبب ترش
و اگر سبب افنا است
بقدر چهار مثقال
و مصطکی بقدر نیم
کس ده فرو برند
بتکرار باشد مکرر
شود و اگر ایارج
بنوشند تر بد
چهار مثقال
حب کرده فرو برند
با کل قند مخلوط
نوشند

بخورند

بخورند و اگر هیچ یک یافته نشود تخم شیت و تخم تر بد را جو شاییده صاف
نموده نیم گرم با نیک پاشا مد فی کند یا با بلغمی دفع شود و بعد ز مسهل باقی
چند روز مداومت کل قند با مصطکی یا معجون نوش دارو یا اینک مصطکی
یا مصطکی به ترهای بکنند و غذا بخورد آب و تر بد را در در غیر تر و ز مسهل
نان و صربای بالنگ و یا مر بای پوست پیسته یا شربت قند و اگر
سبب وجع معده نفع نباشد علامت اشش حرکت ریاچ است در معده
و آرزوی و نفع شکم و حرکت وجع از محل مجلی علاج اشش به نفع است کدر
وجع معده بلغمی مذکور شد و خوردن معجون کوبی که صفت آن ایست
زیر کس ملی در سر که خیساییده پناه متقال مقل سیاه پانزده متقال
سداب و ترنجبین از هر یک یک مثقال بو ارمی سنج متقال
ادویه را کوفته با سونان ادویه غسل بقوام آورده بسر شدند و قدر
شربت دو مثقال و خاییدن کنند و ز بیره و آب آنرا فرو بردند در
درین نوع بسیار نافع است صفت ضعف معده اگر سبب قوت های
معده یکی از اسباب وجع معده مذکور باشد علاجش خوردن امله
پرورده و هلبله پیر و زده است با مصطکی با طباسیر و شربت قند
ایست آب انار ترش و شیرین و آب امر و در ترش و شیرین از هر یک
حوض زرد و آب زرشک نصف یکی از اینها با نلث مجموع شکر صاف باشد

سبب وجع معده
که از نفع باشد
نوع بسیار نافع است
صفت ضعف معده
شربت قند

عصر دلج صفت کوه کربلا
 سبب کرده در آن شهر نموده
 در اول راس حقنه ماله
 زین کوه سرکه
 صابون محوره
 سبب حصه در کوه
 کوه در کوه
 در کوه
 در کوه
 در کوه

شده و باعث حبس آنها گردید یا ریح است غلیظه که در رودها محبوس مانده است
 است علاج است که منجی از غلبه الثقل بایوز ران یا نه بسفایج از هر یک
 دو مثال سپستان ده دانند با نر بچین ده مثال روغنه بادام تلخ و مثال بنو
 و اگر معجون کوه یافته شود و مثال قبل از منجی فر و برند و شانی از شکر
 و غلغله و بوم ارمی اسقال نمایند یا شانی از صابون با شکر و غلغله و تخم حنظل یا
 کل بنفشه و شکر و غلغله یا بوم یا تخم حنظل هر یک یک کله و اس هر یک یک کله باشد غلغله
 ترکی پس اس طبیعت کشوده شده و وجع ساکن شده فيها و الا محتاج بحقنه
 است که صفت آن اینست غلبه الثقل ران یا نه بسفایج بایوز تخم کرفس
 سنای مکی اطلیل الملیک تخم تشبلیله اصل سوس کا و ن بان از هر یک
 دو مثال سپستان مینت در آن نر بچین فلو س خیار شنب از هر یک
 ده مثال شیر و تخم کاه سفوده مثال سوس کندی ده مثال آب بر کچند
 ده مثال ریوند چینی مثال و اگر نباشد بوم ارمی نر مثال غلغله نر مثال
 روغنه بادام تلخ اس نباشد بادام شیرین نر مثال اول غلغله بایک مثال روغنه
 بادام برین نر و بعد از آن سایر اجزا چهار بخش عوده در چهار دفعه برینند
 اس تمام اجزای نر این حقنه یافته نشود هر چه یافته شود کاه منیت و غلغله
 تا طبیعت کشوده نشود اما البته بخورند و بعد از خود آب بار چینی و نر
 و نر غفر ن میل نمایند و از آب بسیار سد احتران نمایند و اگر بقیه

و بعد از حقنه

عصر دلج صفت کوه کربلا
 سبب کرده در آن شهر نموده
 در اول راس حقنه ماله
 زین کوه سرکه
 صابون محوره
 سبب حصه در کوه
 کوه در کوه
 در کوه
 در کوه

وجع بعد از حقنه باشد و نر دیدن منجی مد کور را در روز بعد باز احصا
 احتقان نمایند تا ماله بالفضل بالمه رفع شود اگر سبب قوی غیر اسباب مذکوره
 باشد از عالم وی و سایر انواع که من کوی نشد معالجه آن رجوع بطیب
 حادث است زحیر که آن را در عرف عالم بچین کویند و آن حرکت از رود
 که متصل است بمقدد که آن را معالی مستقیم میگویند از برای دفع برز و بان
 حرکت دفع غیشور مگر طوبی از عالم آب بنی گاهی مخلوط بخون و گاهی بی خون
 سبب آن گاه باشد که رطوبت کرسن باشد که باین روده میخورد که باشد
 و سبب این حالت همیشه باشد علامتش خروج این رطوبت است یا
 و زور نشتن بکر گاه و زور شکم علاج اش خور دن لعاب ریش مری
 خطی و بارنگ و مری و نر بادام ست یا سفوف این ماسویه اگر یافته شود
 بقدر مثال و اگر یافته نشود بدون آن و صفت آن اینست تخم حنظل
 مفر تخم خیار مفر از هر یک نر مثال نشاسته بوداده مثال صغری
 کل ارمی از هر یک نر و مثال جز از کوفته و چخته مزوج کند و این سفوف
 در هر یک از انواع زحیر که مذکور میشود بدهند که در دستکین شدت
 پیش بسیار نافع است و غلغله اسق سوری بای برنج بایر بادام در طرف
 شام چلا در نر و تخم مری و اسق این علاج دفع شد فيها و الا غلبه الثقل
 و همیشه خطی از هر یک دو مثال سپستان ده دانند جو شانه و صابون

عصر دلج صفت کوه کربلا
 سبب کرده در آن شهر نموده
 در اول راس حقنه ماله
 زین کوه سرکه
 صابون محوره
 سبب حصه در کوه
 کوه در کوه
 در کوه
 در کوه

و بعد از حقنه

نوشته و این است که ...
صاف ...
تنگ ...
سبب ...
و سوختن ...
صداع ...
بارتنگ ...
انواع اول ...
جو میل ...
به خف ...
به بدن ...
وصفت ...
بروز ...
تخمها ...
نماید ...
باشد ...
چنانکه ...
میل ...

نوشته و این است که ...
صاف ...
تنگ ...
سبب ...
و سوختن ...
صداع ...
بارتنگ ...
انواع اول ...
جو میل ...
به خف ...
به بدن ...
وصفت ...
بروز ...
تخمها ...
نماید ...
باشد ...
چنانکه ...
میل ...

بوططمان ریه که ...
و ارد ...
بیک ...
قدری ...
بعد ...
در ...
هم ...
در ...
قبض ...
نا ...
تخم ...
ز ...
ط ...
کل ...
متفا ...
سار ...
بود ...

نوشته و این است که ...
صاف ...
تنگ ...
سبب ...
و سوختن ...
صداع ...
بارتنگ ...
انواع اول ...
جو میل ...
به خف ...
به بدن ...
وصفت ...
بروز ...
تخمها ...
نماید ...
باشد ...
چنانکه ...
میل ...

نوشته و این است که ...

بجه سهال کبد بر حرکت
 بکندم بکندم
 راد بر منبر هم بکندم
 بکندم بکندم
 بکندم بکندم
 بکندم بکندم
 بکندم بکندم

یعنی سه از انقال در اعماق حادث باشد که صیحت متوجه دفع آن شده باشد
 این حرکت مکرر باشد علامت منگی شکم و درد و پیش را نمی بین آمدن
 انقال یا بسره پیش بعضی اوقات و فرق واضح ظاهر میانه این نوع و سایر انواع
 باین نحو میشود که هسته فلوس و هسته سمان چند دانه فر و برسد اس بر زدی
 دفع شد این نوع نیست و اس دفع نشد یا بعد از چند دفعه اجابت دفع شد
 این نوع است علامت غلبه قلب و ریشد خطی از گوشه نیند باضانه بارنگ
 و بر و عن بادام بنوشند و اس محتاج مسهل نشوند بزنجی که در نوع اول مذکور
 شد مسهل بخورند و همچنین اگر محتاج بتکرر شود بدستور تکرر نماید
 و غدا نیز بدستور نوع اول اگر سبب آن سرهای باشد که بمقدار سینه
 باشد از عالم نشستن بر سنگ سردی یا فر و رفتن بآب سردی یا نحو
 دیگر علامت اش تقدیم سبب مذکور علاج اش نشستن بر سنگ
 گرم و غلگ گرم یا خاکش گرم را در کيسه کرده بر او بنشیند و بر که
 بندند و مقعد و کمر گاه و نیز بر شکم را بر و عن بادام گرم چرب کرده کنند
 و بارنگ را بر و عن بادام چرب کرده بالعباب ریشد خطی بنوشند و غدا بنجوی
 که در نوع اول مذکور شد میل نمایند و بداند که در معالجه این نوع رخی که مذکور
 شد تفاوت چنان نیست و در دو و غدا بیک دیگر نیز دیکر است بواسیر
 دانه چند است که در مقعد بدید آید گاه در ظاهر و گاه در داخل و گاه هم

11
 بواسیر

در داخل

بجه سهال کبد بر حرکت
 بکندم بکندم
 راد بر منبر هم بکندم
 بکندم بکندم
 بکندم بکندم
 بکندم بکندم
 بکندم بکندم

هم در داخل و هم در خارج دبر بر تقدیر بادی است که خون از اینها می آید
 یا حیاست که خون از او نمی آید و یا باوس م و وجع است و یا باوس م و وجع است و آن
 دانه های خالی از سینه شکل نیست یا دانه چند است بشکل تالیل کوچک در نهایت
 صلابت و آن تالیل که گویند و این تدبیر این انواع است زیرا که مله آن سوداوی
 حرمت است و دیگر دانه های پهن که ده است از غوازه رنگ نشیند با تالیل و سینه
 آن را غنیه گویند و ماده این نوع مابین دو بیت و هر سوداوی است و دیگری
 دانه های نرم سرخ رنگ بشکل توت و آن را توتیه گویند و سبب این خون است
 قریب به صرافت و با الجله سبب مطلق بواسیر خون سوداوی است که با این محل میریزد
 و بسبب حصول این دانه ها و ام وجع میشود هر چه سوداوی است در وقت در و بیشتر
 باشد قبوش از برای علاج کتر است و بر متوضای صاحب بواسیر نشستن
 هم سبب حدوث این علت میشود علامت مطلق بواسیر است که رنگ
 صاحب بواسیر بن زردی و سبزی میزند و اکثر اینست که بر نگی دایمی
 میباشد و صورت و چشمها متبوع میباشد و همها ضعیف و قوت کما جاع
 کم میباشد و دندنها ضعیف و بد رنگ میشود و بسیار است که بیفید و در
 حرکات زود سست شغف و گاه باشد که بخارات بواسیر بواسیر
 سبب و از دصلع میشود پس علاج آن بچند وجه باید که اول
 تنقیه بدن و اصلاح مزاج کبد طحال و معده که تر کند خلط فاسد شده

موردی که در شرح
از قسم است

درست	۱۰
درست	۱۰
درست	۱۰
درست	۱۰
درست	۱۰
درست	۱۰
درست	۱۰
درست	۱۰
درست	۱۰
درست	۱۰

دویم تدبیر کسوف آن هرگاه بند نشود سیم تدبیر تسکین و کرم و حج آن
چهارم تدبیر بند کردن خون هرگاه بجدت افزای پسند بچشم تدبیر قطع
و استسقا و آنرا که با المزه بر طرف شده اما اول بدانکه فصد با سلیق
و صاف در تنقیه ماده بواسیر بسیار نافع است و فصد اسلیم از دست
چپ در اصطلاح طحال که آن نیز اصل با اصطلاح بواسیر متوجه نیز نافع است
و شیخ ریگیس فصد بالضم را که رکبت که محل فصد زیر کاسه
را توانست اقوی از فصد های دیگر فرموده است و حجامت پایی و مکنی
نیز فرموده و بعد از فصد اگر تنقیه بشود بنوعی که در ضعف قلب مذکور
شد یا بخوری که در ربع مذکور خواهد شد با علامت غلبه هر خلطی
موفق آنچه مذکور شده بکنند شاید و بعد از تنقیه مداومت بمقویات
معه چنانچه در ضعف معده مذکور شد بکنند و آنرا اصلاح کبد
مخوردن شربت ماء الحیوة با سلنجین بر روی بنه که در هر یک در حیات
مذکور خواهد شد بکنند هم شاید و اگر بعضی مسهلان که در ضعف
قلب مذکور است اطریقیل مقل ملین از سده مقال تا شدش مقال باب
کرم نبوشند بسیار نافع است صفه آن پوست هللیکه پوست بلبه
هللیه سیاه اقله و مقشر افیمون اسطوخودوس از هر یک ده مقال
تر بد سفید هفت مقال فلوس خیار شبنم و مقل از هر یک بی مقال

فلوک و مقل

فلوس و مقل را در آب حل کنند و سایر ادویه را کوفت و بخته بوقه بنا بر آن
هفت مقال چوب کرمه کنند و دو سیت بجا مشفق غسل را بقوام آورند
و تن یک بقوام مقل و فلوس را داخل کنند و از بار بر دارند و با سایر ادویه
ببرشند و مداومت بخوردن اطریقیل صغیر در ازاله بواسیر مجرب است و بسا
باشد که مداومت با طریقیل صغیر و گاهی خوردن اطریقیل مقل ملین معنی این
تنقیه های دیگر باشد خصوصاً بعد از فصد و در اصلاح مزاج صاف
بواسیر مداومت بخوردن شربت زرشک بیسه نافع است و مجرب و فقیه
مکرر بعد از فصد چند دفعه اطریقیل صغیر مداومت بخوردن شربت زرشک
فرموده ام بسی نافع بود صفه شربت زرشک امینت زرشک هفت شربت زرشک
دانه دار را خوب بچینا کنند و بچوشانند و صاف کنند و با نبات یا شکر
صاف بقوام آورند و نبات و شکر آنقدر باید که شربت خوش چاشنی
مایل بر شنی باشد و اگر بعد از قوام آمدن شربت در پنجاه درم شکر سله
مثقال طباشیر سایید. اضافه نمایند تا قویست خصوصاً هرگاه آثار حرارت
چنانچه در صلع حار مذکور شد ظاهر باشد و این شربت را از پنج مثقال
تاده مثقال با عنق کاسنی و بر تقها میل نمایند و بعضی اوقات حب مقل یا
مجدون خبث اعدیده یک باشد نافع است صفه حب مقل امینت
هللیه کابلی اقله و مقشر پوست بلبه یک گند تا تخم تره تره یک تخم ریحان

شکل
ن
صفه حب مقل امینت

صفه اطریقیل مقل ملین

آن دانه بزرگه تارینه پس از آن دانه بزرگه
 آن دانه بزرگه تارینه پس از آن دانه بزرگه
 آن دانه بزرگه تارینه پس از آن دانه بزرگه
 آن دانه بزرگه تارینه پس از آن دانه بزرگه

از هر یک پنج مثقال مقل زرد بچاه مثقال مقل زرد آب کند تا حل شود و
 سایر ادویه را کوفته و خنجه با هم بسپارند و جبهه بقدر بخودی سازند و
 از هفت دان تا دوازده دان فرس و برند و همین اجزای حب را اگر باد و بر
 مجموع عسل بجوم آورند و بسپارند معروف است بمجموع مقل قدر شربت
 این معجون دو مثقال صفت اطرفیل مقل ایلینت پوست هلله در را دانه مقتر
 پوست بلبله از هر یک ده مثقال مقل زرد سی مثقال مقل زرد آب کند تا حل
 کند و سایر ادویه را بکوبند و باد و بر برابر مجموع عسل بجوم آورده بسپارند
 و اگر بدون عسل بطریق حب استعمال نمایند هم نوعی از حب مقل است
 قدری شربت از حب تا دوازده دان و از معجون تا سه مثقال صفت
 معجون حب الحديد که معروف است نجوش موافق نسخه قانون پوست
 هلبله کابلی پوست بلبله املد مقتر فلفل دال فلفل زنجبیل سعد کوه
 شیطرح هندی سنبل الطیب از هر یک چهار مثقال حب الحديد قدر
 یکصد مثقال اجزا تمام نرم صلایه کرده بدو مثقال روغن کاو و جرب
 جرب کرده باد و بر برابر مجموع عسل بجوم آورده بسپارند و بعد از سه ششماه
 استعمال نمایند قدری شربت تا یک مثقال و اگر دو مثقال مشک اصافه
 کند هم شاید و این معجون را صاحب مزاج خارجیا می علامت حرار
 مزاج بر آمدن کور شد محتوی ندا اولی است و طریق تدبیر حب الحديد

صفت اطرفیل مقل
 جهت بواسیر نابت
 سود مند بود و مفید بود
 و جرب است

معجون حب الحديد
 جگر و معده را سود دهد و
 مجامعت را قوت دهد و
 کوز رو را صاف کند
 قدر شربت روز اول یک مثقال و
 روز دوم دو مثقال و روز سوم سه
 مثقال تا هفت روز درین طریق اگر نماند
 کند و از هفت مثقال زیاد نکنند
 و این معجون در وقت بی صفت نافع بود

طریق ماضی حب الحديد

بمیزان

آن دانه بزرگه تارینه پس از آن دانه بزرگه
 آن دانه بزرگه تارینه پس از آن دانه بزرگه
 آن دانه بزرگه تارینه پس از آن دانه بزرگه
 آن دانه بزرگه تارینه پس از آن دانه بزرگه

که چرک آهن است نرم صلایه نموده با چهارده روز سخته بسیار شد
 بنیسانند که در سحومه بالغه بسیار کرده هر چه سحومه بیشتر شود بهتر
 و بد آنکه نرم داشتن طبع صاحب بواسیر لازم است و هرگاه بیس در طبع
 باشد گاهی ممر هندی آلونجار و سرد آلوی خشک بنیسانند و طرز وضع
 آب او را با شربت شست و به تنهای بنوشند و اگر قدمه انجیر هم با سایر اجزا
 بنیسانند هم شاید و اگر شربت ممر هندی با شربت آلونجار اثر اوقات
 تناول نمایند هم در نرم داشتن طبیعت و عدم در تشکیل حرارت مزاج
 نافع است و طریق ساختن شربت ممر هندی و آلونجار شربت شست
 و قدر شربت هم مثل او است و غذاها که ملین طبع باشد صاحب بواسیر نافع
 و بر همین از هر غذای غلیظی و از هر چه متولد سودا باشد مثل باد بجان و عدس
 و چیز های شور و خنده صامانی نمک سوره و گوشت قلدید و سبزیهای تند لازم
 و شیخ رئیس لنیات را منع کرده و خاک بکنند باز در دو تخم مرغ و کند ناباندگ پیاز
 مناسب دانسته و دیگر آنچه باب غذای صاحب ربع برده مذکور میشود
 اصحاب بواسیر را نیز نافع است و سایر تدبیر ربع و بواسیر بهم نزدیک است
 اماده میگردند که بشودن خون بواسیر وقتی باید کرد دفع معانات بانا
 استاده باشد و آنها منلی گشته باشد و در ردی یا ورم یا فساد دیکی
 از بخارات آن در بدن حادث شده باشد پس باید که مریض مکس بحام رود

آن دانه بزرگه تارینه پس از آن دانه بزرگه
 آن دانه بزرگه تارینه پس از آن دانه بزرگه
 آن دانه بزرگه تارینه پس از آن دانه بزرگه
 آن دانه بزرگه تارینه پس از آن دانه بزرگه
 آن دانه بزرگه تارینه پس از آن دانه بزرگه
 آن دانه بزرگه تارینه پس از آن دانه بزرگه
 آن دانه بزرگه تارینه پس از آن دانه بزرگه
 آن دانه بزرگه تارینه پس از آن دانه بزرگه

نوع دیگر بواسیر

و ساعتی در میان آب نیم گرم بنشینند و بمیوه یا بعضی این روغنها موضع را
 مگر چرب کند روغن هسته هلو یا شفتالو و روغن هسته زرد آلوی
 تلخ و روغن گوهان شتر و مغز ساق کاه و مغز ساق برهه یک از اینها با مقل
 و بدون مقل و اگر با آنها نشوده نشود آب پیاز را باز هر کاه استعمال نمایند
 و اگر نخود صمدی هم اضافه این روغن و نمایند اوقات و اگر باز مفید نشود
 هسته خر هندی و سبزی کبوتر اضافه نمایند و شیخ رئیس گوید
 مویز را نیز با آنها تجویز نموده و فصد صافن ناماری بر روی در کشتن
 خنجر بویاسیر بسیار نافع است و بسیار بلد که بعد از فصد صافن
 احتیاج باد و نیز ممکن گوید را بهمان ترتیب استعمال نمایند و اگر از ادویه
 مذکور و جمع بهم رسد باشد بدشود ادویه مذکور بعد از این در تسکین
 وجع و ورم مذکور خواهد شد استعمال نمایند سیم تد پیر تسکین
 وجع و ورم بویاسیر است خواه ابتدا حادث شده باشد و خواه بعد
 استعمال دوی حار قطع حادث شود و هرگاه وجع بویاسیر شدت
 کند و خون آمدن حبس شده باشد اولاً بنموی که مذکور شد در کشتن
 خنجر آن بسی نمایند و فصد آن با سلیق یا صافن بکنند و اگر یک
 فصد کفایت نکند بکنند فصد نمایند و بعد از فصد نشاندن
 ز لوبد و مفید بسیار نافع است و اگر یک فصد کفایت نکند تکرار نمایند

و در کوفه

آه عیار عوام است که عمدتاً
 در ریش بود برشته شده لوبد
 یا ساق خار که در استعمال
 رسالت مظهر صحت و عودت
 زنده شد در ریش کوفه
 در ریش کوفه در کفایت
 داده در ریش کوفه در کفایت
 در کوفه در ریش کوفه
 در کوفه در ریش کوفه
 در کوفه در ریش کوفه

مقل زرد
 ۳
 قند
 ۲
 صبر صحرایی
 ۲
 صبر صحرایی
 ۲
 صبر صحرایی
 ۲
 صبر صحرایی
 ۲
 صبر صحرایی
 ۲
 صبر صحرایی
 ۲

و در هر دفعه از پنج عدد داده عدد باشد و باشدت وجع بویاسیر احتیاج
 از حیوان و شیرینی و لازم دانند و تبرید مجردات و دوائیه و اغذیه چنانچه
 در صدع حار و در رجه و در درگوش و خنای صند کور شد بعامل آورند
 استعمال روغنهای که در تفتخ خون بویاسیر مذکور شد در تسکین وجع
 نیز نافع است و مرهه های مسکن اوجاع مطابق بویاسیر اینهاست اکلیل الملک
 عدس مقشتر از هر یک جز و اجزا را کوبیده باز در تخم صرخ و روغن
 کل صرخ استعمال نمایند مرهم دیگر اکلیل الملک کل خطی تخم کتان از هر یک
 یک پیکر و مقل بویاسیر از هر یک نصف جز و افیون و زعفران و پیاز و سرخ
 کاه و پنجه از هر یک سدس و پیله صرخ مغز ساق کاه و روغن گوهان شتر
 و زرد تخم صرخ بقدری که سایر اجزا اسشته شود روغنها را بلد زنده
 و باز در تخم صرخ و سایر ادویه مرهم نمود استعمال نمایند که هم خون رسالت
 و هم تسکین وجع مینماید مرهم دیگر کند نادرنه نو چیده در ریش خالستر
 گرم بپزند و در روغن کاه و کهنه بار و غنچه مغز زرد آلوی تلخ نیم برین کنند
 و در هاون سرب یا هاون مس صلا به کنند تا هاون مرهم شود پس بردارند
 و استعمال نمایند و اگر قلبی مقل اضافه نمایند شاید با نیکند نای مذکور
 با سفید بقلعی و پیله صرخ آبی و پیله صرخ کاه و موم کافور مرهم نمود استعمال
 نمایند مرهم دیگر سفیدی تخم صرخ را بار و غنچه کل صرخ حوم کاه کافور کافوری

مرهمهای بویاسیر

درهاون سرب چندان صدایه کند که رنگ سیاهی بر دارد و استعمال
 نمایند مرهم دیگر پسته مرغ آبی روغن گل سرخ موم کافوری هر را با هم بگذارند
 که با قلیلی افیون و زعفران استعمال نمایند و اگر پسته مرغ آبی نباشد سنبل
 اجزا را کافوریت و اگر پسته مرغ آبی هم کنند هم مساید لیکن شیخ رییس در دو
 موضع فرموده که پسته مرغ آبی درین باب شدید الانفع است مرهم دیگر ه
 سفیداب قلعی موم کافوری روغن گل سرخ موم و روغن با هم بگذارند با
 سفیداب مخلوط نمایند غوره استعمال نمایند مرهم دیگر روغن هسته
 زرد آلوده مثقال میوه سده مثقال مقل دو مثقال اجزا را با هم سرشته
 استعمال نمایند مرهم دیگر مقل از سرق کوهان و شتر مغز ساق کاوه هسته
 زرد کاوه میوه سایله زرد و تخم مرغ روغن کاوه قدری پیاز در او جو
 باشند نیک با هم بسر شدند و استعمال نمایند که بسیار نافع است مرهم دیگر
 روغن گل سرخ زرد و تخم مرغ با قلیلی افیون و زعفران و بدون افیون
 و زعفران و اگر هیچ یک از اجزای مرهم مذکور نباشد زرد و تخم مرغ
 بده تنهای مرهم دیگر کبود را نرم کوبیده با روغن گل سرخ و سفیداب تخم
 مرغ استعمال نمایند یا اگر در جو و زرد و تخم مرغ و روغن گل سرخ در روغن
 گل سرخ با هم ضم غوره استعمال نمایند و هر یک از این مرهمها را که استعمال نمایند
 اگر و آنها بیرون باشد بر پینه کرده بر آن نشینند و اگر در درون باشد

پینه را بان

پینه را بان آلوده بر دارند چنانچه بد آنها برسد و بگذارد مدتی
 و باز تجدید کنند اما ضادات نافه زرد و تخم مرغ مغز نان پخته روغن ضادات بواسیر
 کل سرخ ضاد دیگر کاغذ را با آب مهر ضاد نمایند ضاد دیگر پسته مرغ و پسته
 اردک پسته قاز پسته مرغ خانگی مغز ساق کاوه هان شتر روغن بنفشه
 روغن مغز کدو و موم کافوری اجزا مساوی با هم بگذارند کثیر کل خطی نرم
 کوبیده با هم مخلوط نمایند و استعمال کنند و اگر صمغ پیرها و روغنهای یافته
 بشود بعضی کافوریت و اگر وجع بسیار شدید باشد آب برک بنک
 بکشد و با قدری آب مخلوط نمایند و باخیزان و زرد و تخم مرغ و روغن
 کل سرخ ضم غوره ضاد نمایند اما بزنیهای مسکن او جاع یکی تخم کتان و
 تخم خطی خبازی نیم کوب بچوشانند و صاف نمایند و بالعالی کدم بچخته ضم
 غوده در ظرف گشاده در میان آن بنشینند بزنی دیگر اکلیل الملک
 یا بونه خطی خبازی شپست بچوشانند و در میان آب بنشینند
 بزنی دیگر اکلیل الملک یا بونه حلبه تخم کتان با قلا تخم خطی کل خطی خبازی
 نیم کوب بچوشانند و صاف نمایند و بالعالی کدم بچخته ضم غوده در
 ظرف گشاده در میان آن بنشینند بزنی دیگر اکلیل الملک
 یا بونه حلبه تخم کتان با قلا کل خطی تخم خطی خبازی کل بنفشه پوست
 خار خشک اجزا را نیم کوب کرده بچوشانند و در آب نیم گرم بنشینند

بزنیها آبرونها

بیشتر از آنکه در این وقت باقی نماند
 و اگر در این وقت باقی نماند
 و اگر در این وقت باقی نماند
 و اگر در این وقت باقی نماند

و اگر مجموع این اجزا نباشد بعضی از اینها کافیت اما چهارم بستن خون
 بواسطه سیر کاهی باید کرد که خون صالح و با قراط رفع بشود می شود و می شده باشد
 و احداث ضعف نمک باشند و رنگ و روی و ساها ضعف شده باشد درین
 وقت معروض قطع آن باید شد اما در وقت دست و بر طرف صبح شیر تخم خرفه
 بوداده سده متقال و شیر تخم کسیر نیک شعله بوداده باد و رنگ طباشیر و
 چهار متقال رب به و اگر یافت شود قرص کهر با نیم متقال نایک متقال ضم نماید
 و بنوشند صفت قرص کهر با معجون مناسبت کهر با انجبار از هر یک
 سده متقال و سق کل سرخ جمع عرب از هر یک هفت متقال نشاسته کل از منی
 طر ثبت طباشیر کلنا رخ مورد از هر یک پنج متقال رب سوس اقامیا
 از هر یک سده متقال اجزا رخ کم کوبیده قرص سازند قرص کهر با موفق نسخه
 قدما کهر با بسد مرورید مخم تخم خرفه از هر یک پنج متقال شاخ بر کوهی
 تخم مرغ هر دو سوخته جمع عرب از هر یک سده درم کسیر خشک بوده خنثی اش
 سفید و سیاه از هر یک شدش متقال و در سوخته بز را پنج از هر یک
 دو متقال کوفته و بچند بالعباب بر زقطه قرص سازند بهر یک این دو نسخه
 عمل میتوان کرد شیخ رئیس اطرفیل صیغرا با خبث الحیدر ذکر کرده در
 طریق ساختن آن چنان است که خبث الحیدر را چهارده روز در سرکه
 بنیسانند و بعد از آن مثل عصاره صلا به نمایند و مساوی اجزا اطرفیل با عسل

صفت قرص کهر با

سید بن ابی جعفر

سده برابر مجموع ضم کنند و سده متقال از آن رامیل کنند و اطرفیل صیغرا بدون
 خبث الحیدر نیز نافع است صفت حبت که در بستن خون بواسطه نافع است
 لیستند کهر با و در سوخته کل از منی از هر یک دو متقال پوست هلیله در سرد
 پوست بلیله امده و مقشر از هر یک پنج متقال کنگر ناسه متقال مقل ده متقال
 سایر اجزا را بکوبند و مقل را در آب کنند تا حل شود و مجموع را با هم بسازند
 و حب کنند و ناسه متقال از او را باقی که آهن مافتند در او خاموش کرده باشند
 بنوشند و طریق سوزن بیدن و در که بهندی کوهی و در اصفهان کس
 کر به میکوبند و شاخ بز کوهی و پوست تخم انبیت که در کوزن کرده و سر آن
 حکم به بندند و در تنور یا قون تمام گذاشته یا از هم بپاشند و خوشی درن
 فلومیای روی و برش عصا آخر روز بقدر نخود بسیار نافع است
 اما دواهای استعال آن خون را بند میکنند اینهاست ضم کنند در
 دم الاخرین شیان ما میساکلنا از اجزا مثل عصاره ساید و تار عنکبوت
 با سفید تخم مرغ با آنها آلوده استعمال نمایند و دیگر پوست انار و مار زور
 با خرچوشانند و صاف کنند و مقعد را با و بشویند و دیگر آنکه سفید ب
 قلعی مر داسنک شادنج عدسی اقلیمیای نقره بار و عنبر در کل سرخ
 و صوم سفید صرم نموده استعمال نمایند و دیگر آنکه بر مورد کلنا حار و
 خر نوب بلوط سب یمان انار اجزا را بچوشانند و مرخص در آب ازها

بسیار نافع است
 صفت در بستن خون بواسطه

کهر با

صفت در بستن خون بواسطه

به بنشیند دیگر آنکه کلنار کند رماز و اما قیاسه سنگ عیانی صحیح عربی
 اجزا مساوی نرم ساپیده با هم مخلوط نمایند غوره شیاف نمایند و
 مداومت بقی درین باب نافع است و هرگاه بعد از این تدبیر خون با قواط
 میآمده باشد فصد با سلیق بکند و بقدری سبی مشک خون بگیرند و
 بستن بازوها و زانوها را محکم و محججه بر هر گاه و سینه نصب کردن و فکندن
 خون را باز میدارد غذا آش سهاق و نار دادن مناسب است و هرگاه ضعف
 زیاد به هر طرف آخر روز مرورید فادون هر معدنچه کل داغستانی
 از هر یک دو دانگ باب سیب و آب به هر روز بدهند اما پیچند پیر
 اسقاط دانه که بالمره بر طرف شغف و آن بچند وجه است اول آنکه ادویه
 ادویه چند استعمال نمایند که دانه را بخوبی بر طرف شغف دیگر آنکه و آنرا قطع
 کند هر چند درین معالجه خطر عظیم است زیرا که در استعمال دوی حار بریدن
 اکثر نیست که وجع شدید و ورم عارض میشود و سبب مفاسد میکند
 و دیگر آنکه مواد فاسد که در بدن جمع میشود از این طریق مندفع میشود و بعد
 سد این طریق در بدن جمع میشود و فسد میکند بهر حال ترک علاج اولی
 و اگر هم علاج کنند یا به بستن دانه یا به استعمال ادویه که بر رخسار کند و بهر
 تقه بگردد نذر بکنند تا راه دفع باشد و سد طریق دفع بالمره شغف
 حاجی حسین جراح که در فن جراحی و کمالی درین زمان بی نظیر است از آزار

تدبیر اسقاط دانه
 بواسیر

دفعی

بواسیر درین

بواسیر درین وجع بود و مکرر اراده مکرر اراده مکرر قطع و از دانه
 میکرد و گاهی فقر مانع میشدیم آخر الامر به تنگ آمد و پنج دانه را محکم بست
 و با مقراض قطع میبود از شدت وجع و ورم مقرون بهلاکت شد و بعد از
 استعمال مسکنات وجع دمالت بسیار بر شد و از تشویش بواسیر فارغ
 شد نهایت چیز خون سیلان فاسدی که از بواسیر رفع می شد بر طرف
 شد بعد از یکسال تقریباً ماده شریک بگرفت آمده و بعد از آنکه مشرف بهلاکت
 شد هر دو چشمش باطل شد لهند قطع و قطع جمیع دانه های بواسیر مناسب
 نیست و مورث مفاسد عظیم است چنانچه دانستی اما طریق استعمال ادویه
 که دانه را بر وریا ام خشک شوفا آن جمله بخور است اول تخم ستر
 و مغل از سرق پوست پیچ کبر جوز المر و که بار درخت سیر است
 دیناله و باد نیجان که در عرف کلاه باد نیجان کوبند و اطباء اقیاع باد نیجان کوبند
 مغل از سرق پوست نار تخم حنظل المر مجموع این اجزا باشد بعضی هم کافور
 و دستوری بخور بخور کردن آن نیست که دیک سفالین را که در او را
 سومرا بکنند و بشکل شتر بسوزانند و این ادویه را بر ورم برزند و
 دیک بر بالای مکر کنند و دانه را بر سر سومرا بکنند چنانچه دود و بخار
 آن خوب بداند برسد و اگر دانه اندرون باشد بعد از فراغ از قضای حاجت
 که دانه را بر ورم آمده باشد بعل آورند و اقوی بخوارت درین باب بخور

شیاف بواسیر
نیم حنظل صرد و سرد
نقد روغن انحرز
عصاره انحرز
در هر صاع یک ذره بود

بلا دور است که سینه ریسی سفیر ماید که مجوسا چوب کز هر گاه تکرار کنند
بسبا باشد که کفایت کند از سایر ادویه و این ذکر یا میگوید که خزنوب
تر را بگویند و آب آن بگیرند و پنبه را با آن بیالانند و استعمال نمایند
او را خشک میکنند بر طرف میکنند و صاحب ذخیره و ایلاته و دیگران میکنند
که این شیاف را معقدین آن موده اند که بواسیر را خشک میکند و می افکند
صفت آن اینست که بگردد عشب را در دیکه مس آب بندید با آب بچوشانند
تا نیک غلیظ شود پس در طاس مس آب بندید که کند و با چهل روز در آن آب
گذارند و هر روز بر هم زنند و شب روی آن را بپوشانند و بعد از چهل روز
یک جزو آن را با یک جزو از مرملکی و صبر سقوی و صبر که بغارسی بریزند
سای میگویند بیا میزند و یک شب در میان بعنوان شیاف استعمال نمایند و
غذاشوی باومند که سه شب پیش حاجت نیفتد و دیگر مالیده است از آنچه
مرملکی یک شغال عصاره الحیة التیس دو شغال کند رسته شغال اجزا نرم
کوبیده و باهم مخلوط نموده بر بواسیر بگریز مرهم استعمال نمایند و دیگر جوهر التیس
و حنظل و زنجبیل بلوط جوهر التیس و بسوزانند و بعد از آن بواسیر را با خرشته
باشند بر و بپاشند طلا به دیگر زرد چوبه مرده سنگ مس او
نرم کوبیده بار و من کل سرخ و موم کافور کی مرهم نموده استعمال نمایند طلایه
دکا *عصاره الحیة التیس خفت بلوط جوهر التیس و کندر اجزا مساوی*

نرم کوبیده

بواسیر
نرم کوبیده
نقد روغن انحرز
عصاره انحرز
در هر صاع یک ذره بود

نرم کوبیده و بنجر سرشته استعمال نمایند و در بعضی نسو بعضی خر
آب عنب الثعلب است و هر گاه بواسیر در آن رون باشد لذرا با این ادویه
آلوده بعنوان شیاف استعمال نمایند و اگر بعد از استعمال این ادویه و
وجع بهم رسید ادویه که در سنگین وجع مذکور شد استعمال نمایند
ادویه حاره که دانه ها را بجوشاند و بر طرف شود هر چند این نوع عمل
بسی خطر است زیرا که استعمال دوائی تند سبب وجع شدید میشود
و گاه باشد که باین تقریب مفاسد دیگر حادث شود و این ذکر یا گوید که برید
بواسیر بهتر و با سلامت است از علاج بدوائی تند و هر گاه و هر گاه خوبند
باید اول فصد با سلیق بکنند و بعد از آن متوجترب این عمل شوند و طریق
استعمال ادویه حاره اینست که فلامون با دیک بر دیک هر یک که باشد
بر روی آن ده تخم مرغ که بر پنبه رقیق کرده باشند قدر قلیل بپاشند
یا آنکه مرهم زنگار را بر روی پنبه کرده بر روی دانه بچسبانند
چنانچه بغیر دانه بعضوی دیگر نرسد و اگر از استعمال اینها وجع
بهر تبه شدت کند که طاقت نتوان آورد نصف روغن یا یک روز مهلت
دهند و یکی از مرهم یا اخراجات که در مسکنات وجع مذکور شد استعمال
کنند و باز استعمال این دو کنند تا آنکه دانه سیاه شود بعد از آن بر ک
گرتب رکه در اصفا ن کلم کوبند و به مهر پنجه بار و روغن کوا کوبند مرهم

نموده استعمال نمایند که هم در دردتسکین میدهد و هم دانه را میافکند و بعد از
افزادن دانه مرهم سفید آب تا چند روز و بعد از آن مرهم کافور استعمال نمایند
که جراحت مانع نشود اگر بر کرم نباشد هر یک از مرهمها و ضاردها و با ب
مسکناات و جمع مذکور شد و مرهم سفید آب و مرهم کافور نافع است و اگر
دانه بواسیر ظاهر نباشد بی درون معد مقعد را بر و ن باید کشید و
ساعتی بیرون باید گذاشت تا غلجه تومی پدید آید و بزود بجا نرسد
محر را باید برداشت و دوا را استعمال نموده و بعد از لحاظ احتیاط بر و غز
در داکو چرب کرده بجای خود گذاشت صفت فلافیون اینست
افقیاد و زده مثقال زمرنج نسرخ زمرنج زمر دانه هر یک یک مثقال
قیر چهار مثقال آهک آب ندیده هشت مثقال شب یمانی شش مثقال
اجزا را کوفند و بچینه با سر که قرص نمایند و در وقت حاجت قرص را
نرم گویند بعلی یعنی که در کمر شد استعمال نمایند صفت دیگر نیز دیک
با اینست زمرنج نسرخ و زمر دانه هر یک شش مثقال مرگمی ده مثقال
آهک آب ندیده پانزده مثقال زنگار یک مثقال اجزا را کوفند و بچینه با سر که
قرص نمایند بطریق مذکور استعمال نمایند صفت مرهم زنگار اینست
زنگار دو مثقال انزروت یک مثقال موم زرد و عسلک البطم که بفارسی
سقر گویند را پنج که وضع صنوبر است از هر یک پنج مثقال روغن زیتون

صفت قرص فلافیون

صفت مرهم زنگار

پای سفید

سی مثقال اجزا را با هم بکوبند و باز زنگار و انزروت بسر شدند تا مرهم
شود صفت مرهم سفید آب در صد کتاب در علاج سوختگی آتش صفت مرهم سفید
مذکور شد صفت مرهم کافور اینست مرگمی سنگ سفید بقلعی صفت مرهم کافور
موم کافوری از هر یک پنج مثقال روغن گل سرخ بدست مثقال موم
و روغن را بکوبند و ادویه را کوفند و بچینه اضافه نمایند و یک سفید
تخم مرغ و نیم مثقال کافور نرم ساییده اضافه نمایند و در ها و ن چندان
بسایند که مرهم شود و اگر فلافیون دیک بر دیک و مرهم زنگار بنا
بعضی از ادویه حاره که خورنده و فاسد کننده است مثل غبار ساییده
بر روی زمر دو تخم مرغ پاشند بدستور که مذکور شد استعمال نمایند
و ادویه حاره آنهاست فریون نیشاد و زمر ران میج که جانور است
که او را در اصغها ن سن میگویند مویز خرد قناد الحار آهک آب ندیده
زمرنج نسرخ و زمر دانه هر یک مجموع یا بعضی این اجزا را با قطران یا بول طفل
یا به تنهای استعمال نمایند و اگر ملا میله تر خواهند با سه کا و استعمال
نمایند و صاحب کامل الصاعه میگوید که اگر آهک و زمرنج بدستور
که از برای انزاله مونسازند تر تیب دهند و در ختم قدری از
او بد بواسیر گذارند و بعد از ساعتی با خریشویند و پوست حنظل سوخته
و تر مس سوخته را بر او پاشند می خشکاند و بر طرف میکند فقر

صفت مرهم سفید

صفت مرهم کافور

میگویم که اولی اینست که این علاج که از علاج سابق ملازم تر است
 بعمل آورند اگر باین علاج از آن نشود بجلاج سابق معالجه نمایند و بر
 هر تقدیر بعد از استعمال ادویه حار و یا در بین آن هر گاه وجع کمر
 آنچه در باب مسکنات وجع مذکور شد بعمل آورند که قطع نظر از اینکه
 مریض تحمل نمیکند ضررهای دیگر مثل شدت ورم و غیره حادث
 نمیشود و بلید عظیمی مکنند اما در قطع بد اندکاهی باید کرد که مریض طاقت
 آن داشته باشد و در دیگر علاجها تخفیف نکند که آن توان کند از این نشود
 و با وجود این ایت تمامی و آنها را قطع کردن نشاید بسبب انتشار ماده
 منقطع از آن ممر در بدن و پیم حدودت امراض بدتر و هر گاه عازم قطع
 بر قطع باشند اولاً باید قصد باسلیق کرد و اگر مریض را مخدوری که
 او را کم کند وضع سیلان خون بسیار کند دهند و بعد از آن قطع کنند
 اولی است و محمد در مناسب مخدر مناسب معجون حب الشفا است که در
 مربع مذکور میشود یا قیون و زعفران را با هم بسزند و بدهند یا
 قلوبنیای رومی یا برش عصاره یک از اینها را بقدری که حسن مریض
 کم کند و طریق قطع اینست که جراحی ماهری که جراح ماهری دانه را برش
 که در استعمال ادویه حار و مذکور شد بیرون آورده و با مراض بسیار
 بسیار تندی یا آلت قطع دیگری بیرون دوسی نماید که چیزی از گوشت

نسخه
 ۱۱۰

بسیار شده نشود که مفاسد عظیمه میکند و بعد از بریدن بگذارند که
 قدری خون رود پس اگر ورسند و وجع شدید حادث شود بکسی از مریض
 از مریضهای که در شکلی وجع مذکور شد استعمال نمایند و مرهم سفید آب
 و کافور بگذارند تا ملتئم شود و طریق دیگر اینکه پنج دانه را با برشیم یا موی دم اسب
 یا حتی از گمان محکم به بندد و یکی از مریضهای مسکن وجع بر آن بگذارند تا خود برید
 شود و بیفتد و بعد از آن مرهم سفید آب و کافور استعمال نمایند تا محل قطع
 بصلا امد ملتئم گردد و این طریق اسهل است بیان مرهم و غنی بجزد بوسیله که بیان روشی بوسیله
 از ترکیب یکی از آبی فقیر و از اسرار مکتوبه مکتوبه است و مگر برنج رسیده
 است اکثر اکثر سیر قلع و بسبی را کمف تخفیف دارد بحدی که آن توان گذارند
 حاصل شده هر گاه بی سیلان خون باشد این نسخه است پند بر سرخ صد پنجاه
 مثقال کافور زینق از هر یک دو مثقال حنا شش مثقال پند بر سرخ بگذارند و
 صاف کنند و زینق را با حنا و آب دهن در ظرف سفالی با پشت قاشقی
 چندان نمایند که اثری از ومانند کافور نرم صلایه کنند و هر را با هم مخلوط
 نمایند و چندان بر هم زنند که همچون مرهم شوند بطریق سایر مریضها استعمال
 نمایند و هر گاه با سیلان خون باشد این است پند بر سرخ صد پنجاه مثقال
 کف در یا سفید آب بلعی از هر یک دو مثقال سرخ یک مثقال کافور نیم مثقال پند بر سرخ
 بدستور نسخ اول بگذارند و سایر ادویه نرم صلایه کرده با هم خلط و مزج

در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
بسیار باشد بغایت نافع بود در حرقت بول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول

حرقت بول

تمام داده مثل هم استعمال نمایند حرقت بول سوختن در وقت بول
سبب آن اگر حرقت و مخالطه صفر با بول باشد علامت متشنج شدن در
سنگینی بول است و سایر علامات غلبه صفر چنانچه در صدمه صفر وی مذکور
شد و نیامدن حرکت ببول و نیامدن چیزی از عالم محاله با بول علاجش خوردن
شیرین تخم خیار و شیرین کدو و شیرین تخم خرزنده از هر یک دو مثقال بالعاب
بریز قطونا و سه مثقال شربت بنفشه و اگر یافته نشود نیم مثقال یا یک مثقال
که معر و فستق به بنادق البرز و بدون بنادق البرز و اگر شربت بنفشه هم
یافت نشود ماء الشعیر به تنهای کافیت صفت بنادق البرز معر تخم خرزنده
گر در ده مثقال معر تخم خیار پنج مثقال معر تخم کدو و بنادق البرز پنج مثقال
تخم خطمی معر بادم مقشر کثیر انشا الله رب سوس خشی اش سفید کل ارمق
تخم کرفس از هر یک دو مثقال بوی بند و قرص سازند و غذا آتش بر رشتند و
آش قهوه پخته ماش و کاجلو و زرد تخم مرغ و با الجله مبردات و روئیه و
غذای نافع است اگر سبب آن قرصه متان باشد علامتش بدبوی بول است
و آمدن کما حرکت با سوزش و آمدن چیزی چند است با بول از قضیب
و از مقعد تا سر حشفه گاه باشد که قرصه درین مجری باشد علامتشن شدت
خارش و سوزش و وجع موضع خواص است از این مجری و گاه باشد که بول
در قضیب حادث شود اگر سبب آن جوشش چند باشد در مثانه

بسیار باشد بغایت نافع بود در حرقت بول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول

با بول

بسیار باشد بغایت نافع بود در حرقت بول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول

یا مجری بول که آن را در عرف اطباء جرب المثانه گویند علامتش همان علامت
قرصه مثانه است سواى آنکه در قرصه دفع شدن حرکت بیشتر است و در جرب
مثانه گاه باشد که مکرر رطوبتی سیلان میکند گاه باشد که قلیل خون
دفع میشود باشد و با الجله حرکت بحت مختص قرصه و جرب مثانه اگر علامت
غلبه خون چنانچه از صدمه دموی مذکور شد و مرض شدید باشد فصد
باسلیق بکنند یا حجامت میان مثانه بکنند و اگر فصد را مانعی باشد و تیرید
بمردات بخوی که در بنوع اول حرقت بول مذکور شد بکنند و در قرصه ترک
حوالت ضروری است و خوردن ماء الشعیر یا بنادق البرز و شربت بنفشه
و لعاب بریز قطونا یا بمردات مذکور و بنادق البرز و با الجله آنچه در بنوع
اول مذکور شد و در قرصه و جرب چکان سندن شیر دهنه دختر و سفید تخم
مرغ با شیاف ابيض و بدون آن و چکانیدن کل سر شوی با شیر در حرقت یا سفید
تخم مرغ و قیل را با آنها غلطه بخانید غلطانیدن و در قضیب گذاشتن استعمال
شیاف که در بنوع سوزش نظر اندازند و مجرب و از اسرار مکتوبه است و
صفت آن اینست فضلش مویش فضلش ملخ از هر یک دو مثقال شربت حشمت
یک مثقال از زروت دم الاخرین صمغ عربی نشا الله رب از هر یک نیم مثقال
اجز از اینم کوبیده با شیر دختر یا کل سر شوی با عرق پید یا آب بر قضیب
نافع است و مسکن سوزش و خارش است و در قرصه و جرب و مثانه

از این دو اکانیت و اصناف
بعلایق دیگر نیست
علامت و در جرب مثانه
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول
در حرقت بول کردن بوسه زدن ببول

شیاف در دفع
سوزش ببول

قرص کالنج

مدومت بقی کس دن زغ مرض بالکلته میکنند و در اواخر زخم ماکه شکسته
برای اصلاح قرص کالنج که صفت آن اینست مناسبت کالنج تخم
خشی اش از هر یک ده مثقال معر تخم خیار معر بادام معشر رب سوسن نسکله
صغ عرب کثیر دم الا خون کند که از هر یک پنج مثقال تخم کرفس بلبله البی کل
کل استی از هر یک صد مثقال امیون که قال اجزا کوپید قرص سازند بعد
که تعال آن را با ماء الشعیر با شیر تخم خیار و شیر تخم کدو و شربه بنفسه
از هر یک صد مثقال بنوشند تا قرص با صلاح آید و کس غ غلث شفه و در اواخر
حمام بی در پی بسیار نافع است و خوردن سیر الاغ بدستومی که در تب
دق مذکور میثم در اصلاح قرص مثانه نافع و مجرب است از برای رفع
سوزش بول در همه انواع مکر و قضیب را در آب گرم گذاشتن و در آب گرم بول
کس دن بسیار مفید است و شربت خشی اش از هر یک ده مثقال بالغاب بهدانه
بسیار نافع است و در اواخر مداومت با میون نیز نافع است و مجامعت در
اوایل ضار و در اواخر نافع است و هر گاه بعد از فصد و تبرید کامل
وسکون وجع و سوزش باز چرک مآدمه باشد و قرص باشد شیاف
آن اینست اسقال نمائید سعیداب قلی از روست کند که دم الا خون صغ عرب نسکله
اجزا است و در کویپد با شیر الاغ یا آب خمر کرده شیاف ساخته استعمال نمایند که نافع
و مجرب است ضعف باه سبب قلت اکس ضعف قلبی و املغ باشد

19
ضعف قوت باه

علامت

علامتس وجود ضعف و ناخوش در قلب و دماغ است و شدت ضعف
با شدت ناخوشی حال و قلب علاج اول باید تقویت قلب و دماغ بخوی
که در ضعف قلب مذکور شد بکنند و بعد آن بادویه و اعذیه و تدلیز
که بعد از این مذکور میشود تقویت باه نماید شیخ رئیس میگوید که هر کاسب
ضعف باه ضعف قلب باشد در علاج آن چیزی در مشوره و عطوس نمید
بلکه در ضعف باه که منشأ آن حرارت مزاج باشد علامتس علامات علی حرات
است چنانکه در صداع دموی و صفراوی مذکور شد و علامت دیگر انتعاج
از سردات و تفر از سخفات است علاجش برید مبردات است مثل سیر تخم
خرفه یا سکجین ساده و سایر مبردات بحسب هر مزاج و اعذیهها سس رنگ
و اسن انار و گوشت بره و بزغالله و مغز کله اینها و ماهی تازه که بخته و گرم تناول
نماید و هندوانه و خیار و شفتالو و امرود و آب غوره و دوح و ماست و با ملا
و عدس و زرت بوده و زرده و سفید تخم خنج و اگر حرارت بافرط نباشد
شیر تازه با شکر و دواء الکرنجینی که صفت آن اینست که شیر تازه جو شیده که
باثلث آن ترنجبین پاک میجوشانند تا منعقد شود تا پانزده مثقال میل نماید
و از اعذیه که بعد از این مذکور میشود هر چند چندان حرارتی نداشته
باشد و با الحمله هر گاه ضعف باه مستند مبردات مزاج باشد معالجه با حیات
و سایر مبریات حاره مضر است اعتلا درین نوع بر اعذیه است که بعد از این

علامتس وجود ضعف و ناخوش در قلب و دماغ است و شدت ضعف با شدت ناخوشی حال و قلب علاج اول باید تقویت قلب و دماغ بخوی که در ضعف قلب مذکور شد بکنند و بعد آن بادویه و اعذیه و تدلیز که بعد از این مذکور میشود تقویت باه نماید شیخ رئیس میگوید که هر کاسب ضعف باه ضعف قلب باشد در علاج آن چیزی در مشوره و عطوس نمید بلکه در ضعف باه که منشأ آن حرارت مزاج باشد علامتس علامات علی حرات است چنانکه در صداع دموی و صفراوی مذکور شد و علامت دیگر انتعاج از سردات و تفر از سخفات است علاجش برید مبردات است مثل سیر تخم خرفه یا سکجین ساده و سایر مبردات بحسب هر مزاج و اعذیهها سس رنگ و اسن انار و گوشت بره و بزغالله و مغز کله اینها و ماهی تازه که بخته و گرم تناول نماید و هندوانه و خیار و شفتالو و امرود و آب غوره و دوح و ماست و با ملا و عدس و زرت بوده و زرده و سفید تخم خنج و اگر حرارت بافرط نباشد شیر تازه با شکر و دواء الکرنجینی که صفت آن اینست که شیر تازه جو شیده که باثلث آن ترنجبین پاک میجوشانند تا منعقد شود تا پانزده مثقال میل نماید و از اعذیه که بعد از این مذکور میشود هر چند چندان حرارتی نداشته باشد و با الحمله هر گاه ضعف باه مستند مبردات مزاج باشد معالجه با حیات و سایر مبریات حاره مضر است اعتلا درین نوع بر اعذیه است که بعد از این

مذکور میشود که چندان حرارت نداشته باشد و همچنین آنچه در تداوم بر غیر نوائید
 و غذائی که مذکور خواهد شد نافع است و اگر سبب حرارت مزاج باشد بلکه
 قلت منی در بدن یا قلت نفی یا استرخای آلت باشد علامت آنها عدم حرارت
 مغز است و استفراغ بمهیات دوایند و غذائی و تدابیر و علاجش بدین نهج است
 که مذکور میشود اما چنین یکی مفرح است که در تقویت قلب و دماغ نظر داشته
 و بغایت مقوی باه است صفت آن برهن سرخ و سفید نو در سخی و زرد
 سوختن در چنان مغز که دو نارجیل مغز نپسته مغز بادام مغز فندق تخم
 خرزهره مغز نظر خوجه تخم خخاش سه سکه صید از هر یک پنج مثقال تخم شلغم
 تخم کند نا تخم پیاز تخم خولجان مصطکی از هر یک مثقال باد و برابر اجزا
 غسل معجون نمایند معجون لبوب که مقوی باه قریب باسد است موقند
 مغز نپسته مغز جلقوز مغز بادام کجد مقشر تخم خخاش سفید مغز تخم خرزهره
 از هر یک سه مثقال تخم خیار بین از هر یک یک مثقال و نیم مثقال شفاقل
 بوزیدن بهی سرخ و سفید لسان العصاره خولجان دارچین از هر یک
 یک مثقال شکر پیس پناه مثقال باعرق پد مثقال حل نموده باد و برابر
 اجزا غسل بقوام آورند و اجزا را کوفند و بچینه با هم بسر شدند شرب سه مثقال
 که بغایت مقوی باه و قلب و دماغ ذکر کرده است و منی را افزاید و قضیب
 سخت کند صفت آن مغز بادام مغز فندق مغز نر مغز گردو مغز جلقوز سه

مغز جلقوز و مغز بادام
 مغز نر و مغز گردو
 مغز خولجان و مغز خیار بین
 مغز خخاش و مغز نظر خوجه

مغز لبوب

مغز لبوب کبیر
 مغز لبوب کبیر
 مغز لبوب کبیر

نارجیل

نارجیل مغز الجکک مغز تخم خرزهره مغز تخم کنگر کجد مقشر تخم خخاش
 سفید ثعلب مصری مغز سر کجک زرخش نموده از هر یک مثقال کبابه قره
 خولجان قر نفل شفاقل از هر یک دو مثقال نیم مصطکی نشاسته لسان
 سنبل الطیب زعفران زنجیل نار مشک تخم فرج شک از هر یک یک مثقال نیم
 بهی سرخ و سفید نو در سخی و زرد تخم مار جویه بوزیدن مغز تخم
 زردک تخم شلغم تخم پیاز تخم بویجه از هر یک سه مثقال خار خاشاک
 قضیب کا و سومان کرده تخم انجیر کس خرمان از هر یک دو مثقال باد و برابر
 اجزا غسل صاف بقوام آورند و معجون سازند قدر شربت دو مثقال اسرافیل
 سه مثقال مر و ارید دو مثقال عنبر یک مثقال مشک نیم مثقال و روق طلا نیم مثقال و
 در آن نقره یک مثقال اضافه کنند در تقویت قلب و دماغ و هم در تقویت
 باه اقوی میشود معجون فلاسفه که آن را ماده الحیوات گویند شیخ رئیس
 در رساله باهیه ذکر کرده است و غیر تقویت باه منافع دیگر هم دارد و
 تقویت حافظه میکند و دافع نسیان و درد پشت و ملل البول و اوجاع
 مفاصل است و با الجله اثر اوجاع بارده نافع است و استعمال آن صاحب
 مزاج حاره را جایز نیست قدر شربت از یک مثقال تا دو مثقال صفت آن
 زنجیل فلغل دار فلغل دارچین امله مقشر بامبله شیطنج هند بوزند
 من مدحرج خصینه الثعلب مغز جلقوز سه با بوزند نارجیل از هر یک ده

مغز جلقوز و مغز بادام
 مغز نر و مغز گردو
 مغز خولجان و مغز خیار بین
 مغز خخاش و مغز نظر خوجه
 مغز لبوب کبیر
 مغز لبوب کبیر
 مغز لبوب کبیر

نوعی از این است که در بعضی از کتب آمده است که در وقت خوردن گوشت کوفته را با عسل مخلوط کنند و با روغن زیتون یا روغن بادام شیرین بپزند و در وقت خوردن با آن بخورند.

په مثقال تخم بابونه از هر یک بجمعاک مویز دانه برون کرده پی مثقال
عسل صاف پود و برابر اجزای بطریق معجون سازند معجون دیگر قلیل الاجزاء و کثیر
لشایع قلب مویز بجمعاک تخم خود خام ده مثقال سقاقل حولجان زنجبیل دانه
تخم زردک تخم تره بزرگ تخم کرفس اسارون از هر یک سه مثقال اجزا
را کوته و بخته بازند و تخم تخم نیم برشت بقدر که مجموع خمیر شود سرشته با
پود و من عسل کف کرفته معجون نمایند و هر صبح بقدر دوشنک میل نمایند و
اگر عقب هر یک از معاینه بهر شربت تازه دوستند بنوشند انفع است اما
اغذیه با هیئت خود با علاه خصوصاً بادارچین لوبیا پیاں کلام تره بجمعاک زردک شیر
کاو و شیر کوسفند کوفته کوسفند کوفته بر سه کوفته مرغ و خر و سب جوان کوفته
مرغاب و کوفته کچنک مهر مهر هر یک از اینها تخم مرغ تخم کچنک و تخم انار
خر سه شیره هندوانه و سقالم و جبار و گوشت ماهی تازه که گرم تناول نماید
اما اغذیه بمرکه آنچه از گوشت بعل آورند باید که فرس باشد و از حیوان جوان بگذرد
و لخم با نخود و پیاز بدن بریان کردن و روغن که منع تعویبت لحم نماید بعل آورند
و تخم مرغ در مویز به تنهای و غیر مویز بار زنجبیل و حولجان و دارچینی و
هرگاه قضیب کاو جوان راسوهان سوهان کرده بازند و تخم مرغ میل نمایند
بسیار نافع است و از بسبب نفع آن را خصوصاً از آنجا که هست و بالجملة از این
اغذیه مذکور که این ترکیب که بعضی آنها مثل حاکیر و شنش ترنگ و کوفته انواع

گیاهها

کتابها
در وقت خوردن گوشت کوفته را با عسل مخلوط کنند و با روغن زیتون یا روغن بادام شیرین بپزند و در وقت خوردن با آن بخورند.
نوعی از این است که در بعضی از کتب آمده است که در وقت خوردن گوشت کوفته را با عسل مخلوط کنند و با روغن زیتون یا روغن بادام شیرین بپزند و در وقت خوردن با آن بخورند.
نوعی از این است که در بعضی از کتب آمده است که در وقت خوردن گوشت کوفته را با عسل مخلوط کنند و با روغن زیتون یا روغن بادام شیرین بپزند و در وقت خوردن با آن بخورند.

گیاهها و اگر هر سینه از کندم و نخود و لوبیا با گوشت کوسفند جوان فرس کوفته
مرغ یا مرغ غلبه تر تیب دهند و با روغن تازه دارچینی و قند یا عسل تناول
نمایند بغایت نافع است اما ادویه مالیدن آنها بر قضیب مقوی و برطرف ادویه مالیدن هاب بر قضیب
کنند عضو و محرک شهوت است و روغن بلسمان از اقوی ادویه است
پیاں غنصل را هرگاه با چها برابر بر آن روغن زیتون بمجوشانند تا خوب
پخته شود و در هفت شب پاها را با آن چرب کنند و بعد از چرب کردن
پاها دیگر راه نرود تا صبح بعد از هفت شب در اعاده باه مایوسینی
صاحب تذکره مجرب دانسته است و همچنین مالیدن حلیته را بار و روغن کس
نر کس بر کف پا مجرب دانسته نوع دیگر روغن زیتون با مغز پسته دانه بر
قضیب و حوالی مکرگاه و پشت زهار و مابین مقعد و انشین مالند مالیدن
دیگر عاقر قرحا یک درم مشک نیم درم با هفت مثقال روغن زیتون بمالند و دیگر
حلیته را روغن زیتون با حلیته با عسل و روغن پسته دانه بسیار موثر است
و روغن مغز گردو به تنهای و با عاقر قرحا و مشک نیز نافع است و از جمله مفرط است
ذکر مالیدن شترگاه تازه دوستیده است مگر و اگر قدر نبات و غلک سرگی را
ترم ساییده با روغن کاه و امجد و مویز را با شکر کاه و مخلوط نموده مگر
طلایه نماید به نظر است و اگر قضیب را بار و روغن زیتون چرب کرده و رو
وزن کور خشک کرده و نرم ساییده بر ویه باشند بغایت عظیم میشود

و شیخ رئیس آن مجرب دانست است و خرطین را خشک کرده و نرم ساییده
 و باروغش بر قصب طلا به نمایند بسیار نافع است و طریق ساختن
 روغن زنبق و روغن زکریا بطریق روغن کل سرخ است اما تدبیر
 مهیج باه و مرعب و منقرط ملاحظه نمودن حسن خوب رویان و
 ساده رویان و مجالست و معاشرت و ملاعبه و مباشرت با ایشان و دیدن
 صور ماه نامه و مطالعه کتب مصنفه باه و حکایات مشتمله بر جماع حکایات
 اقوی جماعین و نظر بجمع شدن حیوانات خصوصاً اقوای از آنها مثل الاغ
 و کس بر وسیع در مصری در تذکره میگوید عبارتی که ترجمه اش انبیت انقع چری
 که بیشتر شهوت می نماید بعد زیاس تجدید طرف است بدستی که بر تری بر رسیده
 بجهت آنکه ملازمت شیخ واحد موجب ملال طبیعت و خود را به تکلف بر آن دانند
 باعث لاغری بدن و مورث پیری و مضعف عصب است و بسبب آن
 که فجا بگشاید تمام شد ترجمه کلام مذکور و دیگر از مقویات ترستیدن پشت
 زهار است و دیگر شستن عضو با آب سرد و بعد از فراغ از مباشرت انفع است
 خصوصاً در تابستان و اعتسالی آب سرد در تابستان و استحمام بحمام خنک
 و در زمستان و دیگر بر مکرر جماع کردن و لباسهای نرم و ابر شویی پوشیدن
 و در رخت خواب حریر خوابیدن و سواری معتدل کردن و مالیدگی تمام
 بدن خصوصاً از دست مطبوع مرغوب تقویت قلب و دماغ کردن بوی

خوش بویدن

تدبیر مهیج باه
 این مجرب است در دفع غلبه
 زنجبیل و دارچین
 مضمون
 این مجرب است در دفع غلبه
 زنجبیل و دارچین
 مضمون
 این مجرب است در دفع غلبه
 زنجبیل و دارچین
 مضمون

خوش بویدن خصوصاً هر گاه بوی خوش را از شخص مطبوع و مرغوب بشنوند
 صدای خوش شنیدن غالب اوقات و با سه و وفراغ بودن اما آنچه ها که
 مضعف باه است که اجتناب از آنها بکنند آخذ آنچه از مقویات مذکور شد
 جماع با شخص غیر مرغوب و جماع با حیاض و زن پیر و طفل کمتر از سیزده ساله
 و زن بد شکل و بیمار و زنی که بعید العهد جماع باشند مواظبت بر جماع با شخص
 واحد بودن و دیگر استمناء بدست و لواط کردن و فصد و حجامت بسیار کردن
 و مسهل بسیار خوردن و چرخه باد شکن مثل زیره و باد بیان خوردن و استعمال
 کلاب بهر نهی که باشد و بوبیدن کل سرخ و مد و مت بخوردن ترشها و مبردات
 و مرطبات مکرر مزاج محروم و حرکات غنیف کردن و میان باز ایستادن و یاری
 رفتن بر مکان نمناک و صلب و سنگین نشستن و آب بسیار خوردن و مکرر بسیار
 کردن و معیوم و مهوم بودن و با الجمله آنچه از ادویه و اغذیه و تدبیری که مذکور
 شد در هر ضعیف باهی نافع است مگر معالجتین و اطلیده و اغذیه کثیرا حرارت
 در ضعیف باهی که منشأ آن حرارت مزاج باشد ضرر میکند و سوازی آنها
 از مذکورات درین نوع نیز نافع است مفاسل و نقرس و عرق الشاوج
 مفاسل در دلست باورم و گاهی بدون ورم که حادث شود در مفاسل
 اعضا و اگر محض انگشتان یا یا خصوص انگشت ابرهام باشد آن را نقرس
 میگویند و اگر در مفصل ران باشد و کشیده باشد تا زانو از طرف پشت

این مجرب است
 مضمون باه

مفصل نقرس و عرق الشاوج

نصف حبه کحل محرق از آب
 کل با مارون نیم خط
 اسرم اسرم
 ناس روان کرده در دست
 ۳ در زینت
 از جهت دموی

آن را عرق التماسا گویند و سبب هر یک از اینها را نخیق ماده است از مواد بدن
 باین اعضا و آن ماده اگر خون باشد علامتش سرخی محل و شدت وجع و ورم
 و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صدم دموی مذکور شد علاجش در ابتدا
 فصد با سلیق است از طرف مخالف و اگر وجع در دست باشد و اگر وجع در
 پاها فصد با سلیق از جانب وجع و اگر محتاج بتکرار فصد شوند فصد
 صافن از جانب وجع بکنند بر هر تقدیر خوردن منضج از عنب الثعلب و
 کادون بان و پنج کاسنی و شاه تره از هر یک دو مثقال عتاب سپستان از هر یک
 ده دانه ترنجبین ده مثقال و در روز سیم همین منضج را باضافه سومانجان
 سه مثقال مویز منقح بپست دانه تمر صد دانه مثقال پوست هلیله نیم کوب چهار
 مثقال فلوس خیار شنبه ده مثقال روغن بادام یک مثقال بنوشند و اگر در شب
 مسهل اطرفیل صغیر را سه مثقال بایک مثقال سومانجان کوبیده بخورند بهتر است
 و اگر از یک مسهل رفع علت نشود تکرار نمایند و گاه باشد که احتیاج بتکرار
 فصد نیز نباشد و غذای حویله غوره شور بای برنج با شیر بادام و عطر
 شام بهتر باشد باجلاد خصوصا هر گاه وجع شدید یا ورم شدید یا بابت
 علاج باید کرد و اگر اینها نباشد گوشت نازکی میتوان خورد و در ابتدا
 سرخ و سوزنجان با کلاب طرطلایه نمایند یا بر رطوبت با سرکه هم زنند
 و ضماد نمایند یا عدس و پوست خنثی اش کثیر ضماد نمایند و آب بر کاه
 و آب بر کاه

نصف حبه کحل محرق از آب
 کل با مارون نیم خط
 اسرم اسرم
 ناس روان کرده در دست
 ۳ در زینت
 از جهت دموی

و آب بر کاه کل همیشه بهار نیز نافع است و مالیدن قرص مبارک که در سرد مذکور
 شد با کلاب بسیار نافع است و بجز آب و بعد از سکون وجع و ورم بر رگ و
 اکلیل الملک و تخم صم خطمی و ارد جو ضماد نمایند یا آرد جو آب کثیر ضماد نمایند
 تا بالکل رفع مرض شود و اگر ماده صفر باشد علامتش شدت وجع است اگر از جهت صفر او باشد
 و سوزش و التهاب و قلت ورم و سایر علامات غلبه صفر چنانچه در صدم صفر
 مذکور شد و کم میباشد که ماده معاصر از صفری صرف بود باشد بلکه از زخم
 مخلوط بصفر میباشد و لهذا درین نوع نیز احتیاج بفصد هست لکن خون رگتر
 از نوع اول باید گرفت و از ابتدا یک فصد از جانب وجع کافیت و سایر معالجات
 بنهیمی است که در دموی مذکور شد و اگر ماده بلغم باشد اکثر الیست که بمخالطه
 صفر میباشد زیرا که بلغم باعتبار غلظت و برودت که راه بدون صفر انقود
 در مفاصل نمیکند لهذا مفاصل بلغمی نیز بمشارکت صفر است و با الجله علامتش
 سفیدی رنگ و کمی وجع و کمی ورم و احساس بوجع در عمق و فقد آن علامات
 غلبه صفر و خون و انتفاع بمسخرات علاجش خوردن منضج است از کاه و
 و پنج کاسنی و پوست پیچ کبر و پنج کاسنی از هر یک دو مثقال
 ترنجبین ده مثقال تا سه روز روز چهارم سومانجان صغیر دو مثقال سالیکی
 سه مثقال کل سرخ تر شد از هر یک یک مثقال عنب الثعلب بوزن بدان از
 هر یک یک مثقال فلوس خیار شنبه ده مثقال روغن بادام یک مثقال یا راج

ضماد تجویز
 جنه او را بر آب
 و ساق با که از کبک
 صفر و نمک بالتوبه
 با صفره البیض
 ضماد نمایند

رسول
۳۰

صبر و شکر

۳۱

معاذ خرد

مغز سوراخ

و عرق آنست و در دینت از نافع بود

صفت سفوف مفاصل

حب سوراخ

فرو برند و طرف صبح مسهل بنوشند اتفاق است و اگر یک شب در میان چهار مثقال
اطرفیل صیقل را با دو مثقال ابارج فیرا و یک مثقال سوراخ بجان مصری بخورند شاید که
حاجت بمسهل دیگر نشود و اگر معجون سوراخ در روز مشهل بقدر چهار مثقال باب
بنوشند خصوصا بعد از آنکه دو مسهل مذکور را خورده باشد بسیار نافع است
صفت معجون سوراخ آنست سوراخ بجان شدش مثقال ماهی زهر خیزه کرمانه
پوست بکر سیطرح هندی بوزن یک درم و مثقال پوست هلیله نارد و مثقال
مثقال محم تخم کرفس و نمک هند بزرگ خنارند البی فلفل سفید بادیان کل سرخ زنجبیل
سفوفیا کثیر خشتک از هر یک سه مثقال سر بد سفید پانزده مثقال روغن بادام
چهار مثقال نیم محسل صاف صد پنجاه مثقال اجزا را بکوبد و بر روغن بادام چرب
کنند و غسل بقوام آورده با هم بسپاشند و اگر سفوفی که معروفست بسفوف
مفاصل بقدر چهار مثقال با سه مثقال مند سفید با عرق کاسنی و یا کاون بان کرده
بنوشند هم نافع است صفت آن سوراخ بجان و باق کل سرخ از هر یک پنج مثقال بزرگ
سنای مکی ده مثقال مغز بادام مقشتر مغز تخم خربزه کرمانه از هر یک سه مثقال
سر بد سفید هفت مثقال روغن دو دانگ اجزا را نرم کوبد سفوف سازند
اگر حب سوراخ که صاحب کامل الصناعته بچند مفاصل ذکر کرده بقدر دو
مثقال فرو برند و آب گرم از عقب آن بنوشند آسان تر از مرکبات دیگر نافع است
صفت آن سوراخ بجان صبر نرم رو پوست هلیله نارد اجزا را مساوی نرم

کوبیده

کوبیده حب سازند و خوردن سنگین بر روی بعد از معالجات مذکور و همچنین
شرکت اصول بدستوری که هر یک در حیات مذکور مصلحه نافع است مگر اینکه
با علامات غلبه حرارت در مزاج شرکت اصول منسب است و درین نوع از مثال
قی کس درن بعد از خوردن موی از تیر تخم ترب یا آب ترب و نمک و غسل بسیار
نافع است و بسیار باشد که احتیاج بمسهل نشود و بعد از مداومت بقوی و غذا درین
نوع نخود آب و سبلا و جلا در میل نماید و از ترشها و ماست و آب سرد اجزا را
نماید و سوراخ بجان و بیخ بپوشند و صبر سقوطی و صبر مکی با کلاب طلایه
نمایند و بعد از مالیدن اینها روغن بادام تلخ نافع است و در نسیکن وضع
مفاصل در همه انواع عدس مقشتر و استخوان سوخته و انسان و اگر نباشد غیر
انسان و سوراخ بجان و تخم پوست خشتک بسیار نافع است و شستن
محل وجع بآب که باند و اکلیل الملک و صبر بخوش و بر نجاسف و پوز و سفرنجیم
یا بعضی از اینها جویشاید با شند و در نوع آخر بسیار نافع است و شستن
بآبی که علف اسفند را در آن جویشاید با شند مجرب است و مالیدن مغز
قلم کاو یا شتر مار و عنبر با بوز در نوع آخر بسیار نافع است بادن الله تعالی
طلای دیگر که در د موی و و صفراوی در او از بلغمی از اول تا آخر استعمال
آن نافع و مجرب است صبر نرم مکی روغن آن اجزا را مساوی با آب کلم طلایه
نمایند و در دیگر مثل طلایه مذکور حلیله را با آب و س که کج نمایند و قدمی غسل

کوبیده حب سازند و خوردن سنگین بر روی بعد از معالجات مذکور و همچنین
شرکت اصول بدستوری که هر یک در حیات مذکور مصلحه نافع است مگر اینکه
با علامات غلبه حرارت در مزاج شرکت اصول منسب است و درین نوع از مثال
قی کس درن بعد از خوردن موی از تیر تخم ترب یا آب ترب و نمک و غسل بسیار
نافع است و بسیار باشد که احتیاج بمسهل نشود و بعد از مداومت بقوی و غذا درین
نوع نخود آب و سبلا و جلا در میل نماید و از ترشها و ماست و آب سرد اجزا را
نماید و سوراخ بجان و بیخ بپوشند و صبر سقوطی و صبر مکی با کلاب طلایه
نمایند و بعد از مالیدن اینها روغن بادام تلخ نافع است و در نسیکن وضع
مفاصل در همه انواع عدس مقشتر و استخوان سوخته و انسان و اگر نباشد غیر
انسان و سوراخ بجان و تخم پوست خشتک بسیار نافع است و شستن
محل وجع بآب که باند و اکلیل الملک و صبر بخوش و بر نجاسف و پوز و سفرنجیم
یا بعضی از اینها جویشاید با شند و در نوع آخر بسیار نافع است و شستن
بآبی که علف اسفند را در آن جویشاید با شند مجرب است و مالیدن مغز
قلم کاو یا شتر مار و عنبر با بوز در نوع آخر بسیار نافع است بادن الله تعالی
طلای دیگر که در د موی و و صفراوی در او از بلغمی از اول تا آخر استعمال
آن نافع و مجرب است صبر نرم مکی روغن آن اجزا را مساوی با آب کلم طلایه
نمایند و در دیگر مثل طلایه مذکور حلیله را با آب و س که کج نمایند و قدمی غسل

رسخ کرفس
۱۲۲
رسخ کرفس
۱۲۳
کرم برن
۱۲۴
رزین
۱۲۵
سندل
۱۲۶
برزین
۱۲۷
خشب
۱۲۸

رسخ کرفس
۱۲۲
کرم کرفس
۱۲۳
کرم برن
۱۲۴
صلح
۱۲۵
عروق
۱۲۶
سلنج
۱۲۷
کرم
۱۲۸

کوبیده حب سازند و خوردن سنگین بر روی بعد از معالجات مذکور و همچنین
شرکت اصول بدستوری که هر یک در حیات مذکور مصلحه نافع است مگر اینکه
با علامات غلبه حرارت در مزاج شرکت اصول منسب است و درین نوع از مثال
قی کس درن بعد از خوردن موی از تیر تخم ترب یا آب ترب و نمک و غسل بسیار
نافع است و بسیار باشد که احتیاج بمسهل نشود و بعد از مداومت بقوی و غذا درین
نوع نخود آب و سبلا و جلا در میل نماید و از ترشها و ماست و آب سرد اجزا را
نماید و سوراخ بجان و بیخ بپوشند و صبر سقوطی و صبر مکی با کلاب طلایه
نمایند و بعد از مالیدن اینها روغن بادام تلخ نافع است و در نسیکن وضع
مفاصل در همه انواع عدس مقشتر و استخوان سوخته و انسان و اگر نباشد غیر
انسان و سوراخ بجان و تخم پوست خشتک بسیار نافع است و شستن
محل وجع بآب که باند و اکلیل الملک و صبر بخوش و بر نجاسف و پوز و سفرنجیم
یا بعضی از اینها جویشاید با شند و در نوع آخر بسیار نافع است و شستن
بآبی که علف اسفند را در آن جویشاید با شند مجرب است و مالیدن مغز
قلم کاو یا شتر مار و عنبر با بوز در نوع آخر بسیار نافع است بادن الله تعالی
طلای دیگر که در د موی و و صفراوی در او از بلغمی از اول تا آخر استعمال
آن نافع و مجرب است صبر نرم مکی روغن آن اجزا را مساوی با آب کلم طلایه
نمایند و در دیگر مثل طلایه مذکور حلیله را با آب و س که کج نمایند و قدمی غسل

کوبیده حب سازند و خوردن سنگین بر روی بعد از معالجات مذکور و همچنین
شرکت اصول بدستوری که هر یک در حیات مذکور مصلحه نافع است مگر اینکه
با علامات غلبه حرارت در مزاج شرکت اصول منسب است و درین نوع از مثال
قی کس درن بعد از خوردن موی از تیر تخم ترب یا آب ترب و نمک و غسل بسیار
نافع است و بسیار باشد که احتیاج بمسهل نشود و بعد از مداومت بقوی و غذا درین
نوع نخود آب و سبلا و جلا در میل نماید و از ترشها و ماست و آب سرد اجزا را
نماید و سوراخ بجان و بیخ بپوشند و صبر سقوطی و صبر مکی با کلاب طلایه
نمایند و بعد از مالیدن اینها روغن بادام تلخ نافع است و در نسیکن وضع
مفاصل در همه انواع عدس مقشتر و استخوان سوخته و انسان و اگر نباشد غیر
انسان و سوراخ بجان و تخم پوست خشتک بسیار نافع است و شستن
محل وجع بآب که باند و اکلیل الملک و صبر بخوش و بر نجاسف و پوز و سفرنجیم
یا بعضی از اینها جویشاید با شند و در نوع آخر بسیار نافع است و شستن
بآبی که علف اسفند را در آن جویشاید با شند مجرب است و مالیدن مغز
قلم کاو یا شتر مار و عنبر با بوز در نوع آخر بسیار نافع است بادن الله تعالی
طلای دیگر که در د موی و و صفراوی در او از بلغمی از اول تا آخر استعمال
آن نافع و مجرب است صبر نرم مکی روغن آن اجزا را مساوی با آب کلم طلایه
نمایند و در دیگر مثل طلایه مذکور حلیله را با آب و س که کج نمایند و قدمی غسل

اضافه کرده باز بچوشانند تا غلیظ شود استعمال نمایند ضار دیگر بجهت مفصل بلغمی
 که مسکن وجع و محلل ماده است دانه پند انجیر سسته جز وعسل روغن نازنه کاوی
 و قند ندر هم سرکه از هر یک جز و سرکه خشک کاو بقدری که سایر اجزا را غلیظ
 سازد پند انجیر سرکه کاورانم کو پیده همه را با هم مخلوط کف استعمال نمایند
حیات بدانکه حی را بفارسی تب گویند حرارتیست غریبه که در دل مشتعل
 شود از آنکه از دل منبعث شود یا اینکه از جانب دیگر منبعث شود و بدل سرد
 و بی توسط رکهای جهنده که از دل رسته است و تمام بدن رسیده است و آنها را
 ستر یکن گویند بجمع اعضا برسد و مشتعل شود از بدن بجای که بجمع یا بعضی
 افعال طبیعی ضرر برساند و افعال طبیعی فعلهای را گویند که در صورت
 بر حسب اصنافه مقتضای طبیعت صادر میشود و چون بدن مشتعل
 بر سه جنس است یکی اعضا و یکی ارواح و یکی اخلاط اجناس عالیه حی
 که هر یک افراد میله سه جنس اند زیرا که اگر این حرارت اولاد و بالذات
 متشبهت ارواح است و بالعرض سرات باخلاط و اعضا غیره آن را حی
 بومی گویند باعتبار آنکه بجهت لطافت ارواح غالباً در یک شبانه روز منقضی
 میشود و اگر اولاد بالذات متشبهت باخلاط شده و بعد از آن سرات بارواح
 و اعضا کرده آن را حی حلطی گویند و وجه تسمیه واضح است و اگر اولاد حرارت
 متشبهت باعضا شده و تبع آن ارواح و اخلاط گرم شده اند و آنرا حی حطی

۱۲

حیات

حی حطی

حی حطی گویند بجهت آنکه این تب اعضا میسازد و باریک میکند پس اجناس اولیه
 حی این سه جنس است اما حیات بوم که عبارت از اینست که حرارت غریبه اولاد
 در روح بهر سیده و سرات تعلیم نموده و مشتعل بقلب شده باشد و از قلب
 بتوسط سراتین سرات تمام بدن و اخلاط نموده هر را گرم کرده بر باشد و این تب
 از اسباب خارجی بهم میرسد مثل سرمای شدید و رفتن آب سرد
 گرمای شدید و خوردن غذا یا دوی حار سه مثل هم و غم مفراط و غضب و
 غیر ذلك از اسباب خارجی و این تب را بحسب کثرت اسباب انواع میسازد
 لکن درین رساله اختصار بد کس چند نوع کثیر الوقوع میشود حی سرد است
 این تب از رسیدن هوای سرد یا آب سرد بد بدن حادث میشود علامت
 این مقدم سبب است و وجع اعضا و مقلی که بفارسی کمان کفی میگویند و تشاب
 که بفارسی خیاره گویند و بسیار بول کردن و گاه باشد که مکرر اندک سرمای میشد
 باشند علاج باید خود را بپوشاند و اعضا اعضا مالندگی کند و باها را با آب سرد
 بکازند و لعاب ببردند و خاک شیر گرم بنوشند و از هوای سرد و آب سرد و ترشها
 و حاست احراز نماید و غذا اش شور با از مرغ و ماش و اسفناج میل نماید و جلاد
 بازرده تخم مرغ نیز مناسب است و اهتمام نمایند تا عرق بیاید و تب رفع شود
 حی بوم حری سبب این تب طول مکت در آب گرم یا زردیگ آتش یا حکام بسیار حی بوم حری
 گرم میباشد علامت آن مقدم یکی از اسباب مذکور است و سرفه چشم

حی حطی گویند بجهت آنکه این تب اعضا میسازد و باریک میکند پس اجناس اولیه
 حی این سه جنس است اما حیات بوم که عبارت از اینست که حرارت غریبه اولاد
 در روح بهر سیده و سرات تعلیم نموده و مشتعل بقلب شده باشد و از قلب
 بتوسط سراتین سرات تمام بدن و اخلاط نموده هر را گرم کرده بر باشد و این تب
 از اسباب خارجی بهم میرسد مثل سرمای شدید و رفتن آب سرد
 گرمای شدید و خوردن غذا یا دوی حار سه مثل هم و غم مفراط و غضب و
 غیر ذلك از اسباب خارجی و این تب را بحسب کثرت اسباب انواع میسازد
 لکن درین رساله اختصار بد کس چند نوع کثیر الوقوع میشود حی سرد است
 این تب از رسیدن هوای سرد یا آب سرد بد بدن حادث میشود علامت
 این مقدم سبب است و وجع اعضا و مقلی که بفارسی کمان کفی میگویند و تشاب
 که بفارسی خیاره گویند و بسیار بول کردن و گاه باشد که مکرر اندک سرمای میشد
 باشند علاج باید خود را بپوشاند و اعضا اعضا مالندگی کند و باها را با آب سرد
 بکازند و لعاب ببردند و خاک شیر گرم بنوشند و از هوای سرد و آب سرد و ترشها
 و حاست احراز نماید و غذا اش شور با از مرغ و ماش و اسفناج میل نماید و جلاد
 بازرده تخم مرغ نیز مناسب است و اهتمام نمایند تا عرق بیاید و تب رفع شود
 حی بوم حری سبب این تب طول مکت در آب گرم یا زردیگ آتش یا حکام بسیار حی بوم حری
 گرم میباشد علامت آن مقدم یکی از اسباب مذکور است و سرفه چشم

مثل مایه تازنه یا باعتبار قبول سرعت فساد مثل شیر یا باعتبار غلبه رطوبت
 بر جوهر آن مثل میوه های بسیار رطب یا باعتبار عدم استعداد آن برای هضم
 کامل مثل خیار یا مثل جمع میان اغذیه مختلفه در هضم فساد پذیر و متعفن
 شود بشود سبب از اسباب عفونت اخلاط هوای و بای متغیر از اسباب
 سماوی و ارضی است که باستنشاق و از راه مسامات جلگه باخلاط میرسد
 و متعفن میکند و چونکه اخلاط چهار است خون و صفرا و بلغم و سودا تیرهای
 عفونی نیز چهار است بعد از اخلاط و هر یک از این اخلاط اربعه یا در داخل
 عروق متعفن میشوند یا خارج از عروق مثل معده و کبد و غیر ذلک پس هرگاه
 تعفن در داخل عروق باشد تب لازم میباشد و قلع نمیشود مگر بزوال مرض
 و اگر عفونت خارج عروق باشد تب دایر میباشد یعنی مجب ^{نوعی} است که از بزرگی
 آن مالمیغضی متعفن میباشد چنانکه در هر یک مذکور خواهد شد تب
 رفع میشود و باز در نوبه دیگر میاید و هکذا تا مرض زایل شود پس تیرهای
 پس تیرهای عفونی هشت است زیرا که هر یک از اخلاط اربعه تعفن آن یا داخل
 یا داخل عروق است که تب لازم است و بر طرف نمیشود مگر بزوال مرض یا در
 خارج عروق است که تب رفع میشود و باز نوبه دیگر عود میکند بحسب حال
 چنانچه صاف نوبه دیگر مذکور خواهد شد و چونکه خون در خارج عروق
 نمیشود مثل اخلاط بلکه دیگر لهدا تب دایر نمیشود و تب دایر

مگر از اسباب سماوی
 مگر از اسباب ارضی

عروق

خارج عروق تبی است که سبب آن او تمام احتساب باشد بخوبی که مذکور خواهد
 شد بر دو قسم است اما تب دایر که ماده آن داخل عروق باشد بر دو قسم
 یکی آنکه از حدت و غلیان خون حادث شود که با تبی که عفونت در او باشد
 و این نوع از تب دایر محقیقه قوی است علیحد که در داخل رتبه های عفونی
 نیست زیرا که عفونت نیست و در تحت حیات یومی و قوی نیز داخل نیست
 و لهذا این تب را خلطی میتوان گفت و تب عفونی نمیتوان گفت زیرا که منشأ
 تب خلطی است و عفونت نیست و یکی آنکه متعفن شده باشد اما آنچه از غلیان
 وحدت خون باشد بدون عفونت مذکور شد که قسمی از اسرار است و در تحت
 هیچیک از اجناس نلته یومی و عفونی و در قی نیست آن را سونوخس گویند
 علامت آن سرخی رنگ و رو و چشمها و زبان و پری رگها و سرخی بول و تشنگی
 و تیرخی دهان و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صدح دایر مذکور شد
 و دیگر علامات این تب آنست که حال مرض چنانچه در تب صفراوی
 لازم یک روز از سبک تر و یکسوزن سنگین تر است نیست بلکه هر روز
 بیک قرار است و دیگر از علامات آنکه سرمای و لرنی باین تب میباشد
 علاج آن فصد است در ابتدا از مرکب باسلیق و اکس در سر سنگینی یا صدحی
 باشد فصد از قیغال بکنند بقدر قوت مرضی خون را بکنند بلکه بجدی
 که قرصت بعضی بزسد خون کم کنند و بسا نیز که حاجت تدبیری دیگر نشود

سوناوخس تب دایر

بد آنکه عدم اشتها
 و خشونت زبان و تشنگی
 تب و بنگوی رخسار علامت
 دفع شدن ماده است
 که اگر این علامتها موجود
 باشد علامت
 بقیت ماده است
 باید که دفع شود

صفت نینج
صفت مسهل

و بفصد رفع شهه و اگر تب رفع نشود منج از عتاب سبستان از هر یک
 ده دانه نینج تخم گاه و شیر تخم کدو از هر یک دو مثقال تخم کتیر نیم مثقال نینج
 ده مثقال بنوشند و در روز پنج غلب القلب حیاتر پنج کاسنی بپزند نیلوفر
 از هر یک دو مثقال عتاب سبستان آلو بخارا از هر یک ده دانه تمهدی
 نینج حنت نینجین فلوس حیا نینج از هر یک ده مثقال روغن بادام بنفش
 و در روز ششم و هفتم منج مذکور را و بارز در هفتم مسهل و در نهم
 نیز منج را و در دهم مسهل را میل نماید و اگر احتیاج بکسر روضه باشد
 یا در هفتم یا در نهم کسر روضه یا جامت میان شان نمایند و اگر سه
 مسهل کفایت نکند در روز دوازدهم مسهل دیگر بنوشد و غذای شور بایی
 برنج و اسفناج و کدو میل نماید و تمردن رشتک و غوره باشو با میل نمایند
 و پنهان باش و عدس مناسب است و از میوه ها حیار و هندوانه و کلابه و آلوی
 زرد و انارین مناسب است و کاه و سیب بسیار مناسب است و نافع است و آب
 سرد بسیار نافع است چنانچه شیخ رئیس فرموده که اگر بصلب این تب
 چندان آب سرد بدهند که رنگ صورتی او مایل بسبزی شود البته این تب
 رفع میشود و ماء الشعیر عدا او و دواي مناسب است که صاحب این تب را
 و بعد از دوازدهم شیر تخم حیا رو تخم کاسنی از هر یک دو مثقال با سکنجین
 ساله ده مثقال چندین روز میل نمایند باین تخم هر قدر نینج مثقال با سکنجین ساله

ده مثقال میل

و از نیلوفر معصومین و زعفران
 خون خاری با ماء البارد

اما اگر در وقت بروز یا در وقت
 در وقت بروز یا در وقت بروز
 در وقت بروز یا در وقت بروز
 در وقت بروز یا در وقت بروز

ده مثقال میل نمایند و بعد از چهاردهم و شکستی تب کوشت حروس سبزی و بزغاله
 میل نمایند و پس هین را تا زوال تب با الکلیه نگاه دارند و از مبردات مذکور
 میل نمایند تا مرض رفع شده صحیح کامل حاصل شود ان شاء الله تعالی
 اما تب دموی که از عفونت خون حاصل و حادث شده باشد از اطباء
 گویند علامتش همان علامات سوخو خس است و مفلو و افروختگی و تنگی
 نفس و گاه باشد که بی هوشی نیز باین تب بهم رسد و با جمله اعراض این نوع با
 از نوع اول است علامتش یعنی همان علاج نوع اول و اخرج خون
 و تبرید و سایر تدابیر درین نوع پیش از نوع اول ضروری است و بعد از چهاردهم
 قرص مناسب است که با غالب سبزی را قطنوناوشیر و تخم خرفه و شیر بنیوی را
 داده شهه و صفت قرص ایلست طباشیر تخم خرفه تخم گاه و از هر یک
 پنج مثقال تخم کاسنی رب سوسن صندل سفید از هر یک سه مثقال مغز
 تخم خرفه چهار مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال سبزی هفت مثقال
 یک مثقال قرص سارند و نیم مثقال هر روز با شیر میل نمایند اما تب دموی
 که سبب آن عفونت خون خاری عروق باشد آن تبهای است که منشاء
 آن اورام دمویه احشای است مثل ورم دمخ که آن را سر سام گویند
 و ورم اعضای سینه و پهلو که ذات الصدور و ذات الحجاب گویند
 و ورم سکنس و ورم معده و ورم کبد و غیر اینها از احشای تب

اما رحبت مثقال ارام
 عند القلب با بوسه
 کل نظر
 کل نظر
 کل نظر
 کل نظر
 کل نظر

تب دموی که سبب آن عفونت
 خون خاری عروق باشد

د موی خارجی عروقی بنجوی که در سایر اعضا میباشد و علاج آنها
 موقوف بر ای طبیب است و خارج از موضوع این کتاب است نهایت که چیزی ضایع
 حضرت از برای انواع تبهای عفونی قرار دادیم لازم جفک الاثفار با آنها
 بنوع معلوم شده که بعضی از انواع تبهای دموی هست که علاج
 آن مذکور نشده اما تب صفراوی آن نیز بالا از م است که ماده آن داخل
 عروق است یا دیر که ماده اش خارج عروق است اما تب لازم صفراوی
 آن نیز بر دو قسم است یکی آنکه ماده صفرا در عروق حوالی قلب یا عروق
 تمامی بدن متعفن شده باشد در عروق حوالی قلب و این را تب
 میگویند اما محر قره و علاءاتش از دم تب است و تشنگی بسیار و
 تکی دهان و سردی رنگ و رو و چشمها و بوی و طعم و اضطراب و هذیان
 و صداع و خشونت زبان و سردی آن و گاه باشد که زبان سیاه شود
 و سنگین بول با رقت و ایندیکس و آن احوال مرخص سبکتر است
 علاج اش بنهیج است که در رسوخس و مطبقه مذکور شد سوای
 قصد و تبرید در آن پیش از همه تبهای خلطی باید کرد و آب سرد
 و بیخ و بر منکر باید داد و از میوه های رطبه در فصل که آنجی باشد
 بنجوی که در تب دموی مذکور شد باید داد آخر روز لعاب بر زقطونا
 و بهداند و خاکشیر و عرق سیوف و سپد و کاسنی باید داد و مروره که در واسفله

اطلاعیست که در تب دموی که در عروق خارج عروق میباشد
 و در تب دموی که در عروق حوالی قلب میباشد
 و در تب دموی که در عروق حوالی سایر اعضا میباشد

دماش و برنج

و ماش و برنج که با ماء الشیر نجیده باشند با مرقه هندی یا در سنگ یا اسفنج و برنج
 و در ماش یا ماش برنج و آب نازین با شیر حش بعضی منج درین تب مناسب است
 و مسهلات را در آیا که تب دموی مذکور شد بدهند و بعد از آن در تب
 با سنگین و شیر خرقه بدستوی تب دموی بسیار مناسب است و درین تب
 و تب دموی اگر تب ما شانس دم مای باشد و از پی استهای و خشونت زبان
 و شدت تب معلوم شود که هنوز ماله باقی است و در روز شانس دم نیز
 مسهل بطریق مسهلات قبل بدهند و بعد از آن باز مبر دات بدستوی مذکور
 و اگر درین تب دموی مواد متوجه دماغ دماغ باشد علاءاتش پرموتق
 زیاد و هذیان و شدت صداع و بی خوابی است و در روز مسهل طرف
 صبح آب انارین چهار مثقال یا بیشتر ده مثقال یا بیشتر نیم کدو
 و شیر نیم کاهو از هر یک دو مثقال شیر نیم کسین نیم مثقال لعاب بر زقطونا و بهداند
 با عرق سپد و کاسنی و نیلوفر هر یک که باشد و بیشتر حش ده مثقال بنوشد و
 مسهل بطریق احقان بول آورند باین دستوی که با اول آب گرم باینم
 مثقال علق طعام و نیم مثقال روغن بلغم بر بزند و بعد از آن عنب الثعلب نیم
 خط جابا نیم خط کاسنی بنفشه نیلوفر کل خط از هر یک دو مثقال عنب الثعلب
 از هر یک بیست دانه بچوشانند و صاوغ نمایند و با شیر حش و ترنجبین
 و فلووس از هر یک ده مثقال روغن بلغم چهار مثقال بنوشد و بهداند
 و در این تب که تب کسب و برنج

دماش و برنج
 و در ماش یا ماش برنج
 و مسهلات را در آیا
 با سنگین و شیر خرقه
 و تب دموی اگر تب ما
 و شدت تب معلوم شود
 مسهل بطریق مسهلات
 و اگر درین تب دموی
 زیاد و هذیان و شدت
 صبح آب انارین چهار
 و شیر نیم کاهو از هر
 با عرق سپد و کاسنی
 مسهل بطریق احقان
 مثقال علق طعام و
 خط جابا نیم خط کاسنی
 از هر یک بیست دانه
 و فلووس از هر یک ده
 و در این تب که تب کسب

صفحه
 حشر

در وقت نوبت که در وقت نوبت
 در وقت نوبت که در وقت نوبت
 در وقت نوبت که در وقت نوبت
 در وقت نوبت که در وقت نوبت

ضمت غوده باردید صاف نماید و چهار بخش غوده هر بخشی را یکدفعه بریزند و بار بار
 میل ماده بدماغ چنانچه مکرر کنند صدل سرخ و سفید سوده را با فلیلی کافور و کلاب
 و آب گشن و آب حیا و فلیلی سرکه در سینه کرده مکرر در پیش دماغ مریض بدارند
 و اگر همه این اجزا یافت نشد بعضی از آنها کافور است و اگر مریض را ضعف زیاد باشد
 در آخر روز هر روز قاور زهر معدنی و کل استانی و مر و ارید از هر یک دو دانگ
 تا نیم مثقال باب سبب دهند و اگر مجموع آنها یافت نشد بعضی از آنها کافور است و درین
 تب در شب هفت و یا نه دم و چهار گرم با شویب نماید باین نحو که یا های مریض را در
 آب معدل الحاره که بر کوبید و جویم کوب و کل حطی و بنفشه در او جوشانیده باشد
 ساعتی بکند از آن و بماند و اگر این اجزا نباشد آب نیم گرم کافور است و درین تب مریض را
 بسیار بپوشانند و مکرر بدارند و صدل سرخ و سفید بن بر پستان چسب بمانند و
 با الجمله درین تب کوباجی در برید کنند اما غیت لازم آنست که صفرا در بعضی از
 عروق متعفن شده باشد در عروق حوالی قلب علامت اش نیز لزوم تب است
 و تشنگی و تلخی دهان و زردی زبان و زردی رنگ و خسار وقت بول و با الجمله
 علامات حقیقه محرقة هست و اعراض صعبه که در محرقة مذکور نیست خلاصه اینکه
 تب لازم صفراوی هرگاه با اعراض شدیده و صعب باشد مسی است بوقت لازم و اگر
 در ماده شریکند و لهنه علاج اینها علاج محرقة است مگر اینکه برید از این نوع کمتر
 از محرقة باید نمود و اگر در دو معدن و هر دو بد بپر مشر کند اما تب صفراوی دایر که ماده

خارج عروق مثل معده و کبد و طحال و مری آنهارا فصا که در جوف میباشد

تب لثقه

در سینهام

در وقت نوبت

غیت لازم

و چشمها اندک تیره میباشند و اشتها نمیشناسد و علامت صفرا از تشنگی و تلخی دهان
 و خشکی کام و زبان و قلیق و اضطراب و سایر علامات مخصوصه نیست و آب
 دهان بسیار میباشند و بول درین تب غلیظ میباشند و کاهی سفید رنگ میباشند
 و کاهی سبزخی میزند و غشیان و قی بلغم میباشند و طعم دهان کاهی شویاست اگر
 سبب بلغم صالح باشد و کاهی ترش است اگر سبب بلغم حامض باشد و درنگ و در
 درین تب برنگ قلیق مایل بزر دی میباشند خصوصاً در اوخر و سستی و
 و کسالتی از لوازم این تب است علاج اش از ابتدا منصفی باید داد از غلبه الغلبه
 بچ کاسنی اصل سومین تخم خلی کاور زبان از هر یک دو مثقال سنبستان پانزده
 دانگ ترنجبین ده مثقال و در روز هشتم مسهل از اجزای منصفی مذکور
 باضافه سنای مکی سه مثقال کل سرخ یک مثقال عتاب ده مثقال دانگ کل بقصد
 دو مثقال فلوس حیار شتر ده مثقال روغن بادام یک مثقال و درم و در دو روز دم
 و شانس دم همین مسهل را در سایر ایام منصفی مذکور را و غذا از اول تا شانس دم
 آتش شور باک برنج با شیرین بالارم و طرف شام چلاد و و مراد و تخم خراج و اگر آثار
 برودت ماله مثل مرطوبت دهان و کسالتی در زیاد و پی حتی اعضا با
 بعد از هضم گوشت مرغ بجز را شور با نموده میل نمایند و از میوه ها و ترشها و آب
 بسیار سرد پرهیز کنند سوی آثار درین تب مناسب است و کلابه نیز ضرر
 ندارد و بعد از شانس دم اگر تب رفع شود فیهما و الا سسه روز هر روز سسه مثقال

منصفی
سهل

کل قند افتاب

کل قند افتاب و هفت مثقال سنگین بخورند و طریق ساختن کل قند افتاب
 کل سرخ تازه را ریزه کرده با شکر بقوام آورند و در آفتاب گذارند تا چهل روز و اگر
 نادر ماه بگذارند بهتر است و اگر خشک نشود شکر را مکرر میریزند تا خوب بپزد
 آید و بعد از آن سنگین بن روی باین دستوری که روز اول چهار مثقال و در دوم
 پنج و سیم شش و چهارم هفت مثقال و بعد از آن هر روز هفت مثقال با شیر
 تخم کاسنی یک مثقال و نیزه را با یک مثقال میل نمایند و اگر در لیسنت چشمها و باها
 تریجی باشد هر روز هر روز شکر یک مثقال باضافه نمایند و اگر معده
 باشد و غذا هضم نمیشود با روغن و تریج باشد و عطش زیاد باشد قرص و در صغیر
 هر روز نیم مثقال باضافه سنگین بر روی میل نمایند صافه را بر می دارند
 نادران ده روز و اگر طبع خشک باشد بعد از خوردن شش روز سنگین
 بر روی سهلی میل نماید از ریوند چینی یک مثقال و نیم مثقال عصاره افسنتین و در
 دانگ عاقل و در دانگ غاریقون نیم مثقال این اجزا را حب کرده خرد و برند
 و از عقب آن ده مثقال ترنجبین را در عرق کاسنی حل کرده نیم گرم بنوشند
 و همچنین بعد از دو روز هم نیز همین مسهل را میل نمایند و طریق ساختن سنگین
 بر روی المیت تخم کاسنی را با روغن و پی را با روغن تخم کسوت تخم حیار
 از هر یک پنج مثقال بچ کاسنی ده مثقال تخم خربزه و کس ملک چهار مثقال کل کسوت
 ریخته گشته از هر یک سسه مثقال تخم کسوس انیسون کل سرخ از هر یک دو

درین تب بلغمی است که در معده جمع میشود و در وقت خوردن آن را با روغن و تریج بخورند و اگر در وقت خوردن آن را با روغن و تریج بخورند و اگر در وقت خوردن آن را با روغن و تریج بخورند

کل قند افتاب

دو مثقال اجزا را نیم کوب کرده بخمسانند و بجوشانند و صاف کنند و با شکر
 صاف یا قند سفید بقدر پنجاه درم و سرکه سدچهل مثقال بقوام آورند
 صفت قرص زخم شک صورالطیب زخم شک اگر دانه پاک کرده هفت مثقال و نیم
 تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم حیار از هر یک یک مثقال و نیم و سرکه کل سرج دو مثقال
 و نیم ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک نیم مثقال اجزا را کوبیده با لعاب بریزند
 قرص سازند صفت قرص زخم صورالطیب و روق کل سرج سئیش مثقال
 رب سوسن چهار مثقال سنبل الطیب یک مثقال طباشیر دو مثقال عصاره عافیث
 چهار مثقال اجزا را کوبیده و پنجه قرص سازند و مداومت بخوردن کل قند و سلیمین
 بدستوری مذکور بعد ز سلیمین بزور می نافع است و گاهی کل قند را با دو
 دانه عصاره مصلحی کوبیده میل نمایند و گاه با شکر که مداومت بکل قند و سلیمین
 از زوری بگذرد هر سه چهار شب یک دفعه آخر شب دو دانه ترید میل بعد نمایند
 دو دانه ترید با کل قند ضم غوده بخورند و از عقب آن آب گرم بنوشند هم خوب است
 و در او اخر این تب و کهنگی مرض خور دن شش و ریطوس با شریان فاقه و سرف
 هر دو بقدر نیم مثقال مناسب است و غذا بعد از شام از مخوذ آب با گوشت
 مرغ و کوسبند جران و طرز شام تر پلا و وقایه چله دو میل نمایند و اگر این تب
 کهنگ شود و بطول انجامد قرص ریوند بی نافع است و مجرب است خصوصا
 هر گاه در جگر یا سه صلابتی یا در می باشد یا آنکه تهیج در صورت و دست و پاها

قرص زخم شک صغیر

صفت قرص و رد صغیر

معنی از سلیمین

باشد با سلیمین بزور

باشد با سلیمین بزور می یا سلیمین ساله بقدر نیم مثقال یا یک مثقال صفت
 آن ریوند چینی سئیش مثقال فوه بود از هر یک سه مثقال ایلیمون تخم کاسنی
 عصاره عافیث از هر یک دو مثقال اجزا را کوبیده قرص سازند و هر گاه این تب
 از این تدا پیوسته نشود آثار بلغمیت چنانچه مذکور شد باشد شربت
 اصول بدهند خصوصا هر گاه با سردی و صورت و تشنگی
 باشد باین دستوری از چهار مثقال ناهفت مثقال بدهند و بهفت مثقال
 کرسید بدهند تا دو اندام زده روغن و اگر اثر نفع ظاهر شد تا نبست
 چهار روز بدهند هر روز با شکر زان یا نه و تخم کاسنی از هر یک یک مثقال
 و در نه و از دم مسهل بدهند یکی از مسهلات که مذکور شد صفت
 شربت اصول پنج کاسنی از هر یک ده مثقال پوست بچ کبر پنج مثقال زنیانه
 تخم کرفس تخم کاسنی از هر یک هفت مثقال فجاج از جن سنبل الطیب
 اسارون سلیمین از هر یک سه مثقال و نیم مویر متقی نبست در اندامی
 زرده دانه قد سفید صد پنجاه مثقال چنانچه رسم است شربت سنا
 و در کنگی تبهایی بلغمی و مرکب فوق بقدر دو دانگ باین مثقال عصاره
 عافیث با سلیمین ساله ملکر ر داده در پنج سئیش روز دفع شد است
 و گاهی آب انار این هم نافع است اما تب بلغمی که ماد آن خارج کردن
 معقن شده باشد که آن را مواظبه و تأمین نیز گویند علامتیش این است

و کک حلاف
 قرص ریوند چینی و روق کل سرج
 و آب مالک آن بیک

شربت اصول
 و در کنگی تبهایی بلغمی
 مواظبه و تأمین نیز گویند علامتیش این است

از کنگی تبهایی بلغمی
 مواظبه و تأمین نیز گویند علامتیش این است
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰

که هر روز نوبه میآید و سرهای بسیار شدید میباشند کوسر کم میماند
 و سرهای طویل میباشند و مدت نوبه و تب طویل میباشند که غالباً مدت
 این تب هجده ساعت است و بعد از آن عرق میآید و تب با الکلیته مفارقت
 نمیکند و اگر مفارقت کند زمان مفارقت بسیار کم میباشند که باز نوبه
 میآید و سایر علامت ^{بسیار است} که در بلغمه لازم مذکور شد و علاجه
 نیز این دست است و درین تب قی در وقت نوبه بسیار نافع است
 چنانچه فلج این نوبه بعد از وقت بقی میشود خصوصاً اگر موی در وقت نوبه مثل
 آب تر و سبکی و مکرر خورده شود و قی شود و سایر تدابیر بنحوی است
 که مذکور شد و درین تب تب بلغمی لازم از معالجه ملال غنی باید شد و بزودی
 دفع غلیظه پس بناید که طیب و مرخص هیچ یک ملال بهم نرسانند و ترکه علاج نمایند
 بلکه لوازم اهتمام در معالجه بنحوی که مذکور شد بعمل آورند تا صحت حاصل
 شود انشاء الله تعالی اما تب سوداوی ماده آن نیز یاد اخل عروق است یا خارج
 و آنچه که ماده آن داخل عروق است آن ریح لازم گویند و آنچه خارج عروق است
 آن ریح دایر گویند اما ریح لازم نادر الوقوع است باعتبار قلت سودای
 در عروق و اگر گاهی اتفاق افتد بعد از تبهای دیگر است که ماده آنها محرق
 شده و مستقل باین تب شد علاج آن معالجه آن تب سابق است در معالجه ریح
 دایر چنانکه مذکور خواهد شد اما تب ریح دایر و آن نیز کم اتفاق میآید

نفا

تب ریح لازم

تب ریح دایر

که ابتدا بهم میرسد

که ابتدا بهم میرسد بلکه غالباً مسبوق تبهای دیگر میباشند علامتش اینست
 که دیگر وزن نوبه و تب هست و دوری وزن نیست و در روز چهارم از نوبه سابق
 باز نوبه و تب بهم میرسد و لرنه درین تب در اوایل مرض کم میباشند و هر چه
 کمند تر میشد لرنه شدید میشود و آن علاج نفع مالهه و زوال مرض است
 دیگر سر مادی درین تب بسیار بسیار شدید میباشند و در اوایل نوبه کوباید استخوانها
 بدان شسته میشود و مفاصل تمام وجع میدهند و تب بسیار تند میماند
 هر چند از تب بلغمی تر است اما محذرت صغری نیست و مدت نوبه
 این تب غالباً عاکیثا نوزد میگذرد و اکثر اینست که این تب بافت سپر
 و مثل درم و صلابت سپر میباشند علاجش اینست که متوجه اینر علاجش
 تب در اوایل بلکه تا شش ماه شود زیرا که مالهه این تب علاجش
 و قبل از نفع متعرض دفع شدن حررها عظیمه باید بوداری
 سلوک غفور از مولد است مثل بار بجان و عدس و بقول شد و چیزها
 شور و غلظت شود و کوشاک قدید و پس کهنه و سایر مولدات سودا
 و اغذیه غلیظه احتران نماید و بحسب هر یک از انواع سودا که موش
 این تب شده در اصلاح و نفع آن گوشت چنانچه اگر از احراق
 صغری یا خونز بهم رسیده باشد علامتش علامات غلبه صفرا و خون علامتش
 چنانچه در تب دموی و صفراوی مذکور شد باید که معلومست بخوردن

سکجین و عرق کاسنی یا عرق شاه تره و آب انارین بکنند و آب انارین را کاهی
 که بیس طبیعت باشد یا شکر صفت و الا به تنهای و کاهی با قند و کاهی با طبله
 میل نمایند و از مسخفات و هر چه بامت خشکی سوداست احتراز نمایند و
 و از میوه ها خربزه و هندوانه و حلوا و کلابی و آلوچه رسیده و الوی نزد خوب
 خوب رسیده میل نمایند و حکیم علی که کلابی در شرح قانون میگوید مر وقت
 نوبه ربی عارض شده بود در سفر بودم و با جمعی از اصداق که ایشان نیز طبیب
 بودند رفیق بودم و ایشان مرا بخوردن مسها امر نمودند و من مناسب نمیدانستم
 تا آنکه ایشان شی مسهلی بر تلبیب دادند و بر لبین من حاضر کردند مرا امر نمودند
 آن می نمودند و من خود را بخواب میداشتم که شاید ایشان دست از من بردارند
 تا آنکه مرا خواب برد در عالم رویدم که مر می محرم محاسن سعیدی نشسته
 کسی بمنز گفت که این مرد قشقی شارج قانون است و من پیش من فتم و از خود را
 و آنکه مرا بخوردن مسها میکنند با و کفتم و اسم استعمالی نمودم متبسم شد و گفت
 که مسهلی محذرت کفتم پس چه کنم پس حکیم گفت چرا غافل از چیزی که مصلح سوداست
 و مسکن صفر و مزلق بلغم و قاع خون و لذیذ و خوش منظر است و آب ست
 غذاست و دولت و از خواص میثم تا آنکه سی سده خاصیت بیشتر دودر هر
 مرتبه حیرت مرز زیاده میسند که این چه باشد کفتم بیان فرمایند که این چه چیز است
 گفت آلو زرنه در خوب رسیده و من خواب بیدار شدم و با صحت خوابیدم

کفتم قومه را

کفتم و مسهل را بخورم بعد از آن دو غدا و آب را منصرف کن هر روز
 یک هفته فراموشی مرضی شد باذن الله تعالی تمام شد نقد حکیم علی و در این نوع قنک
 از شیر نهاده و غیر لازم و گوشت بسیار نازک شکر بپزید و بن عالم و مرغ نخود
 و خر و سیبچه نافع است و حمام در همه انواع نافع است و اگر ماده سود از
 احتراق بلغم باشد یا سودا بهم رسیده باشد علامت
 غلبه آنرا برودت است چنانچه در تب بلغمی مذکور شد باید که مداومت
 بخوردن کل قند با سکجین و عرق شاه تره بکنند و کاهی کل قند با مصطکی
 بخورند و از میوه ها پرهیز کنند و کاهی اطرافیل صغیر در زمر نوبه میل نمایند
 و کاهی کل کلپر که در عرف اطباء نجدان کوبند نیز کشند با سکجین چند جوش
 داده بعوض سکجین ساده میل نمایند خصوصا اگر بافت پهن باشد و
 می کردند در وقت نوبه در همه انواع بسیار نافع است در او اخر مداومت
 محذرات مثل فلونیا و برش عسار و معجون مشهور رحبت الشفاء بسیار نافع است
 مر بهاء الدوله در خلاصه التماریب میگوید رحبت الشفاء درین باب ایست
 و باعث بر ساختن حضرت آن زاربع برادر ایشان امام الدین جعفر بود
 که یکسال داشتند و اطبای عراق از معالجه آن عاجز بودند از این دواد
 نوبت خورده و صحت یافت تمام شد کلام صاحب خلاصه و وقت
 خوردن محذرات راست در ساعت قبل از آمدن بوبه است طریق ساختن

ماده سودا از احتراق بلغم
 بافتن با نام شفاء
 این صفت است نوبه بافتن نوبه
 رحبت الشفاء درین باب ایست

مجموع رحبت الشفاء

طریق سقوی فالونیای
سودمند بود جهت فایده و غیر البول
طریق و شغل و ترشح و در دیگر
بچه و در دندان را چون بر روز
کرد و سر فرو خنق را در طی را بکند
و قوت این از سه ماه تا سه سال
میباشد

فلونیای روسی موافق نسخه کامل الصانع در نزد حقیق بهترین نسخه است
رعفران بیخ مثقال فلفل سفید بذرا بیخ از هر یک بیخ مثقال افیون ده مثقال
فطر اسالیون که تخم کس فس جلی است چهار مثقال تخم کس فس بنجی بیخ مثقال
سنبل الطیب چهار مثقال سازج هندی سیلین حب بلسان عاقر قرحا
فرقیون از هر یک یک مثقال اجزا را نرم کوبیده بر و غنی بلسان چرب
کس ده با سه برابر غسل صاف بقوام آمله لبر بشند و بعد ز شش ماه استعمال
نمایند قدر شربت بقدر نخودی ساختن بر شعاعا موافق قانون فلفل سفید
بذرا بیخ هر یک بلبست مثقال افیون ده مثقال رعفران بیخ مثقال سنبل
عاقر قرحا فرقیون از هر یک یک مثقال اجزا را کوفته و بچند و ستون از ادویه
غسل کس فطر بقوام آورده لبر بشند و بعد ز شش ماه استعمال نمایند و
طریق سلخات حب الشفا نیست در تجیل بکمال ریوند چینی ده مثقال
که آن تا قوی کوبید سده مثقال اجزا را کوفته بادیو بر بر مجموع غسل بقوام آمله
لبر بشند و قدر شربت نخودی و نوید رویی ربع هر گاه ماده ش بسیار
بناشد و بنج مذکور تدبیر بعمل آید هفتاد روزن حین مخدر است کفایت
میکند و احتیاج به تنقیه عینقه و اکس ماده فاسد بسیار در بدن بکشد تنقیه
باید بعمل آید تا رفع مرض بشود و تنقیه اگر بعد ز شش ماه بکشد بهتر است
و بعضی از اطباء بعد ز هفتاد روزن تجویز تنقیه کرده اند و بالجمله تنقیه

ساختن بر من عصا موافق قانون

ساختن بر من عصا موافق قانون
بسیار از این نسخه موافق قانون
بسیار از این نسخه موافق قانون
بسیار از این نسخه موافق قانون
بسیار از این نسخه موافق قانون

بجسب خلط

ککریاد احراق صفا

ککریاد احراق صفا

لا

بجسب خلط محدث مرض باید بعمل آید چنانکه ماکر اگر احراق
خون باشند علامتشی چنانچه مذکور است علامت غلبه خون است
اولا فصد با سلیق بکنند و ملاحظ نمایند اگر خون بسیار سیاه
فاسد و غلیظ باشد بگذرانند بقدر رشت مثقال باید و اگر برقیق
و سرخ کم رنگ باشند البته زود به بلندند و نکند زنده که بیاید که برین
تقدیر فصد ضرر عظیم میکند بعد از آن بهر تقدیر مشغول دادن
منجیح و مسهل شوند و اگر ماکر از احراق صفا باشد
علامتشی علامت غلبه صفرا و است چنانکه ماکر مذکور است
علاجش با علاج دموی متحد است مگر اینکه در صفراوی
فصد مجوز نیست و منجیح و مسهل و سایر تدبیر در هر یک
از صفراوی و دموی و بالجمله در بعضی که از حرارت مزاج
باشد بدین نحو است که مسهی منجیحی از گاو زبان و شاهتره
بیخ کافنی پر سیا و ستان تخم بادرنجوبه از هر یک دو مثقال
ترنجبین ده مثقال بد هند شمش روزن یا آنکه ماء الشیر یا کنگبین
شمش روزن بد هند و بعد ز آن منجیح مذکور را چهارده روزن
و بعد ز آن مسهل از اجزای منجیح مذکور باضافه مسای مکی سده
مثقال و پوست کالی کالی سده مثقال بکشد بسفایج اشیون

از هر یک دو مثقال مومین منقی بلبست دانه فلووس خیار شترده مثقال روغن نارنگ یک مثقال واکر
 در شب مسهل ایارج قوی اسماک حب کرده فرو برند و صبح مسهل را پنج دفعه
 دفعه بنوشند و بعد از آن سنگین بسوزای باقرص و در صغیر و شیر و از یانه
 بدستور مذکور بنوشند و در بین آن هر شش روز یک دفعه باید مسهل
 مذکور را با مویز نخلاج میل نمایند و مسل باید که در روز دوم نوبه خود
 شده و درین نوع نیز بعد از مسهلات مخدرات البتة نافع است البتة
 مجمل از طریق مسهل دادن درین مریض نهایت که با احتیاط تمام باید که
 بعمل بیاید که پیش از نفع این ماده متوجه دفع شدگی مومینت مفسد
 کر قبیل ز ششماه ندادن مسهل اولی است لیکن راه معالجه که بدین
 نهج است که مذکور شد و بعد از تقیه یاد رکهنکی مرض هر چند تقیه
 نشد باشد مشرود بیطوس و تر یاق فاروق در تب ربع بسیار نفع
 است خصوصاً هر گاه حرارت زیاد در مزاج نباشد اینست مجمل
 از معالجه حیات خلیط که مذکور شد و بعضی از انواع حیات خلیط
 اوست که خارج از این انواع مذکور نیست و در سبب علامات
 و علاج متحد است و اطباء هر یک را قمر با سم خواصی کرده اند نهایت
 تفصیل آنها لایق این مختصر نیست و نهایت چه مزاجی غسیه در
 علاج با آنها تفاوتها دارد بدین که آن پیر داخت پس بدانکه حتی

از هر یک دو مثقال مومین منقی بلبست دانه فلووس خیار شترده مثقال روغن
 بادام یک مثقال و بار منفع مذکور را چهارده مثقال روزی و روز پنجم مسهل را و
 هکذا تا چهار پنجم مسهل خورده شود و بعد از آن سنگین بسوزای بخوی که
 در تب بلغمی مذکور شد و در بین آن هر شش روز یک دفعه مویز نخلاج
 که در ضعف قلب مذکور شد بعد از چهار پنجم مثقال بخورند یا از مسهل
 مذکور در بین آن بخورند و در ایام تقیه غذا و در روز مسهل نخورد
 آب با گوشت بره و مرغ بچ و در منفع شربت بسوزای قله از کوشته
 مذکور با موم هندی یا چاشنی آب انار یا قمر بشور با و در شربها تر بلا و
 و بنقلیه جلا و میل نمایند و بعد از اینها مدت مخدرات مذکور
 البتة نافع است واکر ماده از احتراق بلغم باشد یا سودای
 طبعی علامت شش مویز علامت برودت مزاج است چنانکه در تب
 بلغمی مذکور شد و در سودای علامت رطوبت نیست مثل
 آب رفتن از دهان بسیار لاغری و رنگ رویت که کرفه است
 علاج آن دو نوع بدین نحو است که منفع از کاور بان و شاهراه اسطوخود
 پنج راز یا نذ اصل سوسن پیر شیاوشان بادرنجوبه از هر یک دو مثقال
 کل منق پنچ مثقال تر نیمین ده مثقال و بعد از شش روز هر
 منفع را باضا و سنای مکی بسفایچ پوست پنج کبر ایتمون

اصول ماده از اخضر و بلغم یا سودا بلبست

از هر یک دو مثقال فلووس

حجی غشیه

حجی غشیه و آن تبی است که در وقت نوبه مرض عیش میکند و پیش
 میشد تا عرق نکند افاقه نمیشود و چون اثر ماده آن بلغم است
 و نادر آن صفرا عارض میشد اطباء آن را در زیر حیاط بلغمی ذکر میکنند
 اما آنچه سبب آن بلغم باشد علامت آن اینست که نوبه هر روز
 میباشد مثل نوبه مواظبه و آنکه در صورت وسرور چشمها ترشح میکند
 و مانند صاحب این تب بر یک حال نمیشد گاهی بر یک قلع میباشد
 و گاهی بنزدی و گاهی بیکوری و سیاهی مینند و بهرگاه بسیار تر
 میشد و گاه چشمها پر رون آمده باشد مثل کسی که کلوی او را فشرده
 باشند و سایر علامت که در نوبه بلغمی مذکور میباشد و علاج این
 تب بسیار صعب است زیرا که ماده آن ماده فاسد است در نهایت
 غلظت و قوت در کمال ضعف است پس اگر خواهم بمسهل قوی دفع
 آن کنم سبب قوت مسهل مواد فاسده بجز حرکت می آید و سبب غلظت
 و خامی دفع میشد و مسهل ضعیف تحریر میکند و دفع نمیتوان کرد
 و دیگر اگر غذا را منع کنیم لطیف و تعلیل زیاد کنیم قوت ساقط نمیشد
 و اگر غذا را بدیم مدد علت میشد و بکار قوت عا نمیشد بهر حال
 علاج آنست که در وقت نوبه و حدوث غشی مکرر آب و کلاب
 بر صورت بنهند و مریض را جز دار کنند و از آنها را محکم بنهند

حجی غشیه که از جهت بلغم

و تمام بدن را

و تمام بدن مریض را مالندگی کنند باین ترتیب باین ترتیب که اول از نو مالند
 تا سه پنج بعد از آن از زنها تا زانو و بعد از آن از دستها تا مفاصل انگشتان دست
 و بعد از آن پشت و سینه و معده و شکم و بازو بر همین ترتیب عود نمایند و
 چنان کنند که نصف زمان تب را مالندگی کنند و نصف دیگر مریض را
 بحال خود گذارند که بخوابد و استراحت کند و از جالینوس حکیم مشهور است
 که من محلی از برای این ماده بدر از مالندگی نیافتم و دیگر ضد ل سفید
 و جوز بویا کلاب و عرق بهار و اکس باشد بی عرق بهار بویا بند و بنزیر
 پستان چوب مالند و حلیم که در محرقه مذکور شد مگر در بد ماغ او بلزند
 اما علاج دفع ماده مریض باین نحو میکنند که طرف صبح یک شاقم تخم کرفس را
 شیره کشیده با هفت مثقال سکنجبین سنگی بد دهند یا عنب الثعلب
 و از باین دو پنج کاسنی از هر یک دو مثقال کل قند آفتاب چهار مثقال
 جو شانه صاف غوره بد دهند و قبل از وقت نوبه یک ساعت اگر تواند
 فی کله کرده بفرمایند باین نحوی که آب تر ب و سکنجبین علی غلظت و
 آب نیم گرم بخوراند و فی بفرمایند و قبل از وقت نوبه یک ساعت
 ساعت حقیقت باین دستور بعمل آورند عنب الثعلب را نیز یازده
 پنج کاسنی اکلیل الملک سنای مکی تخم حلی جباری اصل سوسن از هر یک
 دو مثقال عناب سبستان از هر یک ده دانگ ترنجبین ملوس جبار شنبه

از هر یک ده مثقال شکر سفید پنج مثقال آب چغندر ماده مثقال غذا طعام
 نیم مثقال در پنج دفعه بعمل آورند و هر یک سوزن در میان بهین بهین
 دستور چغندر نمایند و در روز و چغندر بی بفرمایند و در روز و چغندر
 نیز طرز صبح سبکی و بیشتر تخم کرفس منبج مذکور را بدهند و در آخر
 هر روز قاقوز معدنی و صردا را بدو کل دانستند از هر یک دو دانگ
 با آب سیب بدهند و بعد از نوبه دویم گاه باشد که مشرد و دیوس
 یا تر یا قاقوز از هر یک بقدر دو دانگ تا نیم مثقال تواند داد و
 صاحب خلاصه التماریب تجویز دادن قاقوز هر چو که نیز کرده است
 و غذا در نیت مرغ بجز و خر و سبزه را کباب کرده آب آن را بدهند و در
 کتب طبیه ماده الشعیر با قند و نان یا شربت قند غذای صاحب این کتاب
 ذکر کرده اند و حقیقاً نان دو آتشی را باب انار شیرین و آب انارین و گاهی
 ناز با شربت هم سیب و شربت لیمو داده ام و بسیار نافع یافته ام
 و ناز در تخم مرغ و تر پلا دو با خر و سبزه نیز میتوان داد اما آنچه سیب
 آن صغیر باشد ماده را لوقوع است شیخ رلیس میگوید که این
 ماده خالی از سمیت نیست لهذا علاج آن از نوع اول صعب است
 بلکه قابل علاج نیست و علامت آنست که نوبه آن
 بدو روز نوبه غیب میآید و هر روز نیست و علامت دیگر آنکه

عارض نیست و مگر در صاحبان مزاج حار یا بس و اینکه صورت و بدن
 در اول مرض نهایت لاغری می رسد و اکثر اینست که در روز چهارم
 میشوند و بهر حال علاج آنست که چغندر در محقر مذکور شد و روز
 غیر نوبه بعمل آورند و سایر تدبیر از ترید و تقویت نهج است که در
 محقر مذکور شد و ماء الشعیر یا آب انار ترش هر چه بدهد بدهند
 و تدبیر وقت نوبه بنحویست که در نوع اول مذکور شد غیر اینکه بویانند
 چون مناسب نیست و با الجمله درین نوع نهایت ترید باید بعمل آورند
 و بد آنکه آنچه در حیات مذکور شد معزلات هر یک بود و آن ترکیب
 آنها با یکدیگر انفع و افراد بسیار حاصل میشود چنانکه ترکیب از دو جنس
 مختلف میتواند شد مثل ترکیب خلطی با بوی و ترکیب از دو نوع یکجنس
 میتواند شد مثل ترکیب دو نوع خلطی با همدیگر و لهذا صواب و انواع
 ترکیب حاصل میشود مثل دایر بادایر و لازم بالانزم و بدهند
 اعتماد بر دو آنحیات در علامت نیست مثل آنکه دو غیب باشند
 نوبه هر روز بدو روز نوبه بلغم میآید و هر گاه سرد ربع دایر بکشد
 باز نوبه هر روز میآید پس اعتماد در تشخیص سایر علامت است
 چنانچه مذکور شد و ترکیب بر دو نوع میتواند بود یکی آنکه دو ماده
 مختلف جداگانه در دو محل متعفن شده باشند مثل آنکه ماده بلغم در

حق عشیق که از جهت صغیر

علاجی نمیشود

و ماده صفراوی در جای دیگر باشد و دیگر آنکه دو ماده مختلف
 یکدیگر مخلوط شده متعفن شده باشند مثل آنکه قدری از صفرا
 از صفرای مخلوط بقدر بلغم در یک محل متعفن شده باشد و
 تفصیل هر یک از اینها متعذر است چه که ترکیب شائی و تلافی
 و در باقی و بالاتر میتواند شد و ترکیب و ضرب و قسمت اینها با هم
 بجای می رسد که از عهد آن میتوان آمد نهایت در هر مرکبی بحسب ترکیب
 علامات معالجه را باید ترکیبی از آنچ در بساط مذکور شد بکنند و چونکه
 در کتب این مرکبات مذکور مشهورتر از مابقی و هر یک با نام مسعی خاص اند
 و کثیرا لوقوعند لهذا آنها با اسباب و علامات و در معالجات مفصلا ذکر میکنم
 یکی از آنها مسعی بغب غیر خالص و دیگر مسعی البت بشرط الغب اما غب غیر خالص
 آنست که صفرای مخلوط به بلغم در داخل عروق باشد تب لازم است یا بعض
 از علامات بلغم و بعضی از علامات صفرا اگر خارج عروق باشد دیگر و نیز بکرونا
 نوبه میکند و مدت نوبه از دو تا نوزده ساعت میکند و بعضی دیگر از علامات
 بلغم و بعضی از علامات صفراست و اما شرط الغب آن است که صفرا در
 داخل یا خارج و بلغم در داخل یا خارج عروق متعفن شده باشد و لهذا شرط الغب
 چهار نوع میباشد یکی آنکه صفراست یک نوبه میکند با علامات نوبه بلغم و کوروی
 که در نوبه صوت یاد و نوبه میکند یکی با علامات نوبه صفرا و یکی با علامات

غبت غیر خالص

سَطْر الغب

نوبه بلغمی

نوبه بلغمی میکند و مرکب است از علامات هر دو بعبارت آخری بکین و نوبه
 نوبه شده است و یک روز و اخف نوبه دیگر آنکه مرکب باشد از صفرا و لازم
 با علامات تب بلغمی لازم چنانکه هر یک مذکور میباشد و دیگر آنچ مرکب بلغم
 از صفرا و دایر و بلغمی لازم پس بکین و نوبه میکند و تب لازم دارد با علامات
 تب لازم بلغمی دیگر آنکه مرکب باشد از صفرا و لازم با بلغمی دایر پس هر روز
 نوبه میکند با علامات نوبه بلغمی و تب لازم با بلغمی دایر پس هر روز نوبه میکند
 با علامات نوبه بلغمی و تب لازم دارد با علامات تب لازم صفرا و جمع
 انواع غب غیر خالص شرط الغب در معالجه متعذر است که در سبب متحدند و
 و معالجه اینها مرکب است از معالجه صفرا و بلغمی خالص و اینها طولانی
 میباشد میباشد چنانچه ملا نفسی در شرح اسباب علامات میگوید که گاه با
 که یک سال باشد بکشد زیرا که اگر معالجه بلغم بمسخرات بشود صفرا مفسده
 میکند و اگر اطغای صفرا بمبردات بشود بلغم غلبه میکند هر گاه در معالجه
 ملا حفظ هر دو طرف نشود بر هیچ یک فایده معتد بها نمیکند و گاه باشد که
 طول این مرض بفساد احتیاج با نخامد و معده با کید یا طحال ضعیف شود و
 مفاسد دیگر بر این دو با جمله در هر یک از اینها در ابتدا مسعی مضمی از غب
 الثلب جاری پنج کاسی کاوین بان از هر یک دو مثقال سپستان پاره داند
 شیر و تخم حیار دو مثقال شربت نیلوفر سکه مثقال بد دهند و در روز پنج واکم

نوبه باشد بعد از نیم در روزی که نوبه نباشد یا نوبه سنگینی نباشد سه مرتبه
از عنب الثعلب پنج کاسنی کاوزن بان اصل سوسن کل سرخ کل نیلوفر کل بفتله
سنای مکی از هر یک دو مثقال عنب الثعلب سیستان از هر یک ده دانگ ترنجبین
فلوس خیار مشیز از هر یک ده مثقال روغن بلوآم یک مثقال و دیگر در هشتم
و دهم و دوازدهم بیشتر طبع در روز نوبه نباشد و اگر روز نوبه باشد غیر این ایام
هر روزی که اصحا اتفاق افتد و بعد از آن هر روز ده مثقال سنگینی با شیر تخم
کاسنی بد مندل و اگر غلبه بلغم باشد چنانچه علامت آن در تب بلغم مذکور شده باز
کل قند و سنگینی بد دهند و بعد از دوازدهم چونکه بد دهند و از میوهها انار شیرین و میوه
مناسب است و کلابه و الوان در سینه و بعد از شانزدهم شربت دینار که از تصرفات
متأخرین است بار روزی پنج مثقال یا هفت مثقال با عنب الثعلب و مثقال بشیر را میزاید
تخم کاسنی از هر یک یک مثقال و طریق ساختن شربت دینار اینست
تخم کاسنی کل سرخ از هر یک چهار مثقال پنج کاسنی هشت مثقال نیلوفر کاوزن بان از
هر یک دو مثقال تخم کشوت سه مثقال اجزا را بجوشانند و صاف نمایند با چهل مثقال
ماشکر صاف کرده بقوام آورند و بعد از سرد شدن سه مثقال صورتی بویند چینی را
نرم و صلا به کرده با و مخلوط کنند و بعد از شش روز دینار را از سهیل دیگر
بد دهند بخوی که مذکور شد بعد از آن سنگینی بر روی و قرص و در صغیر
بخوی که در حیات سابقه مذکور شد و مداومت بسنگینی و کل قند و سنگینی

و اگر غلبه بلغم باشد

شربت دینار
طریق ساختن

شربت دینار طبع را نرم کند و بزرگدول
قوت دهد و سردی ببرد و کوه القیند
و استفا و دانه انجیر را نافع بود

بسیار

تنها بسیار نافع است و هرگاه نوبه نباشد در وقت نوبه بی کردن بسیار نافعست
و در او اخر هر چند شب یکبار دواء الترید چنانچه در تب بلغم مذکور شد نافعست
و این علامات غلبه صفرا ظاهر شده سنگینی و عروق کاسنی باب انارین یافتند و یا با
طباشیر بسیار مناسب است و با غلبه بلغم مذکور بخوی کوزر این در تب بلغم مذکور
شد و بعد از بستن در تمامت تبهای خلط حقیق این شربت که مستی بیشتر است ماء الحوی
نموده تجر به کرده ۱۰ اصلاح مزاج احتشام میزنند میکنند و تب را قطع مینماید
و مزاج را با صلاح میآورد و در تب ربع نیز تجر به رسیده که بعضی سنگینی
بسیار و سری مکرر داده و انفع از این یافتند در تبی از این تبهای خلطی نیست
که نافع نباشد صفت آن اینست زرشک دانند از خوب سی مثقال تخم کشوت
ریشه کشوت از هر یک سه مثقال تخم کاسنی چهار مثقال راز یا نذر نازج کل
سرخ از هر یک دو مثقال نیم قند یا شکر سفید پنجاه درم اجزا را جوشانند
صاف نموده با قند یا شکر بقوام آورند هر روز ده از پنج مثقال هفت مثقال
بنوشند و اگر تب صفراوی یا دموی باشد با شیر تخم حیار و تخم کاسنی و اگر
حرارت غالب باشد با قرص کافور و در تب بلغم و سودای و به تبهای مرکبه
با قرص زرشک صغیر و قرص ورم و صغیر و بشیر تخم کاسنی و بشیر راز یا نذر و بدون این
شیره و قرصها نیز مناسب است و با الجمله این شربت در انواع تبها بعد از بستن
با خلطی مختلفه مجرب مزاج و هر شخص تجر به رسیده و در آخر تبهای مرکبه

غلبه صفراوی

شربت الحوی

زریق زرد کبود
معدن در حواله

سرخ در روزه طول
از جهت سردی که در
معدن می آید و در روزه
معدن سرد می شود

تب و بای
تب و بای

و از جمله علامات و بای
علامات و بای

تالی که در سینه از و بای

مشرو و دیوس و سرباق ماروق مناسب است و مخد تلخ که در ریه مذکور شد در کتب دیگر ساینه بود
 که تب لازم نباشد نافع است و هرگاه با حرارت مزاج باشد حب الشوا و اگر بدون حرارت مزاج باشد
 فلویا و برش عصا انفع است و در اینها که در این سفوف که حیران را سفوف ناقص اسم کرده بسیار نافع
 و بجز رسید است پوست خشکاش که فلفل سیاه شیش ^{دانه} شکر و هم نرم کرده شده بخش نماید در سینه و
 یکجوش را طرف صبح با لوب بچوستاند و صا و نموده نیم گرم نوشند تب و بای که سابق مذکور شد یکی
 از اسباب تبها عرقه هوای و بای است که با استنقا و از طرفین مسامات بلطاط می رسد و متعفن می
 و با تعفن است که عارض هوای عرقه بعب از اسباب از عرقه مثل بخارات رده که از زمین متصاعد شود یا سوا
 که بسبب از اشکال سها و تب که بسبب رطوبت هوشود و بدان جهت مستعد قبول عفونت گردد و از جمله علامه و با
 آنست که حیوان کفای حتی دارند مثل لک لک و بیستک از اسباب خود هر چند تخم گذاشته باشند یا جوجه
 بر آورده باشند آنها را کشته میگردانند و حیواناتی که از عفونت متولد می شوند مثل مرغ بسیار را می شود و حیوانات
 که در زمین میباشند مثل موش سگ و سگ و میگردانند و بخانه خود میگردانند و نفس کشیدن
 خوش آید میباشند و آدمی را از آن راحتی حاصل نمیشود چنانچه بلندی بر آید و برهون نظر کنند چنان نمایند
 که هوادود را که غلیظ است و از جمله علامت با بوی فصول است از وضع طبعی خصوصاً تابستان و بسیار
 تیره کی هواد را تابستان و ظهور رجوم و شهب در اوایل پائیز و ایلول ماه رومی و از علامت دیگر که در آن
 یا بسیاری ازها این است بوی از علامت و بای اما نیکو است که از آن که فعل ممکن باشد البته نقل
 کند و آدمی که قوا از لک لک و سیر مستوک نباشد این ادویه را کمتر رود و کند عود غیر قطع کند و سند
 که با پوست انارین لادن مشک زعفران سعد اهل صندل که مورد در سینه و در طول جد و او اگر مجموع

ایمانیا بعضی

اینها نباشد بعضی که یافتند شود و همیشه پیاژ و مس که و انقوده و مس که مکتب رنوشند
 در سینه خازن بیاشند و لته را با اینها آلوده به پیش بانی بدارند و خاندن بود روی که در او
 پیاژ شد در آن بدیدند که هوای خارج داخل نشود چنان هوای این بخارات و بوی
 با صلاح آمد و حسب المقدور از این خانه حرکت نکنند و بجای نروند و اگر بجای
 یا بجز در حرکت بکنند و پنی را بماند س که و سیر سیر آلوده بدیدند و سیر و دعا
 نمایند و با وجود این تدابیر باید که از خوردن مثل میوه ها و شیرین هرگز نهند و از جماع
 و حمام و کسبگی و کسبگی احتراز نمایند و آب بسیار سرد نبوشند و در آنچه می خورد
 پیاز و سیر داخل کنند و غذاها ترش بچرب میل نمایند و شیرینی مطلقا نخورند و از گوشت
 حیوانات آن بلند بلد اگر نتوانند احتراز نمایند و الا بسیار کم بخورند و از تریاقات
 سرباق ماروق و مشرو و دیوس و جد و از حظه هر یک که باشد مگر بخورند و برش عصا
 و فلویا رومی نیز مناسب است و فلان هر معدنی هم خوب است و اما علامات و بای
 بعد زحمت و باد عوم این تب در اکثر مردم نیست که تب در ظاهر بسیار ملائم است
 و در باطن نهایت حدت میدارد و فلق و اضطراب عظیم میباشند و نفس کشیدن
 در نهایت اضطراب و کمال تواتر میباشند و گاه باشد که تنگی نفس نیز باشد و
 نفس بد بوی میباشند و بسیار باشد که عرق نیز بد بوی باشد و بوی بد بود زنگ
 میباشند و گاه باشد که بوی بسیار سیاه شود و عطش و خشکی دهان زبان و غشیا
 و فی صفراوی و یا سوادوی از علامت این تب است اگر پهنوشی نیز عارض
 و خزان شود

سینه خازن بیاشند
 در سینه خازن بیاشند
 در سینه خازن بیاشند
 در سینه خازن بیاشند

اینها نباشد بعضی که یافتند شود
 در سینه خازن بیاشند و لته را با اینها آلوده
 پیاژ شد در آن بدیدند که هوای خارج داخل نشود

علامات و بای
 علامت و بای
 علامت و بای
 علامت و بای

در این وقت که در وقت صبح است و در وقت عصر است و در وقت شب است و در وقت روز است و در وقت...

ورنگ و روی مریض بر افروخته میشود و این علامات در تبها سفوفی میباشد
و دیگران علامات اینست که در بول مریض چربی میباشد بخوبی که در قارون
گویا آب چربی هست و اکثر اینست که درین مرتبه اسهال نیز میباشد و آنچه اسهال
دفع میشود بسیار بد بو و مثل بول چرب است و اکثر اینست که درین مرتبه سر
شدید میباشد و گاه هست که سبب سر فزایشش باشد که آن را بول
اطباء سئل گویند و در مرتبه ریشم این علامات اوضح و این میشود و حرارت
بسیار شدید میباشد و شقیقها هم و سرد و در چشمها بگو میآیند و پلکی باز
و کشیده و صورتها لاغر و کشیده و گوشها کوچک و گوش درن بار یک و جگر بزرگ
و تمام بدن بهم خشکید میشود و بسیار باشد که ناخنها از خشکی جدا برسد که
کج شود و موها بلند میشود و شقیقش بهم میرسد علاج این تب که از هر جوف
هر چند مفوض برای طبیب حاذق است و ذکرش خارج از موضع رسالت است
چرا که تشخیص آن در ابتدا و معالجه اش بعد از توضیح بخوبی که مذکور شد
مشکل است هر چند اطبای زمان تشخیص امراض و تفرقه میان مشابهات
و استنباط اسباب از علامات هیچ یک نمیدانند بلکه مناظر طبابت خوش
آمد گفتن با اهل و رانگیان لباس و چند طببله دکان عطار است و بس تعلیم
و تعلم این علم از رسوم متروکه است نه اطبای این علم سجوی و مذمونی
بطیب عالم احتیاجی است نهایت چونکه جنس دیگر از حیات با اسباب

در وقت صبح است و در وقت عصر است و در وقت شب است و در وقت روز است و در وقت...
در وقت صبح است و در وقت عصر است و در وقت شب است و در وقت روز است و در وقت...
در وقت صبح است و در وقت عصر است و در وقت شب است و در وقت روز است و در وقت...

در این وقت که در وقت صبح است و در وقت عصر است و در وقت شب است و در وقت روز است و در وقت...

قابل علاج نیست بجهت آنکه درین مرتبه ضعف قوتها و اعضا درجه کمال رسیده
و حرارت قوت کرمه و سرتهای که درین مرتبه بر طرف شده رطوبتی چند است
که از قاعده معنی ابویں بهم رسیده بود بدل آنرا رسانیدن محال است مثلاً هر گاه
قیله چرخ را که آتش کرمه باشد جرم فیلده سوخته باشد هر چند روغن نریزند
عوض جرم نمیتواند شد لهذا درین صورت قابل علاج نیست و حکم کردن بوجوه
این تب در مرتبه اولی هر گاه مسبوق بمرض دیگر نباشد بر مهره هر اجتناب مشکل
است زیرا که علامت چربی که دلالت بر وجود این تب میکند بخوبی که در وقت و نوع
دیگر تب میباشد موجود نیست و اغلب اینست که مریض خود را صلحیت
نمیداند و هر گاه که از تبها عفو شده باشد در ابتدا حکم با انتقال نیز مشکل است
بسیار شکیب است به تب لازم بلغمی و هر گاه عرض تب بزرگتر از اولم احشاً
برهم رسیده نیز حکم بانیکه منجر بدق شده مشکل است زیرا که با وجود آن تب
کمز و کام احشاً است این تب بهم رسیده و چون ابتدای این تب است و امرش
هنوز وضوحی نداشته حکم بوجودش مشکل است و هر گاه مرکب شود با تب
دیگر تشخیص مشکل تر و جرحش ظاهر است و در مرتبه دوم تشخیص آسان است
و باعتبار ظهیری علامات که وضوح و ظهور و لزوم تب است و دیگر لاغری
مفرط در بدن و از افقوی علامات این تب که در مرتبه اولی نیز نماند علامات
است اینست که بعد از خوردن غذا درین درین تب حرارت اشتداد پیدا
در وقت روز است

در وقت صبح است و در وقت عصر است و در وقت شب است و در وقت روز است و در وقت...
در وقت صبح است و در وقت عصر است و در وقت شب است و در وقت روز است و در وقت...
در وقت صبح است و در وقت عصر است و در وقت شب است و در وقت روز است و در وقت...

در وقت روز است

علامه مرتبه اول در
 و از آن بعد از آنکه
 که از طرف دیگر
 در آن وقت که
 و علامت و معالجات
 بلغمه ساکت بودن مناسب نبود
 انچه جمله بصیرت بهم میرسد و راه
 میشود پس بدانکه علاج این تب تریب است و پس احتیاج
 مثل بهلی خلط نیست زیرا که درین تب عفونت خلطی که محتاج
 نیست و اگر از ابتدای معالجه کنند بزودی علاج میشود
 مشکل میشود تا جایی که مرتبه سیم بر سر علاج ندهد
 میشود اما دویته آنها قرص کافور است بعد از نیم مثقال
 با یا بیست مثقال و یا بیست و شش مثقال و از هر یک
 و لعاب ببردند و عرق بند و شربت سبب و شربت
 که باشد بعد از مثقال اگر سره نباشد و اگر سره باشد
 بقتله از هر یک سه مثقال و یا قرص کافور باب
 کند و بعد از آن بکلی گرفته شب در سوخته گرم یا تون
 صاف آن چنان از نسبت مثقال تا چهار مثقال با
 سیه ساعت ماء الشوره بندها و بعد از سه ساعت دیگر
 اولی است و اگر بعد از دوای اول بسنه ساعت ماء الشوره
 معده از عهد هضم آن نتواند بر آمده بنوشند و بعد از آن
 میل بر است

معالج است خوردن شیر الاغ است از انفع ادویته است
 اینست که طرف صبح روز اول ده مثقال آن را با یک مثقال نبات و روز دوم
 پانزده مثقال و هکذا روزی پنج مثقال شیر الاغ را اضافه نمایند تا چهل مثقال
 بر شد و هکذا نبات را اضافه نمایند تا سه مثقال و اگر معده تحمل چهل مثقال
 نکند بگم از آن باستند و بعد از آن که چهل مثقال را خوب دند باز به تریب اول
 کم کنند تا ده مثقال و باز به پنج مثقال که اضافه نمایند تا چهل مثقال و این طریق را
 مسلوب دارند تا حدی که مشغنی از خوردن آن شوند و اگر قرص کافور را بایش
 میل نمایند شاید که بسیار ادویه احتیاج نباشد و هرگاه بابت دق ترکیبی از تریب
 باشد خوردن شیر مناسب نیست بسیار ادویه علاج نمایند و غذای آن خوب
 باد و بخوردند و آن کندی نیز میتوان داد و از میوهها هندوانه و انار و میوه
 رسیده و امرود و خسیاش تازه بسیار مناسب است و طرف شام گوشت بره و
 و ماهی تازه و مرغ نجی و خرگوش و مرغی که مرغی مرغت نماید بدون
 و کله پاچه بره نیز مناسب است و از آن پس تریب مسکن است چنانچه مسکن را در
 خوش هوای قرار دهند که آب در آن حوالی بسیار باشد و از میوههای مرطبه
 و خوشبو مثل سیب و بده و کلاب در اطراف چیده باشند و بسیار
 ریخته باشند و ریختن خوب و بسیار است که آن گمان باشد و بریدن کل بقصد
 و فصل سفید و کافور و کلاب و آب کثیر نیشکر و فاندین هر روز و اگر ضعف بزرگ
 در میان خام

بسیار خوب است خوردن شیر الاغ است از انفع ادویته است
 اینست که طرف صبح روز اول ده مثقال آن را با یک مثقال نبات و روز دوم
 پانزده مثقال و هکذا روزی پنج مثقال شیر الاغ را اضافه نمایند تا چهل مثقال
 بر شد و هکذا نبات را اضافه نمایند تا سه مثقال و اگر معده تحمل چهل مثقال
 نکند بگم از آن باستند و بعد از آن که چهل مثقال را خوب دند باز به تریب اول
 کم کنند تا ده مثقال و باز به پنج مثقال که اضافه نمایند تا چهل مثقال و این طریق را
 مسلوب دارند تا حدی که مشغنی از خوردن آن شوند و اگر قرص کافور را بایش
 میل نمایند شاید که بسیار ادویه احتیاج نباشد و هرگاه بابت دق ترکیبی از تریب
 باشد خوردن شیر مناسب نیست بسیار ادویه علاج نمایند و غذای آن خوب
 باد و بخوردند و آن کندی نیز میتوان داد و از میوهها هندوانه و انار و میوه
 رسیده و امرود و خسیاش تازه بسیار مناسب است و طرف شام گوشت بره و
 و ماهی تازه و مرغ نجی و خرگوش و مرغی که مرغی مرغت نماید بدون
 و کله پاچه بره نیز مناسب است و از آن پس تریب مسکن است چنانچه مسکن را در
 خوش هوای قرار دهند که آب در آن حوالی بسیار باشد و از میوههای مرطبه
 و خوشبو مثل سیب و بده و کلاب در اطراف چیده باشند و بسیار
 ریخته باشند و ریختن خوب و بسیار است که آن گمان باشد و بریدن کل بقصد
 و فصل سفید و کافور و کلاب و آب کثیر نیشکر و فاندین هر روز و اگر ضعف بزرگ
 در میان خام

در علاج
 شایسته است

بما شربت خیار که در وقت صبح و عصر
در روز دوازده مرتبه بخورد
بسیار سودمند است
و در وقت صبح و عصر
در روز دوازده مرتبه بخورد
بسیار سودمند است

حام رفتی مناسب است و حام باید که معتدل باشد که بیرون آید تمام بدن را برود و نفس با دام و اگر نباشد
بروغ تخم کتوچر بکشد و بعد نان غذا نخورد و دیگر باید که از هم زخم و غضب و کسب و تشنگی
و حرکت مفرط و هر چه خشکی افزاید محترز باشد از آنچه او را خوش میآید و سبب فرج و آفتاب
و طبع میشود با آنها مشغول باشند مثل مجالست با اصدق و نظر و آداب و مغنیان
خوش آواز و سازها باید که خوانند کی و نوحته سازها بمقامات طرب آید باشد مثل
شهنواز و غیر آن و نیشابور است و راست و بیچ گاه و راست و بیچ گاه و با الجله پی
مریض را بان رغبت باشد که مهتابا باشد و آنچه مستقر باشد باید که از دور باشد اینست
بجمل از علاج تب در آن تب دق لیکه اگر این تب با بقیه های دیگر خلطی جمع شده باشد باید که از مغایر
بجمله غافل نباشند و علاج تب خلطی را با احتیاط تمام میکنند و صبر بسیار میکنند
و اگر باورم یکی از احتیاج شده باشد ملاحظه جانب و مرا میکنند و در رنج با تحلیل آن
بگوشند نهایت تجربت مسخات را زیاد نکنند و سایر اعراض که اکثر اوقات با دق میناله
مثل سرفه و اسهال و غیر ذلک مراعات جانب اینها نیز لازم است چنانکه اگر سرفه و سینه
باشد با ماء الشعیر یا قرص حبیب اش با شیر الاغ بدهند و اگر با علامات نزله باشد چنانچه
در ریه اول سرفه مذکور شد علاج بهمان نحو که مذکور شد بکنند و اگر با علامات
غلبه حرارت بر مزاج شدش باشد و آن در سرفه مذکور شد بهمان نحو علاج کنند
سوی اینکه تنقیه و فصد و سایر تدابیر را بعمل آورند و اگر اسهال با دق باشد
شیر الاغ مناسب نیست بعبوض آن ماء الشعیر باید داد و غالب اسهال پی که با دق میباشد

بما شربت خیار که در وقت صبح و عصر
در روز دوازده مرتبه بخورد
بسیار سودمند است
و در وقت صبح و عصر
در روز دوازده مرتبه بخورد
بسیار سودمند است

صورت دین که

بما شربت خیار که در وقت صبح و عصر
در روز دوازده مرتبه بخورد
بسیار سودمند است
و در وقت صبح و عصر
در روز دوازده مرتبه بخورد
بسیار سودمند است

صفر و لیست اگر باشد تخر باشد صفوف الطین بدستوری که در زیر چرم مذکور شد بهمان
تفصیل بدهند و بعد ز سکون شدت پیش بسفوف حب التمر مان بجوی که در زیر چرم مذکور
شد بدهند و قرص طباشیر قابض با شیر تخم خرفه بوداده و رب بیه بن یا شربت موردی
ناقصت و مجرب و حب طباشیر کافوری با سهال مناسب تراست صفت قرص طباشیر
اینست و در کل سرخ دو مثقال تخم خرفه بوداده صغیر بکشد از هر یک دو مثقال طباشیر
کل از منی کف سماق زرشک بوداده از هر یک یک مثقال و نیم اجزا را کوفته و بخت با کلاب شسته
قرص سازند قدر شربت یک مثقال با شیر همدان کور یا شربت مورد یا ماء الشعیر را جهت سهال
جواری باید اندک بوداده صفت شربت مورد انیس تخم مورد انیس مثقال یک کوب کرده
بجویشاند و صاف کنند و با صد پنجاه مثقال قند سفید بقوام آورند و اگر بعد ز قور
دو مثقال طباشیر سوده اضافه نمایند هم شاید قدر شربت از سه مثقال تا پنج مثقال
با شیر تخم خرفه بوداده لعاب بدهد که بوداده و قرص طباشیر قابض صفت
حب طباشیر قابض کافوری اینست تخم خرفه سفید تخم ساسنی مغز تخم خیار مغز تخم کدو
و در کل سرخ از هر یک سه مثقال تخم خرفه سفید پنج مثقال طباشیر صندل سفید سوده
نستاسته از هر یک دو مثقال کافور یک مثقال با لعاب بزرگ قحط تا بعد ز کوفتن و بخت بقدری
مخودی حب سازند و از این پنج دانه ناده دانه با شیرهای مذکور یا ماء الشعیر میل نمایند و
بدانکه درین تب و تبها خلطی مکرر میشود که اسهال باورم دست و پا و صورت و تشنگی
جمع میشود و هر گاه ادویه قابضه داده شود تب باورم شدت میکند و لهذا محتاجیم

صفت شربت مورد

صفت حب طباشیر کافوری

Handwritten notes at the top of the page, including the word 'عقوبات' (Ejوبات) and other medical terms.

Main body of handwritten text on the right page, discussing medical conditions and treatments. It includes phrases like 'عقوبات دموی' (Ejوبات دموی) and 'علامت دموی' (علامت دموی).

علامت دموی

Vertical handwritten notes on the left side of the page, providing additional medical information.

علامت بلغمی

Handwritten notes at the top of the left page, including the word 'عقوبات' (Ejوبات) and other medical terms.

Main body of handwritten text on the left page, continuing the medical discussion. It includes phrases like 'عقوبات دموی' (Ejوبات دموی) and 'علامت دموی' (علامت دموی).

عقوبات دموی

عقوبات دموی

Vertical handwritten notes on the right side of the left page, providing additional medical information.

اوسا و شوی

علاجش خوردن کل منق و سنگین است و خوردن اطریق صغیر یا ایاچ مقبر و بر تنها
 خوردن اطریق صغیر در رموی نیز نافع و مکنه تمام رفاتی و آب نیم گرم بدن را شستن
 و مالیدن آب کس فسن و سر که وارد جو بر بدن مالیدن درین نوع از جمله مجربات است
 و بر بدن درین نوع کمتر نفع او باید بشود و مل ورم حاری نیست صنوبری شکل
 و سبب آن خونهای مخلوط بر طوبت است و علاجش علاج نوع اول شری در همه
 تدابیر غذایی و دوائی و خوردن سنگین صاحب دقل را بسیار نافع است و اخضر دقل
 باین نفع است در ابتدا باید بر قطرات را با سیدیم صمغ مخلوط غوطه خواد نمایند و بعد
 کچج شد و سر کشید که نشان اینست که سر باز کند باید که به منجیات استعمال نمایند و
 منجیات آنهاست بر قطرات را با آب دهقن خواد نمایند که نافع ترید و مسکن و منج
 آنست ضاد دیگر کندم را بخانید و ضاد نمایند و اگر کسی که میخواهد ناشتا باشد
 انفع است ضاد دیگر خرمایه به تنهای بار و عشرت پند انجی ضاد دیگر خرمایه بادوشنا
 ضاد دیگر پیاز پنجه ضاد دیگر هسته مهر هندی کو بیده با شیر و به تنهای و با آب
 پیاز ضاد نمایند ضاد دیگر تخم صندل و انجی خشک با شیر کاو پنجه ضاد دیگر تخم صندل
 انجی خشک سقر با شیر کاو و غسل و سر و عن بزک و اندک بورد پنجه ضاد نمایند ضاد
 دیگر اگر با جدت و حرارت مفرط باشند ماست سریش با کس و تخم صندل و موم زرد
 و کل ارمی شسته با شیر کاو ضاد دیگر اکلیل ملک حله تخم کمان هسته مهر هندی
 ارد کندم بار و عشرت تخم کجد و موم زرد با شیر کاو و بون سر و عن و موم و اگر کسی که

دمل

سر کین کوز

سر کین کوز اضافه نمایند انقیار اسهال است و هسته مهر هندی کو بیده و پنجه و اندک پیاز پنجه اضافه نمود استعمال
 در انقیار مجرب است و استعمال سر کین کوز با هر یک از اخضر مذکور در انقیار نافع است و همچنین شیشه و از صلاصه مغز
 این خاد مشهور است خرمایه اهلک اب ندید سر کین کوز زرد تخم و اکل ان آنها منق نشسته با شیر سرد با منق
 و بعد از انقیار و پاک شدن چرک آن اغلب آنست که خورد ملتم میشوید اگر خورد ملتم نشوید کلنا مرگی
 طره صبر سقوی در زمانه جو به ما زو این اجزا را ضم کوسید مثل عبار سلید بر و پیا شنید و اگر
 کسی که اکثر رد مل عارض میمانند باشد بسیار تمام رفاتی رفع آن میکند و اطراف دملی را که
 زانو انداخته اند اکثر اینست که دیگر دقل مرم نیز سد و دملی که در سفر مرم رسد باید
 که خوب محافظت نمایند که از حرکت سواری و غیره سایید نشود و الاگاه باشد که ناسوا
 شود و اطراف کاغذ بر سر پیش زده بر و چسباندن بنیمی که باطل فدان چسبید باشد
 زیر سر آن حفظش انباید شدن میکند و چکر دمل را چنان پاک کند که بجای دیگر نرسد
 زنی که پیم آن هست که بهر جای که برسد باز دمل مرم برسد مادی مسوم چون مسوم
 مشروب و ملذ و عمر ان نوع بسیار است و دیگر علاج بعضی از افراد مشهوره ان هاپر خت
 بد آنکه با خورد داشتن شاخ کاو کوهی و قادن هر معدن هندی یا قند هار با کس مانی
 بسیار خوش قماش و قادن هر حیوانه و نار چیلی بجز عا وجد و از خطای و کل دغنا
 و مرم عمار و تخم و سرک محلی صده هر یک از اینها مانع کن بدن جانورن ها گزند است
 و با خورد داشتن مسلفر مجموع یا بعضی از اینها از فرس و خوردن هر یک از اینها
 در علاج مسوم مشروب و ملذ و غیره نافع است و از ادویه مشرق التفع در علاج

ضماد مجرب در مظهر اول
 الفح
 سر کین کوز
 سیدیم صمغ
 در کس مدم طنج که سر کین کوز
 در کس مدم طنج که سر کین کوز
 زده کوز صندل

۲۲
 مدد اولی مسوم

جمع سموم تریاق فاروق است و بعد از آن سرور بطوس و دیگر تریاق الطین که صفت
 آن اینست کل دانهستانی حب الغار مساوی بیرون کاوچرب کنند و با مساوی ادویه
 غسل بقوام آورده بپوشند قدری شربت بکنقال و نیم و در بعضی نسخ ^{ایر سب} ایزی بقدری
 فضا یکی از اینها اضافه شده و این تریاق بقی بدن را از زهر پاک میکند و دیگر
 تریاق اربعه که صفت آن اینست جنطیانا زرد و نود طویل حب الغار مرکی اجزا
 مساوی با سه برابر غسل بقوام آورده بپوشند قدری شربت بکنقال و دیگر
 این ترکیب است که در دفع تمام است و در دفع سموم عظیم النفع است برکت سداب
 خشک ده مثقال معر که دو بکنقال و نیم اجزا را کوپده مخلوط نمایند و همچنین
 این ترکیب در تمامی سموم عظیم النفع است معر که دو شش مثقال سداب یک
 طعام از هر یک بکنقال انجیر کوپده بقدری که اجزا را جز کند قدری شربت یا قند
 مثقال بعضی درین ترکیب معر هسته سرخ بکنقال و نیم اضافه کرده اند اما
 تدبیر عام النفع در سموم متن و به اینست که آب کرم روغن کاو و آبی که شپش
 در او جوشانیده باشند و آب نمک و غسل و بوی بپوشند مگر رقی کنند و بعد از آن
 مین و روغن کاو بپوشند و اگر آثار حرارت سم از التهاب و حرارت مفرطه
 و تشنگی مفرطه و خشکی دهان بگردد صدق کافور بپوشان چپ که محل قلب است یا آب
 خیار کاو کاس کشن بر یک باشد بماند روغن نیم کدو و لعاب بیره و طویان ماء الشیرین کاویا شده
 و از میوه خیار دهند و اندک لوانارین و از بقول کاو خرنوبه اسفناج و کدو بد دهند و اگر

صفت تریاق الطین

صفت تریاق اربعه

صفت تریاق نادر

زرزرد	۳
رزمهر	۳
درنج	۳
حب الغار	۳
معر	۳
سداب	۳
انجیر	۳
کدو	۳
لوانارین	۳
اسفناج	۳
کدو	۳
خیار کاو	۳
طویان	۳
ماء الشیرین	۳
کاویا	۳

آثار بیرون

آثار بیرون سم از پشمی اصحار از پشمی اعضا و سردی بدن و عرق
 سر خواب بسیار و سنگینی دست و پا ظاهر شود سیر و سداب بخوردند و حلقه
 بانیش و چند پد ستر به پیش بینی و زیر پستان چپ بماند و غذا نخورد آب
 یا کباب از گوشت کبوتر و مرغ با ادویه حاره بدهند و ادویه که در علاج مطلق
 سموم گذشت بعد از اینها بدهند و اگر درد اعضا و بر آمدنی شکم و احتباس طبع نیم
 حقه نمایند باین حقه سنای مکی سه مثقال بسعایج حله از هر یک یک مثقال
 حلیت سلج از هر یک یک مثقال شکر سرخ و اگر نباشد شکر سفید ده مثقال بورد
 از منی نیم مثقال میزبانزه پنجاه مثقال روغن زیتون پنج مثقال اگر نباشد روغن
 بادام تلخ و اگر غشی و عرق سرد و پیهوشی و سایر اعراض ناخوشی بهر سداب کلاب
 مکرر بصورت بریزند و دستها و پاها بماند و معده را بقوت تمام بماند و آنچه
 از تر یاقات در ابتدا مذکور شد هر چه ملین شود در حلقش بریزند و اگر اسهال
 و بیخوشی یاده باشد حقه نمایند و تر یاقات مذکوره را با ادویه ناره و آب بد
 و رب غوره بدهند و چون افیون از ادویه ستمه مشهور است در مکرر معالجه آن
 مخصوصه مناسب است بد آنکه افیون و امثال آن مثل تا قور و شوکران و
 بند لایق مورثه پشمی پشمی اعضا و خارش بدن و سردی شدن دست و پا
 و بیخوشی و تار یکی چشم و کمر فکلی کلو و سنگینی زبان و بکوی افتادن چشمها و خواب
 بسیار و سنگینی دست و پا است و چون مجدی عرق سرد و خشکی اعضا خواب

عمر بیرون در

افیون حجاز

در سه رطل

در سه رطل

در سه رطل

در سه رطل

در سه رطل

در سه رطل

در سه رطل

در سه رطل

در سه رطل

در سه رطل

در سه رطل

در سه رطل

در سه رطل

علاج افیون خورده

و خواب سنگینی با فرط سرد علاج ندهد و بدن آفتون خورده را هرگاه بخوابد و بپوشد
 بوی آفتون میدهد علاجش اولاتی کند بمصیبات مذکوره و هر چند پاره بینی
 ست که در معالجات مشترکه مذکور شد و آنچه با فیتون خصوصیت دهنه سگنجین
 است با افسنتین و دیگر حلیت چند پیدستر فلفل ابراهیل جز را بر آب
 برابر مجموع غسل بقوام آورده بپوشند و قدری بترتیب دو شغال دیگر پس و کرده
 و دیگر سر که و سعت و افسنتین بار و فتنه کل سرخ و اگر قداری آفتون که خورده شده
 مساوی آن چند پیدستر بخورد رفع مضرات آن میکند و بپوشد چند پیدستر و حلیت و در میان آب
 گرم نشاندن و سر را هم در استن و آب کوشهای چرب خورایدن لازم است و سوم بهر سگی باشد
 خصوصاً آفتون خورده را بگذارد که بخوابد و اما سوم ملذومه مذکور چند فرود آنها اتفاقا همیشه
 بدانند که کله کزیدن هر یک از حشرات باید که بالاتر از آن موضع را محکم بپوشند و دم نفس را
 شوی که ناشتا نباشند بر و غن کل سرخ مضمض کرده باشد بکله و آب دهن را بپوشد و بعد از آن
 زراوند طویل بخاید و دیگر موضع کزیده را حجامت کنند به آنکه تیغ زنند و اگر موضع را از نو بپوشند
 هم نافع است و اگر مهر مار حاضر باشد بر موضع کزیده بگذرانند و پیش باو بریزند و با سینه بسته
 میشود و مهر چسبیده است نگرانمانید و چون پیش دیگر سینه بسته نشود و مهر بپوشد
 علامت بخار است و در بعضی از حیوانات سستی مثل بعضی از انواع مار بپوشد آن عضو را
 اگر هنوز سست تمام بدن نرسیده باشد و آن عضو ممکن القطع باشد لازم است
 کزیدن مار علامتش آنست که از موضع کزیده اول خون پیر و نسیاید و بعد



کزیدن مار
 و علامتش

چراگی مثل

چراگی مثل زرد آب و موضع گرم میکند و ورم سرخ میباشد و بعد از آن سبز میشود
 دهن و زبان خشک میشود و در اندرون التهاب بهم میرسد و بدن گرم میشود
 و عرق سرد میآید و سرنگ و سر و بینی مایل میشود و عشیان و فی صفراوی میشود
 هر چند طوطی انواع میباشد و در علاج باید یک مخالفها میدارند نهایت از معالجه
 آنچه مشترک است در همه انواع اینست اولاً آنچه در معالجات مشترکه مذکور چون
 صاحب سستی مذکور شد و تر یا قاروق اعظم ادویه است مار کزیده است و آنچه
 خاص ماده است هسته سنج است و اگر شکم خروس را شکافند بر موضع کزیده
 گذارند جذب سم میکند و خوردن روغن کزنده که لافل یکسال بر او گذشته باشد
 بسیار نافع است و بعضی معنی از سایر معالجات دانسته اند و نشانید در میان
 شیر بسیار نافع است کزیدن عقرب و علامتش در شدید است و در وحال
 مختلف بهم میرسد گاهی سرمای سخت و گاهی شدت حرارت میباشد بسیار است
 که به حیاتی اعضا و عشی و عرق سردی عارض شود و قضیب ورم کند و مقعد پیرون
 آید و اعضا سرد شود علاجش بدستور معالجات مشترکه است بهمان تفصیل
 و آنچه خواص باولست مرتباً را موضع کزیده بمانند و ایضا در فلفل با سرکه
 و موش را شکم بکافند و گرم ضا دکنند تخم بویجه را بچینه ضا دمانند ضا دلس
 تر یا قاروق نیز مناسب است تر یا قی که خاص باواست اینست پوست بچ کبر
 افسنتین زراوند طویل و مدحرج طرخشقون اجزا را بر آب با غسل بخورند

کزیدن عقرب و علامتش

و استعمال شافند در معقد از پنج مسکن و جمع است و اگر جمع شد بد بطول کشد
 و صد نافع است علاج سایر جانورهای کزنده بزنجی است که در معالجاتش که در کتاب علاج سایر جانورهای کزنده
 شد و آنچه از معالجات مشترک مذکور شد در همین مذکور است نه کما نیست نهایت این
 چهار چون اشهر حیوانات سمی اند تخصیص بدکن داده علاج آنها را جداگانه ذکر
 نمود و الا اعتماد کلی در اینها بر همانهاست که کلیه مذکور شد و در حشر است
 موزیر بکر مینند مناسب این مقام است سوسن فوج و فنج گشت در هر جا
 که باشد حشرات میگذرند و همچنین دو دکن در چوب انار و دو دکن در شاخ
 و سبم حیوانات و مقل و سلج و چون رسیله را بقطران آلوده بد و بر خود حلقه
 کنند حشرات داخل آن حلقه نمیشوند و باخود داشتن تر یا قله که مذکور شد این
 اثر دارد و ما در آن دارند زرد و عقرب از دو دکن که در میکس بز و الله اعلم
 بجای این الامور بدانکه آنچه از معالجات که درین اوراق پیریشان نگارش یافته
 اکثر آنها موفق در ستور معارضین است و از دستورات مدها آنچه در کتاب
 طبیه مذکور است حد راعه الا کتاب سکوت و زبید تقریبا لکه فراهم قناعت
 بر آن کتب نموده و چون تسوید این اوراق بعضی از مخادیم خواهش زد که
 علاج بعضی از امراض و اطباء در علاج بعضی نمودن این خادم آثم جرات
 در مسؤل ایشان نگرد که ظاهر بعضی از موارد با موضوع کتاب مناقات
 داشته باشد سببش اینست فرغ از تسوید این اوراق در هنگام پیریشان حال

بسیار از این است که در حشر است
 و در حشر است که در حشر است
 و در حشر است که در حشر است
 و در حشر است که در حشر است

قدری شربت چهار دانگ و خوردن سپر خام گوید بسیار نافع است و عقرب
 کزنده از هر مضافات مضافات اجتناب نماید خصوصا که فوس کزیدن رتیل
 و عنکبوت از کزیدن انواع رتیل و عنکبوت و بعضی انواع عنکبوت که سمیت
 دارند و مردم موضع کزیده و در دمه و خاش بدن و در بعضی بعضی بدن و
 بر مده کی شکم و عرق مغز و در سر و سره و فی دایم و در بعضی
 رفتن من از احلیل و خروج با در معقد و اضطراب عظیم و خوب بسیار سبب میهم
 میرسد علاجش بدستور معالجات مشترک است و آنچه خاص با و است
 نشستن باب گرم است خصوصا در حمام که وجع را از حال ساکن کند و تا چند
 روز حمام مکن نافع است و بعد از سکون وجع موضع کزیده را با آب نمک بسیار گرم
 بشویند و بعد از آن خاکستر چوب انجیر و اهلک و کربلا و مرملی و نمک بسیار بسیار
 گرم خمد نماید و شویز تر یا ق خالص اولت کزیدن زنبور و علاج مشترک
 و مردم ست و سر فی موضع کزیده علاجش بعد از معالجات مشترک که از مکیدن
 و مالیدن تر یا قات و مالیدن کل از منی ست با سرکه و همچنین کل رست با سرکه
 و هم چنین کل رست باب عوره و ضاد سر کین تازه کا و سر نخانی آب نج موضع کزیده
 مکن را که موضع کزیده را با آب بسیار گرم بگذراند بلا فصل نقل باب نج نمایند
 تسکین وجع میکند و حقیق در تسکین وجع عقرب کزیده و زنبور کزیده خوردن
 بگذرد مردم زنجوش و سده درم کزیدن خشک نافع است و استعمال شافند در معقد

علاج کزیده رتیل
 و عنکبوت

علاج کزیده زنبور

مالیدن سرکه و زنجوش
 و در موضع کزیده

استعمال شافند
 از پنج مسکن

و در وقتی که در وقت صبح از خواب بیدار شود و در وقت عصر در وقت غروب در وقت شب در وقت خواب در وقت...

در وقت صبح در وقت عصر در وقت شب در وقت خواب

وضع بدن و امیایان و وطن و در دار الاخوان اصعبها در ایستادن اوقات

محنت و نماز صفا نظر غرض ما اتفاق افتاد حاضرین این زمان و مشرکای اصحاب یقین

که سهو و نسیان را مفسد و
خواهند داشت

در وقت صبح در وقت عصر در وقت شب در وقت خواب

صربای بالفک پوست بالنگ را نشسته بایم پوست زرد و پرون بجرا
و تحت تحت کرده دو روز در آب غلک چنانچه بعد از آن پرون آورده
و چند نوبت آب بشویند تا تلخی و شور از او برود و در روز که باسی مال
کنند تا آب از او برود و با عمل کف گرفته بچوشند و قدر از عرق او داخل نمایند
حتی رینی بجهت امراض سوداوی و اسهال آن و مرض آتشک و سایر امراض
سوداوی مجربست صفت آن اینست و اینست شیرین کرده و رو رینی پاک
از هر یک دو مثقال شکر سرخ پنج مثقال سیاه و کافور از هر یک نیم مثقال
اول رینی را با سرکه شسته و از سرکه گذرانند و بعد رینی را با سیاه در ماهون
سختی بلیغ نموده بطوریکه از رینی آثار نماند و چون خاکتر گردد و باقی او تیره را
کوفته و پنجه و بار رینی سختی نموده حب سازند بقدر فلفل کوچک و یا از آن نیز کوچکتر
و قدر شربت بکشد در اول روز ناشتا و یکی در آخر روز از قول لعبد محمد بن محمد



در وقت صبح در وقت عصر در وقت شب در وقت خواب

دستور خود در وقت صبح در وقت عصر در وقت شب در وقت خواب
از زمانیدن گذشته باشد و چند روز آن را بعلوم کتابت تعلیف نموده باشند نیز آن
روز اول مقدار ده مثقال با قرص سختی شنی بنا دق البرز و بنوشند و بعد از هر روز بقدر
پنج مثقال زیاده نمایند تا به پنج و پنج مثقال رسد و بعد از آن از پنج به شش مثقال دو
سه روز فزوده شده بایر برشته هر روز مقدار پنج مثقال از آن کم کنند تا بدو
مثقال روز اول رسد و بعد از آن باز بدستور اول زمانه نموده بدستور مذکور میل نمایند
تا یکماه تمام شود و غذای شیرین و کباب گوشت بره شور با جلد دو یا طعام سروغند یا
زرد و تخم کرم نیم تخم و جلد میزنا بدو اگر ترتر و سفید و مسه و روغن کوبیده گوشت
مداصفا نمایند و تا معلقن با کرم کرد و سرد دم بکنند و شیرینها خوردند و در نسخ دیگر
بجهت آن از آمدن بورد که سوار دستور قبد است نوشته که بایست و چهار روز بدستور
قبد است نوشته که بایست چهار روز بدستور قبد بنوشند روز اول پانزده مثقال
با عنقوف لوتو بنا دق البرز و نبات سفید ده مثقال یک شربت باید اضافی نموده و
در کم نشاید بایر که ده یک کم نمایند و هر روز پنج مثقال اضافی نمایند تا هر دو پنج مثقال تمام
شده و دو روز بعد پنج مثقال میل نمایند و بعد از دو روز هر روز پنج مثقال کم
کنند تا به یک مثقال رسد و باز اضافی نمایند تا هر دو پنج بدین دستور زیاده و کم نمایند
و غذا اظرف چشت نان یا مملوالت شسته یا پالوده یا طحالیخ در شربت یا
زرد و تخم نیم برشته یا کباب گوشت بره و طوطی شب قه جلد و یا مرغ و یا بره پلاو

در وقت صبح در وقت عصر در وقت شب در وقت خواب
صفت غلک در وقت صبح در وقت عصر در وقت شب در وقت خواب
صفت کف در وقت صبح در وقت عصر در وقت شب در وقت خواب
صفت کافور در وقت صبح در وقت عصر در وقت شب در وقت خواب
صفت سیاه در وقت صبح در وقت عصر در وقت شب در وقت خواب
صفت شکر سرخ در وقت صبح در وقت عصر در وقت شب در وقت خواب
صفت فلفل در وقت صبح در وقت عصر در وقت شب در وقت خواب
صفت کوبیده در وقت صبح در وقت عصر در وقت شب در وقت خواب
صفت طحالیخ در وقت صبح در وقت عصر در وقت شب در وقت خواب
صفت کباب گوشت بره در وقت صبح در وقت عصر در وقت شب در وقت خواب
صفت طوطی شب قه در وقت صبح در وقت عصر در وقت شب در وقت خواب
صفت مرغ و یا بره پلاو در وقت صبح در وقت عصر در وقت شب در وقت خواب

اجزا را در نور مساوی و کدو بیشتر با هم چکند زخم جابجاست از نور سنجید
 مرزا محمد طیب دم الاخوین مازور سن صلا به نعلی باشد جبر هلیله جهاد تقویت
 تقویت معلا ووق رطوبت لسنه از سنجید مرزا محمد طیب به بندگ دلدو بویا رمتفغ شده
 اینست هلیله بیه پوست هلیله زرد آمد مفرصه عود قار بر ریزه لاکو پیدا و پخته و بقدر
 خود در زرد کج بانه هر شب وقت خواب دو عدد لوز افزو بر بند بچند در دقیقه و صلا شمس
 زعفران تخم کاهو مرصه مرغ ترای سزم کو پیدا با سفید تخم کاهو برشته و برود کاهو با ناستان که در دقیقه
 بچسباید بچند رقیق در ضعف معلا که لا رطوبت با پوست پسته کلر رخ عود خام مصطکی اکله مقطر
 نفع با آب سیب نوشند سفوف که الههال طفلان لاد وقت دندان بر آورد معارض میفقد
 نافع است بکند حشاش الایسی کند سعد از هر یک نیم درم کوفته خوب و در شیر مرصه حشر زانند
 بچند الههال و جرتست مازو لوز بر سوسه نار پوست سماق فلفله لوز بکند نیم درم کوفته و پخته بپزند
 تخم سرشته در میان پوست انار فاله کرده کنند و سران لاکو بکند رفته و در روغن استی لکانند
 با سران شمشک بر آورده بخورند اگر در حلق خار را استخوان مانده باشد در پر معلا قی کرده
 باید کرد و اگر مدته باشد هر روز یک درم ضرب کوفته با آب گرم باید داد اگر نموده اند و دیدم غرقه
 کردن بادوش بسر کرده در او انجیر پخته باشد انجیر از جابجاست از اگر سوزن فرورفته باشد بکند
 مقناطیسی لاصلا به نعلی قاطوق شراب انور را بخورند و بعد زخم ساعت جلاب ساهل
 بنوشند پردن اگر بچند دفع غشی جرتست لیب سزیم خوشبورا آب بکشند و بر سر آن آب
 کوشند بدستور به نفع است معجون بجهت بسیار جرتست و مداومت لسنه و امراض عصب
 خورند لوز را

صفت چهارم
 شیره تخم خیار
 و شیره تخم کدو
 و شیره تخم کاهو
 و شیره تخم کافور

بچه بداند است هلیله کابلی هلیله زرد آمد اسطوخودوس عود الصلیب عاوقه کوفته با میوز
 منقر بون ادویه برشند بقدر یک شفا نیم میله تا نید معجون بچند صرح بسیار
 بکند عاوقه قاصلا به نعلی از اول بکند راند بعد آن در لاون کرده با سکه ده شفاک
 خوب باندیسی بعد سرشته شربت دورم آب گرم بنوشند هر گاه که شفاک سفایح لاکو
 و صاف کرده با فلوکی با یا ترنجبین دانند کرده بنوشند چند مرتبه صبح و زایل میفقد البته
 عین در نور طمیران بچند قروه چشم ما میران بجز توتیا کوهان شیخ کوفته تا لسته
 زعفران انزروت پرورده با سز اولاع صلا به نعلی و روز سار زنده کرمها در لوز که در لید
 میله از ارق م صدف است بجهت جرتب و روز ما میران شیاف اخضر بچند بکشد
 و رسمی بندر آب کشیز ببرد و در چشم ما لیلان بسیار نافع است و کترین تجربه عوده
 سفید با قلع صحران شاکت کثیر انزروت افیون کوفته و پخته از هر یک سرور کرده
 با سفید تخم مرغ سرشته با مقراض بهر اندازه که فو لنده مقراض عفه با سفید تخم مرغ یا
 شیر در نیا عرق پدیدیا کلسنجیم کشند و انزروت را هر گاه با سز اولاع پرورده باشد بهر
 سفوف بجهت منع بخار نزلات که بجهت آن از چشم مرزا محمد طیب زاده بود تخم حشاش
 بوداده نبات کچسکا مغز بل تخم کثیر بوداده کو پیده در پنج روز خورده شفا

در ماه شری ۱۲ خرداد و نیم و عشر خود است
 و دانک او دو نخود و نلک کندم و چرن
 زیاده میثه بجهت عشر خود

بچه بداند است هلیله کابلی هلیله زرد آمد اسطوخودوس عود الصلیب عاوقه کوفته با میوز
 منقر بون ادویه برشند بقدر یک شفا نیم میله تا نید معجون بچند صرح بسیار
 بکند عاوقه قاصلا به نعلی از اول بکند راند بعد آن در لاون کرده با سکه ده شفاک
 خوب باندیسی بعد سرشته شربت دورم آب گرم بنوشند هر گاه که شفاک سفایح لاکو
 و صاف کرده با فلوکی با یا ترنجبین دانند کرده بنوشند چند مرتبه صبح و زایل میفقد البته
 عین در نور طمیران بچند قروه چشم ما میران بجز توتیا کوهان شیخ کوفته تا لسته
 زعفران انزروت پرورده با سز اولاع صلا به نعلی و روز سار زنده کرمها در لوز که در لید
 میله از ارق م صدف است بجهت جرتب و روز ما میران شیاف اخضر بچند بکشد
 و رسمی بندر آب کشیز ببرد و در چشم ما لیلان بسیار نافع است و کترین تجربه عوده
 سفید با قلع صحران شاکت کثیر انزروت افیون کوفته و پخته از هر یک سرور کرده
 با سفید تخم مرغ سرشته با مقراض بهر اندازه که فو لنده مقراض عفه با سفید تخم مرغ یا
 شیر در نیا عرق پدیدیا کلسنجیم کشند و انزروت را هر گاه با سز اولاع پرورده باشد بهر
 سفوف بجهت منع بخار نزلات که بجهت آن از چشم مرزا محمد طیب زاده بود تخم حشاش
 بوداده نبات کچسکا مغز بل تخم کثیر بوداده کو پیده در پنج روز خورده شفا

بچه بداند است هلیله کابلی هلیله زرد آمد اسطوخودوس عود الصلیب عاوقه کوفته با میوز
 منقر بون ادویه برشند بقدر یک شفا نیم میله تا نید معجون بچند صرح بسیار
 بکند عاوقه قاصلا به نعلی از اول بکند راند بعد آن در لاون کرده با سکه ده شفاک
 خوب باندیسی بعد سرشته شربت دورم آب گرم بنوشند هر گاه که شفاک سفایح لاکو
 و صاف کرده با فلوکی با یا ترنجبین دانند کرده بنوشند چند مرتبه صبح و زایل میفقد البته
 عین در نور طمیران بچند قروه چشم ما میران بجز توتیا کوهان شیخ کوفته تا لسته
 زعفران انزروت پرورده با سز اولاع صلا به نعلی و روز سار زنده کرمها در لوز که در لید
 میله از ارق م صدف است بجهت جرتب و روز ما میران شیاف اخضر بچند بکشد
 و رسمی بندر آب کشیز ببرد و در چشم ما لیلان بسیار نافع است و کترین تجربه عوده
 سفید با قلع صحران شاکت کثیر انزروت افیون کوفته و پخته از هر یک سرور کرده
 با سفید تخم مرغ سرشته با مقراض بهر اندازه که فو لنده مقراض عفه با سفید تخم مرغ یا
 شیر در نیا عرق پدیدیا کلسنجیم کشند و انزروت را هر گاه با سز اولاع پرورده باشد بهر
 سفوف بجهت منع بخار نزلات که بجهت آن از چشم مرزا محمد طیب زاده بود تخم حشاش
 بوداده نبات کچسکا مغز بل تخم کثیر بوداده کو پیده در پنج روز خورده شفا

موم سفید کوشه را بر وی باند و جل رت نافع بود صفت آن موم
و سفید از هر یک دو درم روغن گل چهار درم موم بر روغن بگذارد و اسفنداج بر آن
ریزد و درهاون بمالد بغایت موم سیاه کوشه فاسد را بخورد و کوشه نو بر وی باند و
نیشی در جراحها را سود مند بود صفت آن مر دار سنک نیم رطل زیت صافی یک
رطل و بی موم صافی ربع رطل زفت قوی بیست درم علك بچند درم علك
و موم و زفت بازیت بگذارد و مر دار سنک بر آن ریزد و درهاون میمالد تا منعقد
شود موم خل کوشه را بر وی باند و رویش خشک کند صفت آن مر دار سنک
دو درم کوفته و بچند با چهل درم سرکه و چهار درم زیت درهاون کند و بسپارند
بمبالغه یا یکسان شود موم داخلون جهت خناری و سلع تا بسیار نافع
و جهت ورمها صفت آن بگردد جالده کیده و بز رنگان و خطی سفید از هر یک
کیده از هر یک جدا جدا در آب بجوشانند یک شبانه درون بعد از آن بگذرد لغا
هر یک و یک رطل نیم از مر دار سنک رطل نیم تا بغایت سخی بازیت بجوشانند
سند رطل تا نرسد یک انفق و لون تغییر یابد بعد از آن بغایت بجوشانند بعد از
آن مر دار سنک و روغن بر سر وی میریزند و اندک اندک با آتش نرم بجوشانند
تا موم منعقد شود موم جهت سوختگی بغایت نیک نافع بود هر اعضا که سوخته گم باشد
نافع بود صفت آن بگردد اسفنداج یعنی سفید با اسب و دم الاخوین چکیده و مر دار
و مر دار سنک از هر یک مساوی بغایت سخی کرده و موم سفید قدری و روغن



مرهم

باید المراهیم موم سفید کوشه را بر وی باند و جل رت نافع بود صفت آن موم
و سفید از هر یک دو درم روغن گل چهار درم موم بر روغن بگذارد و اسفنداج بر آن
ریزد و درهاون بمالد بغایت موم سیاه کوشه فاسد را بخورد و کوشه نو بر وی باند و
نیشی در جراحها را سود مند بود صفت آن مر دار سنک نیم رطل زیت صافی یک
رطل و بی موم صافی ربع رطل زفت قوی بیست درم علك بچند درم علك
و موم و زفت بازیت بگذارد و مر دار سنک بر آن ریزد و درهاون میمالد تا منعقد
شود موم خل کوشه را بر وی باند و رویش خشک کند صفت آن مر دار سنک
دو درم کوفته و بچند با چهل درم سرکه و چهار درم زیت درهاون کند و بسپارند
بمبالغه یا یکسان شود موم داخلون جهت خناری و سلع تا بسیار نافع
و جهت ورمها صفت آن بگردد جالده کیده و بز رنگان و خطی سفید از هر یک
کیده از هر یک جدا جدا در آب بجوشانند یک شبانه درون بعد از آن بگذرد لغا
هر یک و یک رطل نیم از مر دار سنک رطل نیم تا بغایت سخی بازیت بجوشانند
سند رطل تا نرسد یک انفق و لون تغییر یابد بعد از آن بغایت بجوشانند بعد از
آن مر دار سنک و روغن بر سر وی میریزند و اندک اندک با آتش نرم بجوشانند
تا موم منعقد شود موم جهت سوختگی بغایت نیک نافع بود هر اعضا که سوخته گم باشد
نافع بود صفت آن بگردد اسفنداج یعنی سفید با اسب و دم الاخوین چکیده و مر دار
و مر دار سنک از هر یک مساوی بغایت سخی کرده و موم سفید قدری و روغن

کنجد

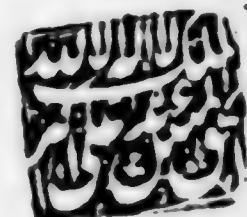
باید المراهیم موم سفید کوشه را بر وی باند و جل رت نافع بود صفت آن موم
و سفید از هر یک دو درم روغن گل چهار درم موم بر روغن بگذارد و اسفنداج بر آن
ریزد و درهاون بمالد بغایت موم سیاه کوشه فاسد را بخورد و کوشه نو بر وی باند و
نیشی در جراحها را سود مند بود صفت آن مر دار سنک نیم رطل زیت صافی یک
رطل و بی موم صافی ربع رطل زفت قوی بیست درم علك بچند درم علك
و موم و زفت بازیت بگذارد و مر دار سنک بر آن ریزد و درهاون میمالد تا منعقد
شود موم خل کوشه را بر وی باند و رویش خشک کند صفت آن مر دار سنک
دو درم کوفته و بچند با چهل درم سرکه و چهار درم زیت درهاون کند و بسپارند
بمبالغه یا یکسان شود موم داخلون جهت خناری و سلع تا بسیار نافع
و جهت ورمها صفت آن بگردد جالده کیده و بز رنگان و خطی سفید از هر یک
کیده از هر یک جدا جدا در آب بجوشانند یک شبانه درون بعد از آن بگذرد لغا
هر یک و یک رطل نیم از مر دار سنک رطل نیم تا بغایت سخی بازیت بجوشانند
سند رطل تا نرسد یک انفق و لون تغییر یابد بعد از آن بغایت بجوشانند بعد از
آن مر دار سنک و روغن بر سر وی میریزند و اندک اندک با آتش نرم بجوشانند
تا موم منعقد شود موم جهت سوختگی بغایت نیک نافع بود هر اعضا که سوخته گم باشد
نافع بود صفت آن بگردد اسفنداج یعنی سفید با اسب و دم الاخوین چکیده و مر دار
و مر دار سنک از هر یک مساوی بغایت سخی کرده و موم سفید قدری و روغن

کنجد و موم با هم بگذارند و درهاون کنند و چند نوبت بآب شیرین بشویند و بعد از آن
داروها سوخته بر آن افشانند و بمبالغه بسپارند و دیگر بار بپوشانند و استعمال کنند
مرهم شناخ جهت بواسیر و شفاف عظیم نافع بود و صفت آن بگردد روغن برفنده
و روغن گل بادام از هر یک دو درم و عصارة الحیة اللیس و کل قریش و کل ارفی
و شادند ششتمه از هر یک سه درم افیون مصری نیم مثقال و چهار درم موم سفید
بچند درم اسفنداج دو درم روغن بگذارد و درهاون کند و بچند بغایت سخی کرده
باروغن بگذارد و درهاون کند و بمالد نیک و درهاون بدن میریزد و سخی
میکنند موم دیگر که از برای زخم شیش و کار از اسهال است و مجرب است و جراحی
زود ملتئم و جان میکند و حاجت بهیج دوی دیگر نیست صفت آن روغن چلیغ و زیت درم موم
دم الاخوین اجزای آن کوبیده باروغن و زرد تخم مرغ نموده استعمال نمایند موم سفید
جهت سوختگی آتش و شفاف بواسیر نافع است و صفت آن سفید با قلع موم کافور از هر یک
دو مثقال روغن گل سرخ یک مثقال و اگر نباشد روغن بادام شیرین موم زرد روغن بگذارد
و سفید با زیت کوبیده اضافه نمایند و استعمال کنند موم زنگار جهت شیاف بواسیر نافع است
صفت آن زنگار دو مثقال از زیت یک مثقال موم زرد و علك اللیثم که بفارسی سق کونید را بچند
که وضع صنوبر است از هر یک بچند مثقال روغن زیتون سی مثقال اجزای با هم بگذارند و بارنگار و زیت
لبشند تا موم شود موم کافور جهت شیاف بواسیر و صفت آن مر دار سنک سفید با قلع
و موم کافور از هر یک بچند مثقال روغن گل سرخ بیست مثقال موم و روغن را بگذارد و او را
در جراحها و اضافات نماید و درهاون کند و بمبالغه بسپارند

باید المراهیم موم سفید کوشه را بر وی باند و جل رت نافع بود صفت آن موم
و سفید از هر یک دو درم روغن گل چهار درم موم بر روغن بگذارد و اسفنداج بر آن
ریزد و درهاون بمالد بغایت موم سیاه کوشه فاسد را بخورد و کوشه نو بر وی باند و
نیشی در جراحها را سود مند بود صفت آن مر دار سنک نیم رطل زیت صافی یک
رطل و بی موم صافی ربع رطل زفت قوی بیست درم علك بچند درم علك
و موم و زفت بازیت بگذارد و مر دار سنک بر آن ریزد و درهاون میمالد تا منعقد
شود موم خل کوشه را بر وی باند و رویش خشک کند صفت آن مر دار سنک
دو درم کوفته و بچند با چهل درم سرکه و چهار درم زیت درهاون کند و بسپارند
بمبالغه یا یکسان شود موم داخلون جهت خناری و سلع تا بسیار نافع
و جهت ورمها صفت آن بگردد جالده کیده و بز رنگان و خطی سفید از هر یک
کیده از هر یک جدا جدا در آب بجوشانند یک شبانه درون بعد از آن بگذرد لغا
هر یک و یک رطل نیم از مر دار سنک رطل نیم تا بغایت سخی بازیت بجوشانند
سند رطل تا نرسد یک انفق و لون تغییر یابد بعد از آن بغایت بجوشانند بعد از
آن مر دار سنک و روغن بر سر وی میریزند و اندک اندک با آتش نرم بجوشانند
تا موم منعقد شود موم جهت سوختگی بغایت نیک نافع بود هر اعضا که سوخته گم باشد
نافع بود صفت آن بگردد اسفنداج یعنی سفید با اسب و دم الاخوین چکیده و مر دار
و مر دار سنک از هر یک مساوی بغایت سخی کرده و موم سفید قدری و روغن

نوع دوم مانند وینی مانند وینی بود لون وی مانند لون اول بود اما بزرگتر
 بود سیم معروف بود بجدید از بهر آنکه لون وی مانند آهن بود و
 بوزن ثقیل تر بود و آن را در زمین عینی و بلاد سوخته یا بند چهارم
 قبری می موجود در معادن قبر سیت و بلون نقره بود و طبیعت الماس
 سر خشک بود بقوت کوبند چون در دهان گیرند دندان بشکنند
 بشکنند و بغایت محرق بود و سیم قابل بود و مدوای کسی که آن خورده
 خورده باشد فی باب کرم و مر و عن کاو و بعد از آن شیر تازه آشامیدن
 و الماس با سر بگرفته بد پشه توان شکست و چون وی را بشکنند بیشتر
 سست سوز باشد و آتش بر وی کار نکند لعل معدن وی در کوه بد خشان
 است و حال که ناکاه در آن نواحی زلزله عظیم پیدا شود و کوه عظیم بافتد
 از آنجا پیدا آید و اگر او را با خود دارند احکام نافذ و خوبهای بد
 ندهند و اگر بر کودک بد بندند که بد خوب باشد خوش خوی گردد
 و لون آن چهر رنگ بود لاجرم معدن وی در کوه بد خشان است
 و نیکوترین آن است که در او نقطه های زرد باشد و خوشترند
 باشد و منفعت وی آنست که بر اسهال و مالینجولیا و درم دجله
 نافع بود لیکن سنگ نوع بود سفید و سبز و سیاه و منفعت وی
 آنست که هر که با خود دارد از صاعقه در امان باشد بلور

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین والصلوات والسلام علی ائمة المرسلین محمد وآل الطیبین
 ان صمد و من بعد من جنس الذی در مغرب زمین از معدن
 از معدن رخسار و طبع وی ساد خشک است و خاصیت وی آنست
 که چون بیاشامند از وی بقدری کسبیدگی جانوران را و سمها کشند
 یابند و باید پیش از آنکه زهر بر وی کار کند بیاشامند از سر که خلاص یابند
 او در خواص آورده اند که اس افعی نظر بر سر هر د قایق اندازد و یابد پیش
 چشم او بداند آب از چشم وی روان شود و چشمش بر آفتاب بر چند
 خشک کرده بیاشامند جذام را نافع بود یا قوت نیکوترین آن سرخ و زرد
 بود و سوس و سودای و خفقان و ضعف در را بغایت مفرح بود و کوبند
 چون بر خونیابینند منع جود دم بکنند و وی بغایت مفرح بود تا جند
 که در دهان نگاه دارند تفریح بخشند و وی سنگ نوع بود یا چهار یکی سرخ
 بود و یکی زرد بود و یکی کبود و یکی بیله و کوبند که سفید نیز هم باشد
 اما آب آتش دارد و هر سنگی که مایل بر سرخ یا زرد یا کبود نماید یا قوت است
 الماس بر بی ماس کوبند و آن چهار نوع است اول هند بود که لون آن
 مائل بود و سبز یکی آن بمقدار باقلای و تخم حیا و کجند بوده باشد



خواص نامها

چون سیم از آن نواحی که در زمین عینی و بلاد سوخته یا بند چهارم
 قبری می موجود در معادن قبر سیت و بلون نقره بود و طبیعت الماس
 سر خشک بود بقوت کوبند چون در دهان گیرند دندان بشکنند
 بشکنند و بغایت محرق بود و سیم قابل بود و مدوای کسی که آن خورده
 خورده باشد فی باب کرم و مر و عن کاو و بعد از آن شیر تازه آشامیدن
 و الماس با سر بگرفته بد پشه توان شکست و چون وی را بشکنند بیشتر
 سست سوز باشد و آتش بر وی کار نکند لعل معدن وی در کوه بد خشان
 است و حال که ناکاه در آن نواحی زلزله عظیم پیدا شود و کوه عظیم بافتد
 از آنجا پیدا آید و اگر او را با خود دارند احکام نافذ و خوبهای بد
 ندهند و اگر بر کودک بد بندند که بد خوب باشد خوش خوی گردد
 و لون آن چهر رنگ بود لاجرم معدن وی در کوه بد خشان است
 و نیکوترین آن است که در او نقطه های زرد باشد و خوشترند
 باشد و منفعت وی آنست که بر اسهال و مالینجولیا و درم دجله
 نافع بود لیکن سنگ نوع بود سفید و سبز و سیاه و منفعت وی
 آنست که هر که با خود دارد از صاعقه در امان باشد بلور

وین نوع دوم

معدن آن در شکر کشمیر است و از آب منجمد است چون خنک سنگ مرمر و اگر
 او را بسایند و با قوت و نمر در آن طلا کنند شفاف شود و هر که او را با خود
 دارد خوابهای شوم بیدار نمیند و هیچ سنگ سبز نیت پیاپی دهد و زنگی
 خوانند و آن دو نوع است که مانی و فرنگی ترش بود و شیرین ترش بی و چنان
 امتحان کنند که وی را بسایند و بر وی آینه کنند و هر گاه کند تا خشک شود و اگر آینه
 رنگ بر او درآید بود و اگر نه شیرین و طبع آن سرد خشک در طبیعت نزدیک بتوتیا
 بود جهت سفید چشم چشم بامر و لرید ناسفته و توتیای هندی از هر یک مساوی
 کنند و کوفته و بنویخته بجزیر مانند سر مد در چشم کشند و وی از جمله سرمهات بود
 و اگر حل کنند کسی که زهر خورده باشد بیاشامد رفع زهر کند و اگر کسی زهر خورده
 باشد و بخورد سسم مهلك بود و اگر بر کز بیدگی عرق مسح کنند در درساکن کند و معدن
 وی در مغرب زمین از معدن زرخیز سنگلیان سنگی است سرخ شپه با قوت
 اما سرخی این خیل تدا است از شدت سرخی میل بسیاری زنده فیروخ معدن وی
 در کوه نیشابور است و بهترین وی که نهند معدن و بر یک آسمانی بود و دارند آن فتح
 و نصرت یابد و چو روغن بادام بر او برسد رنگش تغییر میابد عقوبت سنگ نوع بود سرخ
 و نر در سفید و بهترین سرخ و مانی بود و منفعت و آذنت که با خود دارد
 از شتر دشمن امین کرد و از خواص مانی آذنت که اگر او را بر تنور نان گیرند
 نازها در تنور آید و اگر او را بر چیزی بپوشند و آتش بر او بگذارد بسوزند
 ممت

و اگر طلا یا سنگند باشد او را سحر کنند و به کله ختر طلا در زمین دیگر نشکنند

بسم الله الرحمن الرحيم عقد زینق

عقد السحاب

باب اول در بیان داروها و جوهریات و تعفین و تصعید و تنکس
 و تعطیر و انعقاد و دهنیات و غیر آن الا و ل
 سنگ تراب الهالك و هیچ الفار و معرب سسم الفار که خشک در درجه و آخر
 و آن دو نوع بود نرم و سفید و بکار کسیر یا ن میاید و سسم مهلك است
 نعود بانه غرضش و علاج کسی که سسم الفار خورده باشد مانند کسی است که هر دو سنگ
 خورده باشد سلیمان دار شکنده و لون وی سفید بود و بکار کسیر یا ن
 میاید و کرم محرق در چهارم و سسم قابل است و کفنی علی علاج کسی که در شکنده
 خورده باشد مانند کسی است که تراب الهالك خورده باشد زینق بلغت اهل
 کسیر یا ن سیماب العیان الغیط الزمزم الحی الماء السحاب التور النور و ادق
 الروحانی عنبر الحیوان الطیار المیزاج الحال الدهن الابق الفرار الروح
 الثاقذ الطیاح و طبع او گرم محرق بود و کونید که سرد و تر در دویم و
 و قابض بود و در خان وی رنجها پیدا کند مانند فالج و سر عشه و کرمی و
 عقل را نایل کند و حیتم را تا دیک کند و لون را زرد کند و جستی اندامها پیدا
 کند و بوی دهن و خشکی دماغ و در موضعی که دودی او برود مار و عقرب
 و کزنده گی بگیس سزند و اگر نگیس سزند نیزند و جهت قتل شیش خصوصیتی
 دره و قر دان حیوانات همچنین بکشد و قر دان را بیشتر آری کند خوانند

عمل قه
 از وقت
 چه آویزید
 خنک و تور بدو
 خالی کم
 نند در وقت
 سید یک شغال
 بر روی آن

طریق عقد کردن حیوانات و طریق عقد انواع بسیار است و مایه را بیان کنیم بستان زینق و بیامیزد با نم
وزن آن اسرب یا قلعی و بساید با هم چندان زنج سوخته و با هم چندان خشت
پوخته و بوزن مجموع نمک بریان و هر بر صلابه بساید و آب حمض اسرجی و پیچ
بد آن میریزد آهسته آهسته و میساید تا بغایت سوده کرد پس آن را پس
بر بیان کند با آتش نهم و در شیشه بکشد و دره یاد یکی نو و سر بسته با آتش نهم
بر بیان کند و دیگر بار میساید یکروز هم بجای اسرج و دیگر بر بیان کند با آتش
نهم هفت نوبت چنین کند بعد آن بساید و در شیشه بکشد و دره
کند و تصعید کند سکه نوبت تا سفید کرد مانند دانه مروارید هدا ستم
لقابل الملك نفوذ بالله فرشته و علاج کسی که زینق خورده باشد مانند کسی
ست که سم الفار خورده باشد طلق کوكب الارض و عرق الغرق العروس
و لیبونانی اسطرلاب کوكب و بفران کوكب الارض و او سنگی لعنت بر آتش و آن
دو نوع بود یکی زر و دیگری سفید زنی گوید که آن سده نوع بود بگری و
جبلی و یمانی و یمانی نیکوتر بود و هندی بشکل دی بود الا عمل وی نکند
و چون بر چیزی بمالند آتش بر وی کار کند و شیشه را بیس گوید که وی را
خوردن خطری بود طبیعت وی سرد است در اول خشک است در دوم
قابض بود و خون را بندد و مضر بود و بکار اکیر بیان میاید و اگر
او را حل کنند مانند آب شود و هو الا کیر الا عظم و مصلح وی کثیرا

و بر کوشش و بند و صواب تبار

عالمی

علی بن محمد گوید که حل وی چنان است که در خرقة بنندند با سنگ خوری دجند و
آب نیم گرم اندازند و با هستکی منجفا میچینانند تا حل شود و از خرقة بیرون
آورند بعد از آن آب از وی اضافه کنند در آفتاب رها کنند تا خشک شود
پس درین ظرف نمایند خشک کنند پس درین ظرف نمایند مانند آرد خورد
و اگر او را با موم بیامیزند و بر دهن خفته بزنند هر چه در دل هست بگو
بگوید از سطا طالعیس حکیم گوید که خاصیت طلق است که اگر با آهن
و یا طرقة و یا بهاون و هر چیزی که بآن توان کوفت کوفت نشود مگر حجر الکما
بشکنند و قطعاً ویرا سحق نتوان کرد و سنگی کوچک چند با وی اضافه
کنند و در خرقة خشن یا موی بنندند و در آب چنانند تا خورده شود
کبریت و آن سده نوع بود سرخ و سفید و زرد و سیاه و بکار اکیر بیان
میاید و کبریت احمر از جواهر بود و معدن وی در آن واد است که
موراند و سیلان ۴ برایشان گذشت و آن موران مانند چهار پامان
بهر یکی از سطا طالعیس حکیم گوید که گوگرد سرخ در معدن در شهابها
اگر وحده شود مانند آتش چنانچه روحی بچند فرسنگی توانست
دید و چون از معدن بیرون آورند این خاصیت را ندهد و گوگرد کرم
خشک در چهارم برص را از آن کنند و موضع کزنده کی جانوران دهن دار
پاسیدن یا باب دهان برشند و بر آن موضع زنند بغایت نافع بود مصلح

طریق عقد کردن حیوانات
طریق عقد انواع بسیار است
و مایه را بیان کنیم
بستان زینق و بیامیزد
با نم وزن آن اسرب یا قلعی
و بساید با هم چندان زنج
سوخته و با هم چندان خشت
پوخته و بوزن مجموع نمک
بر بیان و هر بر صلابه
بساید و آب حمض اسرجی و پیچ
بد آن میریزد آهسته آهسته
و میساید تا بغایت سوده
کرد پس آن را پس بر بیان
کند با آتش نهم و در شیشه
بکشد و دره یاد یکی نو
و سر بسته با آتش نهم بر
بیان کند و دیگر بار میساید
یکروز هم بجای اسرج و دیگر
بر بیان کند با آتش نهم
هفت نوبت چنین کند بعد
آن بساید و در شیشه بکشد
و دره کند و تصعید کند
سکه نوبت تا سفید کرد
مانند دانه مروارید هدا
ستم لقابل الملك نفوذ بالله
فرشته و علاج کسی که
زینق خورده باشد مانند
کسی است که سم الفار خورده
باشد طلق کوكب الارض
و عرق الغرق العروس و
لیبونانی اسطرلاب کوكب
و بفران کوكب الارض و او
سنگی لعنت بر آتش و آن
دو نوع بود یکی زر و
دیگری سفید زنی گوید که
آن سده نوع بود بگری و
جبلی و یمانی و یمانی
نیکوتر بود و هندی بشکل
دی بود الا عمل وی نکند
و چون بر چیزی بمالند
آتش بر وی کار کند و
شیشه را بیس گوید که وی
را خوردن خطری بود
طبیعت وی سرد است در
اول خشک است در دوم
قابض بود و خون را
بندد و مضر بود و بکار
اکیر بیان میاید و اگر
او را حل کنند مانند
آب شود و هو الا کیر
الا عظم و مصلح وی
کثیرا

خواص ادویه

خواص ادویه

وی سفید ابویض الخوسات و خسل نخا حمار و عاق سمعا و شجره اللهم و رحل
 نماصه و حیر و هو قلو س و شنگا و کله و اهلیا بسطه یا وطالوما و این
 جله اسم تنجار است و پیار می شدکار و هو جوده نیز گویند و بهترین آن
 آن بود و سماق آن سیاه رنگ بود و پنج آن سفیدی بود و سماق آن سیاه
 بود و طبع وی گرم خشک در اول درجه دویم که چون با من که بر هیچ
 حلا کند زایل کند و سپین را نافع بود و جگر را پاک کند و با من که خواه خوردن
 و خواه شما در دن بر نفس نافع بود و چون با پنبه تر بر خنایز فرزند
 تحلیل باید و می شیار نافع بود و در هم وی سوختگی که تخم تن را و شفاق
 مقدر نافع بود و پنج آن زن بر خود بر کمر دجچه اندازد و در هم صلب را
 که در رحم بود تحلیل دهد بخود بر کمر فتی و در آب نشستن حیض
 براند مصلح وی روغن بنفشه یا کدو و مرغش بن بان اهل دمشق و مصر
 خود تراغ خوانند و پیار می بود درخت زرشک خوانند طبع وی گرم است
 در درجه اول و خشک است در دویم منفعت وی آنست که چون بچو شانند
 و مضغه کنند و هر نوع قلاع که با منند زایل کند بغایت مجرب است و اگر بچو شانند
 با ملاب در چشم کشند رطوبتی که در چشم باشد خشک کند جامع گوید که در مصر در راه
 چشم بدل مامیلان چینه و مامیلان مکی از غیش می کنند اهل جونا الاهی می گویند
 و ممره الغزیر و بر سر عجز نیز گویند و آن سر و کوهی است پیار می تخم و حل خود
 عسلان گرم سو

ابو علی بن سینا
 در فصل اول
 در فصل دوم
 در فصل سوم
 در فصل چهارم
 در فصل پنجم
 در فصل ششم
 در فصل هفتم
 در فصل هشتم
 در فصل نهم
 در فصل دهم

ماء اللطیف است و آب گوشت سره و جوش و گوشتند و حوالی افضل است و صفت و غیثات بغایت

مناسب است و آن را یعنی آب گوشت را بقرع و اینش نیز مثل عرقها تمام است
 طبع آن گرم خشک و در تمام بدن آن سیاه رنگ بود و فرجه و بهترین وی بر زرد
 بود و منفعت وی آنست که اگر بارو غش کج بود بر طارند و در ظرف آهن کشند تا سیاه
 شود و بدینند و بگویند و بیزند و بر آنکه نافع بود و در کوش بچکاند که
 بر طرف میکند اگر سرد درم سفوف سازند مجموع که مها را بکشد و در نیمه روز
 نیز و در آید و اگر لبانید با غسل بسپارند لعق هیچ کس و حیض را براند
 و بچه زنده را بکشد و بچه مرده را پس در آن آورده مصلح وی عود الوج یا خولجان
 یا حاما و بدل آن جوهر سرد است و در رچی اینوس اسوس و قطار یوس است
 گویند سیاه و مصلح و درخت آن در سخت عتاب مانند و هر دو نوع چون
 باب اندازند فرود و بهترین آن سیاه است و طبع آن گرم خشک است در درجه
 دویم و حل کند آب و کحل سازند سفیدی چشم و شب گوئی را نفع کند و اگر سیاه باشد
 سنگ کرد و مثلاً نیز براند و اگر نشار آن را سحق کنند بغایت و بر شهای رشت
 رشت انسانند خشک کنند و اگر نشار آن سحق کنند بغایت و بر خرم که در چشم
 پیدا شود مثل زخم شمشیر و کار بود بکار براند هیچ چیز بهتر از نشار وی نبود مصلح
 وی صمغ عربی یا شاهسفرم بدن و عما چوب کنار است ابر کا گیا ابر کا گیا نیز گویند و
 آن نسج عنکبوت بود که چون بزنجب بر جراحت نهند خون را بندد و باز دارد و مراها
 نکند که آن جراحت ورم کند و اگر نقره بدان مالند جلای تمام دهد ابل قاطله صفات
 بود فی را باز دارد این الفار انا عس است و شمس و شمسون و ریجان داود

مناسب است و آن را یعنی آب گوشت را بقرع و اینش نیز مثل عرقها تمام است
 طبع آن گرم خشک و در تمام بدن آن سیاه رنگ بود و فرجه و بهترین وی بر زرد
 بود و منفعت وی آنست که اگر بارو غش کج بود بر طارند و در ظرف آهن کشند تا سیاه
 شود و بدینند و بگویند و بیزند و بر آنکه نافع بود و در کوش بچکاند که
 بر طرف میکند اگر سرد درم سفوف سازند مجموع که مها را بکشد و در نیمه روز
 نیز و در آید و اگر لبانید با غسل بسپارند لعق هیچ کس و حیض را براند
 و بچه زنده را بکشد و بچه مرده را پس در آن آورده مصلح وی عود الوج یا خولجان
 یا حاما و بدل آن جوهر سرد است و در رچی اینوس اسوس و قطار یوس است
 گویند سیاه و مصلح و درخت آن در سخت عتاب مانند و هر دو نوع چون
 باب اندازند فرود و بهترین آن سیاه است و طبع آن گرم خشک است در درجه
 دویم و حل کند آب و کحل سازند سفیدی چشم و شب گوئی را نفع کند و اگر سیاه باشد
 سنگ کرد و مثلاً نیز براند و اگر نشار آن را سحق کنند بغایت و بر شهای رشت
 رشت انسانند خشک کنند و اگر نشار آن سحق کنند بغایت و بر خرم که در چشم
 پیدا شود مثل زخم شمشیر و کار بود بکار براند هیچ چیز بهتر از نشار وی نبود مصلح
 وی صمغ عربی یا شاهسفرم بدن و عما چوب کنار است ابر کا گیا ابر کا گیا نیز گویند و
 آن نسج عنکبوت بود که چون بزنجب بر جراحت نهند خون را بندد و باز دارد و مراها
 نکند که آن جراحت ورم کند و اگر نقره بدان مالند جلای تمام دهد ابل قاطله صفات
 بود فی را باز دارد این الفار انا عس است و شمس و شمسون و ریجان داود

در آخر اول سرد و در رطوبت و بیوست معتدل و جبهه غلیبه صفا و غلیان خون
 و اسهال صغری و قوی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع و مضر اسهال دموی و شش
 و رت شیرین او در افعال قویتر از سبب شیرینی است و شربت سبب جبهه سموم و دبا
 و تفریح قلب بسیار مؤثر و مرطوبی او در جمیع افعال بهتر است از هر مورد او
 و عرق سبب بنوعی که مذکور میشود جهت تفریح و تقویت مزاج و معده پدید
 صفت آن سبب مقشر سرد رطل قر نفل ده ^{درم} مثقال زعفران ^{درم} سی مثقال نعناع
^{درم} سه مثقال تراش زعفران ^{درم} نیم عبا الورد و یقطر بالقرع و الالبیق و یشراب
 بوقت الحاجة بقله ما یحتاج الیه ^{درم} آبی اسم فارسی سفرجل است و تبرکی
 حیوانانند شیرین او در برودت قریب الاعتدال است و در آخر الخمر اول تر و ملایم
 و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح و مسرر افزای روح حیوانی و نفسا و طلا
 او که کم استعمال نمایند جبهه رفع تبخ اطراف و سوء القیمه مجربست و ترش او
 در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قویتر از شیرین و جرم
 هر دو قابض و اکتار او مهمل بعضی خصوصاً صابعد از غذا و حابس طبع حار المزاج
 در جالی معده و بوییدن اقسام او مفرح و مقوی قوتهای روحانی و
 نفسانی و خورده آن و جبهه تفریح و رفع و سواس و کسالت و خفقان و حفظ
 چنین از اسقاط و برانگیختن اشتها و ضعف مکر معده و غم آن و جبهه برقان
 و دل در غم

و در سردی مزمن و نزکات وضع صعود بخارات بدماغ و دل و انصباب مواد و رفع
 خواهش کل خوردن و امثال آن و اسهال و تشنگی و التهاب و رفع مستی و حرقة البول
 و عشیان و قوی و در دم معله که از ریختن مواد محترقه باشد و از الیه بدوی عرق
 نافع و آب او جبهه رفع نفث الدم مفید و جرح او مسدود و در مضرتها قویتر از آب
 و مصلحتی مرطوبی در اوست با غسل و قطور آب او در احلیل و رفع جبهه حرقة البول
 و جراحات مجاری بول بغایت مفید و بریان کرده او در آتش بقله بیک رنگش تیره
 شود جبهه قطع اسهال مزمن مجرب خصوصاً چون خوف او را خالی کرده جو ز بو بار
 ریزه کرده در آن جای داده بخته باشند و مضر احتسای ضعیف و مخش قصبه
 ریه و صورت رسته و سرد و قوی خصوصاً جرم غیر حرطی او و مصلحتی غسل و اینسو
 و قدر شربتش از آب او در تدوی تا سپی در هم است و رت به ترش در آخر
 اول سرد و خشک و قابض و قاطع قوی و اسهال حراری و مانع صعود بخارات
 و مسکن تشنگی و حراره و در معده و امعانی که خلط موجود باشد مهمل بعضی
 و مضر صاحب سعال است و رت به شیرین قریب الاعتدال و بیوست در
 او غالب و قبض او کمتر از قسم ترش و در جمیع افعال مثل آن و در احتسای ضعیف
 اسبب از پوست و در شربت هر یک از آن تا نسبت در هم است و شکر و
 تازه به معتدل و با قوت قابض و مسکن در سردی و غلیان حرارت و مقوی دماغ و

جبهه قطع اسهال مزمن
 جبهه قطع اسهال مزمن

و مرتبای او جبهه تقویة احتشاش و سینه و دل و حفقان حار و منع صعود بخارات
 مؤثر و ضار جرم به و شکوفه او بدستور و برکش بجهت حبس نزلات ^{بواسطه}
 از انضباب با اعضا و او را م حار و چشم و سایر اعضا و تصید برك او جبهه تجفیف
 رخها نافع است و پرزی که بروی به میباشند که رغبت و حمل میکنند بسیار
 قابض و بغایت مفرح خلق و صوت است و در و ریش جبهه ترف الدم جراحات
 مفید و خاکستر شاخهای نازک درخت به و بر که های تازه روینده او در هر
 احوال بهتر از توپیا و جبهه سلاق و حکم و سبل و دمعه و جرب نافع است و روغن به
 که آب مطبوخ مهری او را با نصف او روغن زیتون جو شایند باشد تا روغن
 خالص باقی بماند سر دوتر قابض جبهه جرب رطب و سوسه سر و غله و قروح دهان
 و دوار و طین و ماندگی و حرقة رحم و بول و منع ادرار عرق مفید و آشامیدن
 او جبهه نفت الدم و صداع حاره و ورم جگر و اسهال مزمن و زجر و قرچه
 امعا و رفع سم ذرا بیج و دود جنب الصنوبر نافع و حقیقه او نیز همین اثر
 دارد و روغنی که از شکوفه به بطریق روغن کل سر به ترتیب دهند در افعال
 ضعیفتر است و بهد آن زدودم سر دوتر و بانکه قوت قابض و لعاب او جبهه
 خشونت حلقوم و حلق و سر فحار و یا سبه و تسکین حراره معله و تبها و
 سوزن ربان و درهان و پیوسته آن و طرای او جبهه سوختن آتش و رفع مزاج
 حراره افکار

حراره آفتاب بغایت نافع و مضغ دانته او جبهه رفع کندی دندان مفید و مغز
 دانته او به مهبی محروین و موافق اعضای تنفس و جبهه سل و قرحه امعا و بهما
 سعال و گرفتگی آواز نافع قدر قدر شربش دو مثقال و از لعاب او تاده مثقال
 و مضغ و مرخی معله و مصلی در محروین شکر و در مبرودین راز یا نر و بدلتش
 بزرفطونانا نام اسم فارسیست و بجزی رمان کوبند و اتسام میباشند شیرین
 پدانه که امیلیسی نامند لطیفتر از سایر و سرد با اعتدال و در اول تر و با قوت قابض و قلیل
 غذا و مولد خلط صالح و نفاخ و ازین جبهه باعث نفوذ محرو و نیست و مدر بول و
 مفتح و جالی و ملیح طبع و مورت تشنگ و خور دن او بعد از طعام سبب اغذ
 و جبهه نصفه روح کبدی و تقویت جگر و استسقاء لحي و رتی و سوء الفقیه و یزقان
 و سپرنه و حفقان و الم سینه و سر فحار و صاف کردن آواز و فر به کردن بدن
 و نفوذ فرمودن غذا و دفع جرب و حکم و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و اکثار
 او مفید غذا و مرخی معله و مصلی انار ترش و در بارد المراه و بیچسل پرورده است
 و ربه انار شیرین در افعال قویتر از آب او و مرخی معله و مصلی و چون
 سر انار شیرین را سوزان کرده بد فعا بقدریکه کجایش داشته باشد روغن بادام
 شیرین در و ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کنند و بجای
 رسد که دیگر جذب نتوان نتوان کرد میکند جبهه در سینه و سر فحار از مجربات است

و بدستور آشامیدن آب او با شکر و گلاب نشاسته و صغیر عربی و روغن بادام که نیم گرم
 باشد همین اثر دارد و انار ترش و شیرین که بجر ب مزه و بغارسی میخوش گویند سردی و تری مایل
 با اعتدال است و انار ترش در دو دم سرد خشک و قابض و مدبر بول و مسکن حراره معده و
 غلبه خون و مانع سیلاب مواد معده و جهت دفع خمار و قوی و خفقان حار و منع صعود بخار
 غذا و دفع دخانیات آن نافع و انار و موهن قرصه امعا و سیخ و مضر مبرود و مضغ
 جاذبه جگر و قوت باده و مصلحت انار شیرین و زنجبیل بروده و امثال او و آب انارین که پسته
 افشوده باشد از نیم رطل تا یک رطل و بست متقال خام مسهل صغیر و مقوی معده و جهت تهیای
 صفراوی و یرقان و حکم نافع و ضاد مطبوخ مهری او با پوست و تخم جهت جرب و حکم صفراوی
 مجرب و طلای مطبوخ او در شراب جهت تحلیل اورام سجدیل است و مضغ آب او جهت
 قروح خبیثه و دها و قلاع و اکتی الش جهت ناخن و سیل نافع و ضاد عصاره او که در بلع غلیظ شده
 باشد با قدری عسل جهت قروح خبیثه و قرحه بینی و کوشه ریازخها و دره و کوشه میفید است
 و سوزق او قابض و جهت دفع خواهش کل خون بدن و امثال او و زنان حامله مؤثر است
 و رب انار ترش در افعال قویتر از آب او است و چون آب انارین را در ظرف مسی
 بقولم آورند جهت سلاق و جرب و تقویت با مره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع و چون جوف
 او را خالی کرده روغن گل سرخ در او ریخته با آتش نرم گذاشته در کوشه چکانند جهت
 در دادن بغایت مؤثر است و پوست انار بغایت قابض و بارد و مجفف است و سفوف

پرسه

او با عصفه

وجه انار

او با عصفه مسهل بجز اخلاط سوخته و جهت دفع آتشک بغایت مفید و جلوس در
 آب او طبع او جهت دفع سیلان خون و خروج مقعد و ضاد او با عسل جهت
 دفع آثار آبله و طلای سوخته او با عسل بر سینه و معده جهت منع نزف الدم و قوی
 الدم و نفث الدم و حقه باب او که با برنج و جو مقشر بوداده جو شاییده باشد
 جهت دفع اسهال و سیخ و مضغ آب طبع او جهت تقویت لثه و آشامیدن او جهت
 سلس البول و سستی مقعد بان جهت دفع و قطع خون بواسیر و اعراض مقعد
 و آشامیدن سائیده او بقدر یکدرهم باب کرم جهت دفع کرم معده سجدیل است
 و طبع پنج انارین درین باب از مجربات است و جهت نزله حراره و در دندان
 مضغ او سجدیل است و چون پوست انار ترش را با مار و بالسویتر ساینده
 و در سر که جو شاییده تا مهر شود و منعقد گردد و بقدر نفل جهت ترتیب
 داده پانزده عدد و ز یاد از آن جهت دفع اسهال حرضی و سیخ مخوف و قرحه
 امعا و مقعد مجرب است و رب انارین در دو دم سرد و در اول خشک و
 قابض و جهت التهاب و تشنگی مفرط و بیتهای تند و قوی و خمار و دفع
 فساد خواهش حوامل و فساد نک رخسار و دفع غم نافع و انار در آن
 قابض تر از رب هر یک است و در افعال قویتر و گویند ترش او
 با موین بالسویتر و خمس او زیره که مانی جهت دفع قوی و تقویت معده

وجه معده

وجه اسهال



مجر تبست و مفرج و سرفه و مصلح موی و کوی دکان و بدلتی سما
 است و کل انار در افعال مثل کلنار فارسی است و جبهه قطع
 خون بن دندان و التیام جراحات و فتق و قلاع و ضداد او
 با برک در زبر فم معده جبهه تی مفرط و عصارة او با کلاب
 جهت منع ریختن مواد بچشم و رفع و رام او و باب باز تنگ
 جهت قرحه و احلیل و باب جهت ابتدای داحس و خراش
 پاکه از موز و کفش سته باشد و با سر که جهت باد سرنج
 نافع و عصارة پوست و پیله او قائم مقام کل او است
 و خوردن هفت عدد از آن که هنوز باز نشده باشد
 بنهی که دست کرمه کلها را ناستا بلع کنند جهت قطع
 خون و برون دمل و رمدا تا یکسال آرزوده است
 و دانه های زردی که در اقیاع انار میباشند شبیه به ذره
 و در افعال مثل تخم کل است

کریدن مار و عقرب مصلح وی بلعند اخیون رگس الاغی خوانند و شرب نبات است
 مثابه بر رگس الاغی و پنج آن از انگشت باریک تر و سبک سیاه بود و اگر با شرب
 بیاشامد کزندگی مجموع جانوران نافع بود و اگر پیش از کزیدن بیاشامد و میل
 نکنند پنج و شرب نیز این خاصیت دارد اشتقاق مصری شفاقل و شفاقل و خشفیل
 پیارسی کن البر کونید بهترین و می برکت نازدی سنگین طبع وی کرم است در سیم
 و خشک است در دویم و اگر زن حامله بخورد بار کین دو بچه بیندازد مصلح وی
 غسل امشان حرص کونید و ماسول بن کونید و بهترین آن بار قلیت سبز نازک
 و بارق موضع است بن کونید و کرم است در دویم و محرق مفتح سودا بود و
 زیادتی کوشه یکدم از وی حیض براند و پنج درم از وی بچه مرده و منزده
 بیندازد و درم از وی ستم قائل است مصلح وی غسل با کلنگین اصل العصب
 پیارسی فی خوانند اگر خاکستر آن را با هم چندان بسر شند و بر سر زنند موی را
 قوت و بر ویاند امج پیارسی امده کونید بهترین آن سیاه بود سداست در دویم
 و خشک است در دویم جهت بواسیر سودا و بلغم و بغایت مقوی دل و حفظ
 دهن کند و مقوی همد اعضا بود و موز سیاه کند مصلح وی غسل و بدل آن
 ستر امده از روت پیارسی سنا کله کونید بهترین سفید بن زردی مانگ طبع
 آن کرم است در دویم و خشک است در اول مه سهیل بلغم و اصغر او اگر
 با سفید و تخم مرغ با شیر سخن سخن کنند و در چشم کشند در چشم نافع بود و مفتح

کریدن مار و عقرب مصلح وی بلعند اخیون رگس الاغی خوانند و شرب نبات است
 مثابه بر رگس الاغی و پنج آن از انگشت باریک تر و سبک سیاه بود و اگر با شرب
 بیاشامد کزندگی مجموع جانوران نافع بود و اگر پیش از کزیدن بیاشامد و میل
 نکنند پنج و شرب نیز این خاصیت دارد اشتقاق مصری شفاقل و شفاقل و خشفیل
 پیارسی کن البر کونید بهترین و می برکت نازدی سنگین طبع وی کرم است در سیم
 و خشک است در دویم و اگر زن حامله بخورد بار کین دو بچه بیندازد مصلح وی
 غسل امشان حرص کونید و ماسول بن کونید و بهترین آن بار قلیت سبز نازک
 و بارق موضع است بن کونید و کرم است در دویم و محرق مفتح سودا بود و
 زیادتی کوشه یکدم از وی حیض براند و پنج درم از وی بچه مرده و منزده
 بیندازد و درم از وی ستم قائل است مصلح وی غسل با کلنگین اصل العصب
 پیارسی فی خوانند اگر خاکستر آن را با هم چندان بسر شند و بر سر زنند موی را
 قوت و بر ویاند امج پیارسی امده کونید بهترین آن سیاه بود سداست در دویم
 و خشک است در دویم جهت بواسیر سودا و بلغم و بغایت مقوی دل و حفظ
 دهن کند و مقوی همد اعضا بود و موز سیاه کند مصلح وی غسل و بدل آن
 ستر امده از روت پیارسی سنا کله کونید بهترین سفید بن زردی مانگ طبع
 آن کرم است در دویم و خشک است در اول مه سهیل بلغم و اصغر او اگر
 با سفید و تخم مرغ با شیر سخن سخن کنند و در چشم کشند در چشم نافع بود و مفتح

وین مها شود و اکس سحر کنند با قدری انظر وین وین مهرا کیم که در کس درن با
 مثل خنانه سیر طلا که کند تحلیل باید و اکس فیلده بعسل بیالایند و بانز روت سوده
 بگذارند و در کوش کدریم آید و ریشش بود بهرند بعد از چند روزی صحت یابد
 و ای بجز بست مصلح وی صغ عمر بن عرس و سوس پیاری را سوک کنید اکس اندرون
 وین بکسین پاک کنند و خشک کنند سوده مند بود جهت کز نده کی جلوه مان زهر دار
 و اگر نمک سوده خشک کنند دو متقال از آن دفع باد سموم میکند و اکس خون وی را بر
 نقرس و خناریس مانند نافع بود و اگر در طعانی که زهر باشد این عرس و سوس بکند فریاد
 بر آید و موهایش دراز شود اش سکر فطرس گویند و اسمار پیاری
 موها کزیند بهترین وی خس وانی بود و تارة طبیعت وی سرد است در اول و خشک
 در دوم شکم را بدیند و عرق و خون که از جلد اعضا رود باز دانه و چون بر
 سوختگی آتش باشند بغایت مفید بود و ورم جگر را نافع تا بود و تخم وی
 سوز را نافع بود و کسیده کی عقرب را نافع بود و بوییدن مرده سوده مند بود
 جهت بخار کرم و تر و اکس عصاره وین در چشم کشند قوت دهد و آب
 رفتی از چشم باز دارد و مو را بر و یا ند خاصه روغن وی قوت موی بدهد
 و لونه آن سیاه کز داند بدل آن و ساق نوست مصلح و بفضله تازه اکلیل الملک
 کبابه قیصر خوانند پیاری اکلیل الملک خوانند بهترین وی آنست که تازه و سسیده
 باشد و برنگ زردی بود که سفید مایل چون بکافند داند زرد بود طبع آن گرم

خشک در اول عصاره

خشک در اول عصاره و بی رچون تر باشد با سنج بیامیزند و در کوش چکانند در
 کوش ساکن کند مصلح وی عسل بدل وی و قرا سیون بوزن آن لبان ذکر یا و
 آن با بویج و نیم وزن و ورق انجیر اشق استخواند و کلباخی کزین گویند و آن لذاق الذها
 جمع نباتی است که بزبان سیر زنی آن را ابدان گویند طبع آن گرم است در آخر در
 دویم و خشک است در اول و بهترین وی سفید داند و در شت منفعت آن سنگ
 کسیده را برین اند و خناریس را بغایت سوده دهد و کرم را بکشد اما باماء الشعر
 خلط کند مصلح آن زوقا بدل آن خر بوق سفید از مر درخت نیل است وین کرم خشک
 بد چه چهارم در دران و مفاصل و لقوه و فالج و سوزن سوده دارد و بادها را
 و بچیدن شکم مرده سوده دهد و باد و بچه مرده را در شکم بیرون آورد و کرم معده
 بکشد و اگر بهر داء الشعب و کلاک طلا کنند سوده دهد اب دهان انسان چون
 ناشتاب باشد سم است بهر حشرات ارض که باشد بر او اندازد سم است بکشد
 بذر انجس پیاری تخم کاهو طبع آن سرد خشک و مخدر و هوم بود و شهوت جاع
 ساکن کند و کسی که احلام بسیار واقع شود چون بیاشامند نافع بود و قطع تقطیر
 موی کند و خشک کز داند مصلح وی مصطکی بندر انج و آن سدرنج بود سیاه
 سرخ و سفید بهترین سفید بود سس خشک در آخر در جبهه سیم و خشک است
 در دویم و مغز است خوردن آن ضیق الشمس و جنون آورد و علاج وجب
 فی است بآب کرم و اگر بر نقرس مالند نافع بود باندرا لکن نب پیاری تخم کرم کزیند

بسیار از اینها در کتابهاست
 و در کوش چکانند در
 کوش ساکن کند مصلح وی
 آن با بویج و نیم وزن
 جمع نباتی است که بزبان
 دویم و خشک است در اول
 کسیده را برین اند و خناریس
 خلط کند مصلح آن زوقا بدل
 بد چه چهارم در دران و مفاصل
 و بچیدن شکم مرده سوده
 بکشد و اگر بهر داء الشعب
 ناشتاب باشد سم است بهر
 بذر انجس پیاری تخم کاهو
 ساکن کند و کسی که احلام
 موی کند و خشک کز داند
 سس و سفید بهترین سفید
 در دویم و مغز است خوردن
 فی است بآب کرم و اگر بر
 بسیار از اینها در کتابهاست
 و در کوش چکانند در
 کوش ساکن کند مصلح وی
 آن با بویج و نیم وزن
 جمع نباتی است که بزبان
 دویم و خشک است در اول
 کسیده را برین اند و خناریس
 خلط کند مصلح آن زوقا بدل
 بد چه چهارم در دران و مفاصل
 و بچیدن شکم مرده سوده
 بکشد و اگر بهر داء الشعب
 ناشتاب باشد سم است بهر
 بذر انجس پیاری تخم کاهو
 ساکن کند و کسی که احلام
 موی کند و خشک کز داند
 سس و سفید بهترین سفید
 در دویم و مغز است خوردن
 فی است بآب کرم و اگر بر

غلطی در امری و بیگانه شدن
 با آنکه در وقت خلط
 در وقت خلط و بیگانه شدن
 با آنکه در وقت خلط
 در وقت خلط و بیگانه شدن
 با آنکه در وقت خلط

و بشیر است و حکم گویند بهترش تازه و فربه و طبع آن گرم خشک است و اگر بخورد منع
 مسی مثل آب بکند و در دست شونند و مینی زیاد کند و مصلح آن اسل است بصل
 بیاری بیاز سر کنیدی انفعی و سکت دیوانه نافع بود و چشم را قوی کند و بلغم را بربرد
 و معده را پاک کند و اگر بیاز خام را با گوشت بخورند شهوت را میفزاید و اگر ده رقی
 کند و باد را سود دانه و آب او را بر چشم کشند شب کوری را برید و بلغم بیاری
 بلغم حوانات دست در درجه اول ملین بسیار بودید و او دماغ را قوت
 و خواب خوش آورد و معده را قوی کند و درد سر را ببرد و چشم را روشن کند و
 آب او را با سر که خوردن صفرا بر پیشانی او تب را ببرد و اگر او را بگویند با کلاب
 تر کنند در چشم طلا کنند اما س را برید و درد را ببرد و روغن او در دراز
 س و چشم میرد و درد س را ببرد و دماغ را با صلاح او بعد بعلاج جمال پیشکل
 شتر بر تایل بندند و بخورند تا کنند قطع کند و محلل خنار زیر و رها بود خون را
 بپندد بلا و سرا فقر یا خوند و ثمر الهلاد خوانند بهترین وی سیاه و فربه بود
 و چون بشکنند بسیار سسل بود و طبع وی گرم خشک در چهارم وجهت کسی که
 بلغم را طوبیت بر وی غلبه کرده باشد و استرخای عصب و نسیان و فالج و لقوه
 بغایت نافع بود و حافظه را قوه دهد و ذهن را بیدار کند و از جمله سموم
 سوزاند و بخت خون بود و خلط را بخون و سر سام باز دارد و قطع کند و در مثال
 این همی فعل کند ستر بود و گاه باشد که بکشد و اگر با معر که در کان بخورد نفع است

از کسی که سرد است و در وقت خلط
 غلبه است و در وقت خلط
 از کسی که سرد است و در وقت خلط
 غلبه است و در وقت خلط

در وقت خلط و بیگانه شدن
 با آنکه در وقت خلط
 در وقت خلط و بیگانه شدن
 با آنکه در وقت خلط
 در وقت خلط و بیگانه شدن
 با آنکه در وقت خلط

نرساند و اگر شکم نیز اضافه کنند بهتر باشد و مدوی کسی که کباب و خورده باشد
 بر روغن کاه و رو آب و روغن بادام و لعاب بپزند که کند و در آب بر نشاند و غسل
 وی متعل بود در معاجین و غسل وی چنانکه اندک انبری را سحر کند و بلاد
 در میان انبر کینند و غسل از وی بیرون آید بعد از آن با روغن کاه و جوشانید
 بیامینند و روغن جوز در معاجین کنند بدل وی بیخ و زرن وی معنی فندق و دانه
 نیم وزن روغن بلسم و شش یک آن نقط سفید با لور و آن در جواهر نامه
 گذاشت با بونج مشهور در میان خلق با بوند است گرم خشک است و مفصل را نافع
 بود برهن سرخ و در جلد مقرحات است نوت فر صا خوانند
 بیاری نوت خوندن قایم مقام اخیر بود و معده را بد بود و خون فاسد از وی متولد
 شود و گرم است در اول و سرد است در دوم و بطبع و روغن کینند در دندان ساکن
 کند شکار جهت درد دندان و کس آن بکشد شوم بیاری سپهر گویند گرم خشک و در
 چهارم و گویند که در سیم محلل نفع بود و جهت کینه گی جانوران و سکت دیوانه نافع
 بود مصلح وی بلغم و غلبه خلیه جواشی بیاری جاحومی گویند گرم است
 در سیم و خشک است در دوم دندان گرم خورده نه نند در در ساکن کند و صلا
 وسیع سود مند بود و در چشم کشند جلا دهد و بر روشن کنی داند و چون بصل بکند
 وزن بخورد بر کس در حیض براند و پیر بکشد و بپزند که کند گی جانوران را نافع
 بود و مصلح وی مر بای چون بود و بدل وی سیکنج جردان فار است

در وقت خلط و بیگانه شدن
 با آنکه در وقت خلط
 در وقت خلط و بیگانه شدن
 با آنکه در وقت خلط
 در وقت خلط و بیگانه شدن
 با آنکه در وقت خلط

بسیار بی مویش خوانند چون بسکافند و بر سر بیدگی عقرب نهند در ساسان کس دراز
 یک نذر و با سبک بار
 بیگونی در هفت روز یعنی از اول تا هفتم در در یک سینه
 نمایند چون از این روز در میان درین روز یک سینه
 باشند و بر سر بیدگی عقرب نهند در ساسان کس دراز
 کفیکر در در میان درین روز یک سینه
 جعل آن بی نده ایست

و گویند بر یان کس ده بر نایل و خناری چون بسکافند و صا طلا کند بپوشد و در آن نافع
 بود و اگر شکافند بر موضعی که نماز را یا خوب رفت باشد طلا کند پیر و ن آورد
 جعه دیویون فولیون خوانند کسینی کونین خوانند و بهترین آن صغیر شامی تاز
 سفید و کس م بود جراحیهای تازه نافع بود و خشک آن نافع بود جهت ریشهای بد
 و حوض پراند و کس نده کی عقرب و جانوزل را نافع بود مصلح وی حماما چون جندم
 کونگدم و جرح الحار گویند و بیش از آن کل کندم گویند گرم است منی را بیفزاید و
 باه را بر آن کند و در فرهای او مادم و قطع ترند دم بکند و منع از روی کل خوردن بکند
 و قولس گویند که در روی قوت مبر و طغی بود اندک مویز بود و اگر یک جویز
 درست بزرگ از وی سوراخ کند داند و بیاوریند بر حقوی کسی که شهوت
 مطع منقطع شده باشد از عطش نذ آنکه طبعی و شهوت باز آید و مجلنار
 معتدل الحار جد و ار بهندی و بنر بی و آن بیست مانند بسعد هندی اما
 بوزن ثقیل تر و صلبتر از وی و بهترین وی آنست که چون بسایند رنگش
 بنفشی باشد و آن هندیست اما آنچه خطا است بر رک و بر و بر باشد و
 اکثرش بنفشی بود و آنچه هندی است بسیار کس آید لذت کس که طاعون کرمه
 بامعده بس که بماند و بر سر آن مضمض کند و خلاص یابد بجز نبت و بجهت قوه
 دل و خناری و مویز او را مبلغ و صغیر و در مویز و سودای و در روزان

و در جگر و بیلور
 و در زین

و در زمین هند کوهیست که آنرا قراجل میخوانند کوهی عظیم است و در این طرف کوه
 اهل هند میباشند و آن طرف کوه میگویند که از حساب خطا است این پنج آنجا رود
 و از آن سوی از بهر آن مینامند که زهر است که از آن بندگی نریس میخوانند و این
 پنج پا زهر است هر دو در یک موضع میرود و چون این پنج بملوی وی میسوزد
 قوت زهر آن نریس باطل میشود و اهل آن موضع از آن نریس میخوانند زهر
 میندارد و اگر آن نریس در جای دیگر رود که مجا و این پنج جلد و ار است
 بنماید کشته است و نریس را بر بی پیش مینامند بدترین مجموع زهرها
 تا بحدت یک تریاق فاروق با سمیت آن با و مقاومت نمیتواند کرد و در
 شهر ملتان شخصی مقدار نیم مثقال بخورد فی الحال لهای وی آماسیدن رفت
 و چشتر از جای برخواست و بخورد شد مقدار نیم مثقال جلد و ار صلا که کرد
 و با یک کاسه شیر بوی دادند بعد از یک ساعت فی کردن آغاز کرد با کوه
 رنگها چنانچه حاضران از بوی آن مصرع میشدند بار پنجو افتاد دیگر
 مرتبه نیم مثقال جلد و ار صلا که کردند بشراب انگوری بوی دادند با
 فی کردن آغاز کرد بسیار فی کرد بعد از آن خواب بروی غلبه کرد چون
 در خواب رفت عرق بسیار کرد چون پیدار شد غذا طلب کرد و از
 آن زهر قائل خلاص یافت باذن الله تعالی و خواص این دارو بسیار است

اولی پادشاه پیش است که ذکر کرده شد و دیگر از اعمال سجستان که از زمین کرم سیر است مال قابل میا
 شخص ماب یکرید مقدار نیم شغال جد و بسیارند و بخوردوی دادند از هر آن ما خلاصی
 یافت بفرمان خدا تعالی و عقب و هرگز نند و هر مقدار در دوا نیک با شرب بد همد نافع باشد
 و در مفر دات این بطار و منجاع آورده و این جز از زمین کرم تر باقی سم و افای و مجموع در دها
 بنشاند اگر بر ظاهر اعضا باشد بکرم یا به کلاب یا باب طلا کند در دینشاند و اگر بر باطن باشد
 مقدار در دوا نیک بنشاند شرب یا باب کرم یا بجلا ب مجب حرام بل همد در دینشاند چون
 در دق و در د کرده و در د معده و شک مناز و عسر البول بیشتر تخم خیارین بد همد سود دارد
 و نیز مجموع او را بلوغ و صفراوی و رموی و سوداوی در ابتدا و ادواتها آن طلا کند و در
 ابتدا ماده را باز گرداند و در انتها تحلیل کند و اگر محتاج دفع باشد دفع بد همد خصوصاً او را
 مغابن چو زین بغل و بن ران بکرم بسیارند و طلا کند تحلیل باید بی آنکه پزد و بکشد و
 هیچ نحت بوی نرسد و دیگر در ایام مرض و با هر کس که طاعون پدید آرد بکرم بسیارند
 و بر آن مرض طلا کند خلاص یابد چون الله تعالی و مجربست و دیگر دل را قوت دهد
 و در ابتدا و رخت خنار طلا کند بغایت مفید باشد و بریشهای پلید کهنه قداری بکوبند
 و بر آن باشد کوشتر و مجوز دو جرعت را در آنها بصلح آورد و اگر کسی ضعف دل بود یا
 داشت باشد هر روز مقدار نیم درم بجلا یا بشرب بد همد دل را بقوت دهد و در مفر
 نظر ندارد و یا چنانچه تریاق فاروق ذکر کرده اند که این دارو مفر دها خاصیت دارد

بلکه

بلکه زیادت تناول کند منع عفونت بکند و تقویت دل بدهد و دفع ضرر و با بکند و این داروی مفر
 ها خاصیت تریاق دارد بلکه زیاده بجهت آنکه قوت تریاق تریاق تریاق وی هست و چندان کس نیست و دیگر مولا
 اصیل الدین که از شاگرد مولانا محمد بن محمود بن فقیه الیاس شیرازی بود در فاضل بود و در اکثر علوم ماهر
 و مستقی و کلیات شیخ رئیس را در شرح نوشته فرمود هر خاصیتی که در تریاق فاروق هست در هیچ دارو
 نیست و هم او فرماید که هر در دوا در دوا معده بلوغ بود و هر معالجه که میکردم مفید نمیآید چند
 ازین جد و از برون کار صلایه میکردم و بجلا ب کرم میخوردم از آن رخت خلاص یافتم و آن مرض
 زایل شد و شخصی سله چکس بود و با استسقا انجامید چند روزی ازین دارو با سکنجین بخورد
 سله کشاد شد و رنگ وی بغایت زرد شده بود و باز بزرگ اصغر خود آمد و دیگر شخصی قرصه شانه
 داشت چهار روز بول او گرفته بود ازین دارو بسیارند و بریشانه وی طلا کردند و قداری در
 ا حلیل وی چکانند ند همان ساقولوی بکشد و دریم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت و دیگر حجت
 بواسیر چون ازین دارو بر آن موضع طلا کند در دماکن گرداند و درم را تحلیل دهد دیگر بجهت
 دشوار زدن از نظر ندارد بسیارند قداری بجلا ب کرم مجوزند و قداری با پیشم پاره مجوزند و در
 در حال وضع حمل بشود و دیگر صرع صبیان از پیشم مقدار محمد نیند آنک یار کس با د انگلی
 بخورد وی دهند نافع و بارها آن مود شده این مؤلف گوید این ضعیف را تجر به اما طفل را چهار
 روز ام الصبیان بود یکم از او خواند ازین دارو در انگلی پیشم مادر سوده بوی دادند همان روز
 شفا یافت و مجربست و خداوندت ربع را هر روز مقدار نیک یاد انگلی مجوز دوی دهد

این جمله

خداوندت ربع هر روز مقدار دود آنک با جلاب کم بدهند هفتاد و پنج پایی
نافع بود اما بقیه بدن باید کرد و در دندان امید بود مقدار عدسی درین دندان
گیرند یا بردن طلا کنند در حال دساکن کند و در چشم که بلوغ بود در میان
چشم چکانند در حال دساکن کند و اگر صغری باشد برین چشم طلا کنند
در دم شود بکلی بنسپند آمان پلکها کم کند و فرقی میان صغری و آنست
که بلوغی را در دساکن کند و صغری را در دسوسه شویکند آن آب بیشتر باشد و
تقویت باه اثر عظیم دارد مقدار نیم درم باین مفعال باشد آب انگوری را بخورند
مغوظ تمام آورد و حکمای هند میگویند که مردم لاغر را فرزند کند اگر برین سفید
طلا کنند سود دهد و بر برین هم چنین و حکمای هند گویند که درین دار
صد و بیست منفعت دارد و میگویند که درین صد و بیست منفعت کسی را
که خنق گرفته باشد بر خلق طلا کردن بغایت نافع بود این مؤلف گوید
آنچه تجرب معلوم شده بود ثبت کرده صاحب منهاج گوید طبقه
وی گرم و خشک است و لطیف و صاحب تقویم از قول مسیح
گوید طبیعت وی گرم و خشک است و سیسم و صاحب تقویم گوید که هر دو معاً
آورد و مصلوحی شربت تازه بود که آهن قاقه در آن انداخته
باشند صاحب منهاج گوید بدل وی در تریاق سه روز آن زربن باد بود

چرخ هندی

همه شب تا صبح آب گرم و در هر روز سه بار بنوشند

حبت سلاجین دندان است که مذکور می شود

و در وقت بلوغ در میان چشم یکا مندوبان با من پلکها را حکایت هند گویند
که درین طریق صحت منفعت دارد مصلوح و ششیم طبیعت است و بود که آهن
قازق در آن خلعت باشد چه هندی بیاری شاهدند و هندی خوانند خون که
از مقدارید قطع کند و بواسطه رسود دهد و چون بیاشامند کندگی عقرب را
نافع بود و صحنه مقناطیس سنگینست که چون بسپانید مانند خون بود بر آنک
و برین وی سیاه بود که بسیار زنده و جذب آهن بقوت کند و اگر کسی
خبت الحديد در شکم رفت باشد چون باشرب بیاشامند جذب آن کند و
پس و ناید و اگر بر جراحی که از بیع زهر در بود باشد نافع بود بغایت
باز آورد و چون بوی سیما مقناطیس رسد در بودن آهن سخت شود
و باز چون بر خون بن یا کوسفند اندازند تین برن باید و این از خواص اوست
حجر الاحمر بلون است یعنی بیخ مرجان گویند بوزن دگلی کشند بود و از جمله
سموم قاتله است و گویند که نوعی از الماس است خنیری معتدل از دم القرد
بیاری خون میمون خوانند چون در میان شراب کنند صبی زود آمد
و این از خواص اوست دم البقر خون کاو ماده چون بر جراحت ریزند خون را
ببندد در دم البقر خون کاو نیز چون تر بود از جمله سموم است قاتله
دم الضفیع خون وزغ علی بن عباس گوید چون طلا کنند بر دندان بر و باید
و غیر آن گوید که ضفیع و خون وی چون بر دندان نهند بیفتد و این موجب

خداوند در هر روز بخورد
سرم بود از آنکه برین
که در خواب دندان
بجای این که در هر
چون بر آب خوردد با خون صفراش

باب الحما
در وقت بلوغ در میان
چشم یکا مندوبان با من
پلکها را حکایت هند
گویند که درین طریق
صحت منفعت دارد
مصلوح و ششیم طبیعت
است و بود که آهن
قازق در آن خلعت
باشد چه هندی بیاری
شاهدند و هندی
خوانند خون که از
مقدارید قطع کند
و بواسطه رسود دهد
و چون بیاشامند
کندگی عقرب را نافع
بود و صحنه مقناطیس
سنگینست که چون
بسپانید مانند خون
بود بر آنک و برین
وی سیاه بود که
بسیار زنده و جذب
آهن بقوت کند و اگر
کسی خبت الحديد در
شکم رفت باشد چون
باشرب بیاشامند
جذب آن کند و پس و
ناید و اگر بر جراحی
که از بیع زهر در بود
باشد نافع بود
بغایت باز آورد و
چون بوی سیما
مقناطیس رسد در
بودن آهن سخت
شود و باز چون
بر خون بن یا کوسفند
اندازند تین برن
باید و این از خواص
اوست حجر الاحمر
بلون است یعنی
بیخ مرجان گویند
بوزن دگلی کشند
بود و از جمله
سموم قاتله است
و گویند که نوعی
از الماس است
خنیری معتدل از
دم القرد بیاری
خون میمون
خوانند چون در
میان شراب
کنند صبی زود
آمد و این از
خواص اوست دم
البقر خون کاو
ماده چون بر
جراحت ریزند
خون را ببندد
در دم البقر
خون کاو نیز
چون تر بود
از جمله
سموم است
قاتله دم
الضفیع خون
وزغ علی بن
عباس گوید
چون طلا
کنند بر
دندان بر
و باید و غیر
آن گوید که
ضفیع و خون
وی چون بر
دندان
نهند بیفتد
و این موجب

داس چینی عاقظ را قوت
دهد و گوشتان مفید به مصلح
وی اسارون و گویند بر سر
مغز به مصلوح و حرم بیفته

در این کتاب در بیان خواص و عیوب و احوال و معالجات و در بیان اسباب و احوال و معالجات و در بیان اسباب و احوال و معالجات

بیماری که در وقت خواب رخسار او زرد شود و در وقت بیداری صورت او سرخ شود و در وقت خواب دراز شود و در وقت بیداری جمع شود و در وقت خواب دراز شود و در وقت بیداری جمع شود

بیماری که در وقت خواب رخسار او زرد شود و در وقت بیداری صورت او سرخ شود و در وقت خواب دراز شود و در وقت بیداری جمع شود و در وقت خواب دراز شود و در وقت بیداری جمع شود و در وقت خواب دراز شود و در وقت بیداری جمع شود

در این کتاب در بیان خواص و عیوب و احوال و معالجات و در بیان اسباب و احوال و معالجات و در بیان اسباب و احوال و معالجات

بیماری که در وقت خواب رخسار او زرد شود و در وقت بیداری صورت او سرخ شود و در وقت خواب دراز شود و در وقت بیداری جمع شود و در وقت خواب دراز شود و در وقت بیداری جمع شود

که از خوردن افیون وی منوم مستیست بود و اگر در وقت بیداری بخت کند مسیحه زیادت آورد بغایت و بدترین آن پوست بود و بوییدن و باق آنچه سفید بود آن را ساق نبود و در کس خوانند مستیست و منوم بود مدوی بقی کنند و باب کرم و غسل و شست و مصطکی و سقر و صر و سفید و شیر تازه آشامیدن و سیر و ج در محبت خاص بسیار بود و گویند اگر کسی با سم شخصی که خواهد چون بیس و ج را بر کند هم در زمان هر عضو سیر و ج را بنید از آن شخص را همان عضو جدا شود و خیلی خواص دیگر دارد که غیر طبیی است بدان سبب انجام نیاوردم لیشب از جمله الاجواهرات است چنانکه گذشت یا قوت از جمله جواهرات است چنانکه در جواهر نامه گذشت باب طریق ساختن شش بهای فوکه از آن جلد شش بت انار بدین طریق است آب انار ترش و شیرین را یکند مساوی با قند سفید نصف میجو بقیوم آوردند و اگر خواهند که منع باشد هر شش بت که خواهند بدین طریق است که مثلا شش بت صغیر سبب آب سبب ترش و شیرین را یکند از هر یک پنجاه مثقال و آب نفع تازه هشت مثقال با قدری قند که لچاقی شود بقوام آوردند شش بت به آب بدترش و شیرین را مساوی کرد با قند سفید نصف میجو بقیوم آوردند و جمع شش بهای فوکه بدین طریق است طریق ساختن ربوب فوکه از آن جلد شش بت قوت سیاه آب او را یکند و بچوشاند که تا سرع بسد و بعد از آن بس دارند و ساختن ربوب فوکه بدین طریق است که مذکور شد مثل ربوب سبب و بد و سایر

شربت فوکه

ساختن ربوب فوکه

در این کتاب در بیان خواص و عیوب و احوال و معالجات و در بیان اسباب و احوال و معالجات و در بیان اسباب و احوال و معالجات

کل قند آفتاب

میوه هاشمیت ایوب آبدش و شش بن سکه جز و آب لیمو یکجور و با قند بقدری که چاشنی
شود بقوام آید و در ساختن کل قند آفتابی ورق کل سرخ تازه را ریزد که در ده با
شکر بقوام آید و در شیشه کند چهل روز در آفتاب گذارد تا اگر دو ماه بگذرد

روغن تخم کدو و تنگسیر و بادام و قند آو

بهر است و اگر خشک شود شکر را مکن ریزد که تا خوب بپزد آید و هفتاد گرم
تخم کدو مثل بادام و کدو و خشک است و امثال آن هر یک از آنها را بکوبند و اندک
آب گرم بر او بپاشند و بفشارند تا روغن ناپیرون آید و روغن بقیه بادام آنتست
که معنی بادام مقشر را با کل بقیه تازه در کيسه کرده مکن رجانند و بعد آن بطریق
مذکور روغن بگیرند نوح در کيسه تنگسیر است تخم را کوبند و در شیشه کند و در
شیشه با چوب پسته که خورده باشد بگیرد که محکم نباشد و یک خشت را سوراخ کند
و شیشه را با آن سوراخ کند که سه شیشه بر زیر بود و شش بر بالا و آنتش دهد و

روغن ریاحین

دهنات ریاحین که در بادام و در قند تازه را در قندینه کند و روغن
کند بر سر آن بکند و چهل روز در آفتاب بپاویسد و بعد چهل روز بپزد
و استعمال کند و همچنین روغن کل سرخ و کل زرد و کافور و نیلوفر و شکر و

نقطرات و تیزاب

و کل سفید و شقایق و سوس و بقیع و سر زنجوش و سنسبیر و نسرن و شاهسفر
و ملخمشک و خیری و یاسمن و موکاد و لقاچ و جلتار و بابونج هر یک در
طریق است تیزاب و تقطیر شود قدر و راج قدر سعی کنند و در آفتاب
خشک کنند و بقیع بگذارند و در نار ملایم تقطیر کنند و طریق تقطیر چنان است

که قند را

کل حکمت

که قند را بکل حکمت بگیرند و در کيسه الفیل را بر سر آن سند و وصل نمایند محکم و بنا بر
ملایم بپزند تا در ملایم عبارت از اینست که سر کین اسب میپاشند و تقطیر کنند
کل حکمت طعام خاکستر موی بن تراب السور نوع دیگر خاکستر و نکه کل حکمت
این بود که مذکور شد تصعید از جمله تصعیدات یکی جوهر نریخ است که بکار

تصعید

اکسیر یا ن میساید و طریق وی چنان است بدانکه جوهر یات دو قسم است یکی
تقطیر است و دیگری تصعید و تقطیر مذکور شد و تصعید اینست بیاورند یک
یک کاسه و او را بکل حکمت بگیرند و ز سر نریخ را در آن کنند و کاسه دیگر بر او سند
و وصل نمایند و صدف کاسه دوم را سوراخ کنند و سوراخ بالای سوراخ کاسه
یک پول سیاه بگذارند و آنتش دهند و دخانی که از سوراخ پول سیاه رسد
هر گاه لو آن زرد شود زرد و سیاه شود زرد و آن وقت که سفید شد سوراخ را
بگیرند و یک شبانه روز در آنتش دهند بعد از آن جوهر آن بر سطح مقعر کاسه
مقصد می شود بگیرند و یکبار با این طریق در شیشه چنان کنند اما سوراخ در
دقوه دوم لازم نیست بعد از آن بسازند و استعمال نمایند و تصعید عبارت از این

طریق ذنب

بود الذنب بدانکه ذنب که در میان اهل اکسیر یا ن مشهور است و آن
عبارت از اینست چاهی میکنند در زمین بمشابه ستور و اطلال آن را
باس قین کبوتر منبل نماید یعنی خنادر نمایند هر اطلالش را و بعد از آن سر قین
فرس را در آنجا برینند و تقطیر و تصعید نمایند هو العالم بحقایق

جوهر نریخ جوهر نریخ خرد کرده در
روغن سرخ طنجیه به بعد سرکه کشید
یکه نارام طنجیه هم هر سه هم دارد در
سرکه همین خواهد بود که در آن
بار روغن سرخ بر که کند عمل کند هر سه
برق کوه نریخ را تا شسته شود طنجیه
ز سر نریخ از زرد طنجیه از زرد
هر سه هم که روغن نریخ است

چو شانند تا شصت مثقال آب بماند پس صاف نمایند رب جوز پوست سبز کرد و را
 بگویند و بفشند و آب او را بگیرند و چو شانند تا بنصف رسد و مستان و نصف مویز
 آب پخت کس دو شکر اضافه نمایند و چو شانند سکنجبین غصلی سبزه که غصلی را
 بقدر چاشنی شود با عسل کس فته چو شانند و ضبط کنند شربت دیاقوترا خشیاش
 سفید با پوست لبست عدد تخم خطی کس غم غم تخم خیار از هر یک پنج مثقال
 اصل سوس لبست مثقال بر زه قطن ناده مثقال اجزا را تاد و ز باب باون
 نجیسانند و چو شانند و صاف کنند و با قند سفید از صد هشتاد مثقال
 تاد و سیت مثقال بقوام آورند شربت زوفار و فای یا بس پر سیاوشان
 اصل سوس از هر یک هفت مثقال بفتنه تخم خطی خبازی از هر یک چهار
 مثقال عتاب سپستان از هر یک بی را ندر اینج زه لبست دانه اجزا را چو شانند
 و صاف نمایند و با پنجاه درم شکر بقوام آورند شربت کاوز بان کوز بان کوز بان
 لبست مثقال کل کاوز بان ده مثقال باد رنجبوییده مثقال در عرق پید مشک
 و اگر نباشد در آب نجیسانند و صاف نمایند با پنجاه درم قند سفید بقوام
 آورند شربت باد رنجبوییده تخم کاسنی تخم فرفره فرنجبوییده تخم باد رنجبوییده از هر یک
 ده مثقال کاوز بان کوز بان کل کاوز بان راز یا پنج بفتنه اصل سوس از هر یک
 سده مثقال پر سیاوشان بسفایچ اقیمون از هر یک پنج مثقال باد رنجبوییده
 مثقال در کلاب و عروق پید مشک و آب سیه نجیسانند و چو شانند و صاف

سکنجبین غصلی
 صیق العسل رب جوز پوست سبز

شربت زوفار
 محمد زکریا کوزبان کوزبان
 و شکی نفس را نیک بود

غایند و باقند

نمانند و باقند یا شکر صاف کرده بقدر یکصد و چهل بقوام آورند سکنجبین اقیمون سنای یکی
 اقیمون پنج کاسنی بسفایچ از هر یک ده مثقال پر سیاوشان راز یا پنج مثقال و سوس
 از هر یک هفت مثقال قند سفید و سیت و چهل مثقال سبزه که سبزه هفتاد مثقال
 اجزا را نجیسانند و چو شانند و صاف کنند و بقند بقوام آورند شربت افسنتین
 افسنتین پنجاه مثقال اسون انیسون کل سرخ سلینر اسارون از هر یک ده مثقال
 سنبل الطیب مصطکی از هر یک هفت مثقال اجزا را بغیر از مصطکی
 چو شانند و صاف کنند و با سیصد مثقال قند سفید بقوام آورند بعد از آن
 مصطکی را صلا بید کرده با آن مزوج سازند سکنجبین بز و رای تخم کاسنی و
 راز یا پنج راز یا پنج تخم کثوث تخم خیار از هر یک پنج مثقال پنج کاسنی ده مثقال تخم
 خر و زکریا ملچهار مثقال کل کثوث ریش کثوث از هر یک سده مثقال تخم کس
 انیسون کل سرخ از هر یک دو مثقال اجزا را نیم کوب کرده نجیسانند و چو شانند
 و صاف کنند و با شکر صاف یا قند سفید بقدر پنجاه درم و سبزه که سبزه
 بقوام آورند شربت دینار تخم کاسنی کل سرخ از هر یک چهار مثقال پنج کاسنی
 هشت مثقال نیلوفر کاوز بان از هر یک دو مثقال تخم کثوث سده مثقال اجزا را
 چو شانند و صاف نمایند با چهل مثقال یا شکر صاف کرده بقوام آورند و بعد از
 سر شدن سده مثقال ریوند جنی را نیم صلا بید کرده با و مخلوط کنند
 شربت مواد تخم موراد لبست مثقال نیم کوب کرده چو شانند و صاف کنند

شربت دینار طبع از آن کند و جکی
 و دل را قوی در حد و سده را کتباید و
 سوال قند و استسما و ذات الخبیر
 نافع بود

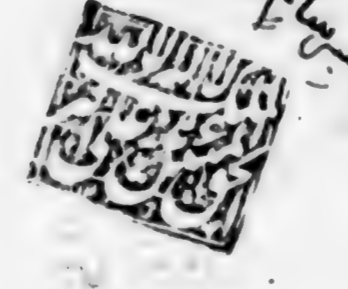
اطرفیل صغیر ابارج صغیرا
 و ناصد پنجاه مثقال تند سفید بقول ابوعلی اندک طریق ساختن اطرفیل صغیر
 پوست هللیله زرد پوست هللیله کابی پوست هللیله آمراء مقشر هللیله سیاه اجزا
 برابر بس کویده و بر وزن بارام شش بار و عن کاو چرب کس ده باد و برابر بس مجموع
 عمل لغز نمته بقوام آوند و بس شدند طریق ساختن ابارج صغیر مصطکی
 سلینجه دارچینی اسارون سنبل الطیب عود بلسان حب بلسان زعفران
 از هر یک یک مثقال صبر سقوطی شانزده مثقال اجزا را بکوبند و با غسل
 آب گرم با مخلوط نمایند طریق مطلق کردن شمس از سوطان زده را در بوی
 برده باشد با طیار و سق نموده و در کس می آتش بکند چون حل شود در میان
 نافه کندن بعد از آن بفرود طیار میریزد و این میماند استعمال کند

م کتاب بی چون الله الملك الوهاب

در دار السلطنة تبریز با هنر محنت و زحمت

و مصیبت در شب مستور
 او ساعت مشتری
 شکر در میان
 مقام شمس
 کطلاب
 مستنبله
 غر سبنا

ایام انبیا المعزولین است و شرفی با خیر
 فان الموت قتل یا یتک الوصیة قارون
 در تمام این بلاد از انقیاد کارداران
 عابد سالار این نظم و کلمه فیما بینم



طرفیل صغیر
 ابارج صغیر
 ابارج صغیر
 ابارج صغیر
 ابارج صغیر
 ابارج صغیر
 ابارج صغیر
 ابارج صغیر
 ابارج صغیر
 ابارج صغیر

مطالای قس
 دارنوشه که کتاب
 با هم میخورد و بعد از آن مطالعه نماید

از بیست این مراه نقول است و پنج مراه است چون مراره بودک ۶
 ا جوع ۴ و همین نقول از دردی است چیزی می سبب کیم کمال نماند قره جره
 کجی رسد که در شب چهار روز سه روز به بندید سه روز به کجی چون بی
 بی ۱۷۵۰ در شبی که کجی نام مشاه در حدان نام

صفت عسکر کبوش اورد
 کشت که در بی بی جوی در شهر کبوش
 سبزه لیج کشت کرده در کوه که کشت کرده
 در کوه که کشت کرده در کوه که کشت کرده
 خنک کشته در وقت استعمال در روز باران
 در وقت استعمال در روز باران
 در وقت استعمال در روز باران
 در وقت استعمال در روز باران
 در وقت استعمال در روز باران
 در وقت استعمال در روز باران

عظم کبوش

العلم اليوناني في سبعة احرف

قال الحكيم افلاطون اعلم ان الحروف ثمانية وعشرون تقسم في سبعة على
 اربعة عناصر كل عنصر بسبعة احرف فاولد عنصر النار وله
 سبعة في سبعة وله من عالم الملوك وبتشرح وتصريح وهو يصلح القمر الملوك
 والجبابرة ونهر كل عنصر والمجبة والقبول والصلح بين الامم واخيه والزوج
 والزوجة ويحبب القلوب وقهر النفوس وجلب الغايب وعارة بالذباذ الخا
 والذكاكين فمن كتب هذا العنصر بالعلم يوناني في سبع ودرجته من الاسماء
 وماله من ملائكة وتوكل ملك ذلك اليوم الرضوانى العلوى والسفلى وتكتب بالمداد
 العين ونجر بالبخير ملك او تكتب اسم من ارادت واسم امه وما اراد وحده
 على رؤس يدى عجيبين الاقبال والمجبة وتسير القلوب وعظم الجاه عند الملوك
 والحكام وجلب الارزاق واذا اردت ان تغلب مجبة او اقبال او طلب حاجة
 من ملك فتوضع الجدول على هذه الصورة وتترنل اخوف من اردت في الجدول
 وكل حرف من اسم المطلوب في بيت وكلما كلمتها كرهته في البيوت حتى يكمل
 في الجدول ثم توكل صاحب اليوم العلوى والسفلى فاعرف قدر ما ارصد اليك
 واكرم هذه الاسرار تبليغ المنازل الاخيار وهذه صورة العنصر **ط م ن ش ذ**
 وتكتبه خاتم مسبع بالعلم اليوناني وتكسر حتى يملا الخاتم بالتكسر وامثاله
 عنصر التراب فهو عنصر جليل القدر له ملائكة غلاظ شدد المستلطين
 من بنى ادم يجلب الامراض والاسقام والحج والتمد وارسال الهواتف

1	2	ط	م	ن	ش	ذ
ذ	1	ش	ح	ف	ظ	م
3	ذ	ط	ا	ف	ش	ح
2	م	ش	ذ	ف	ط	ا
1	ح	ط	م	ف	ش	ذ
ذ	ا	ش	ح	ف	ظ	م
م	ذ	ط	ا	ف	ش	ح

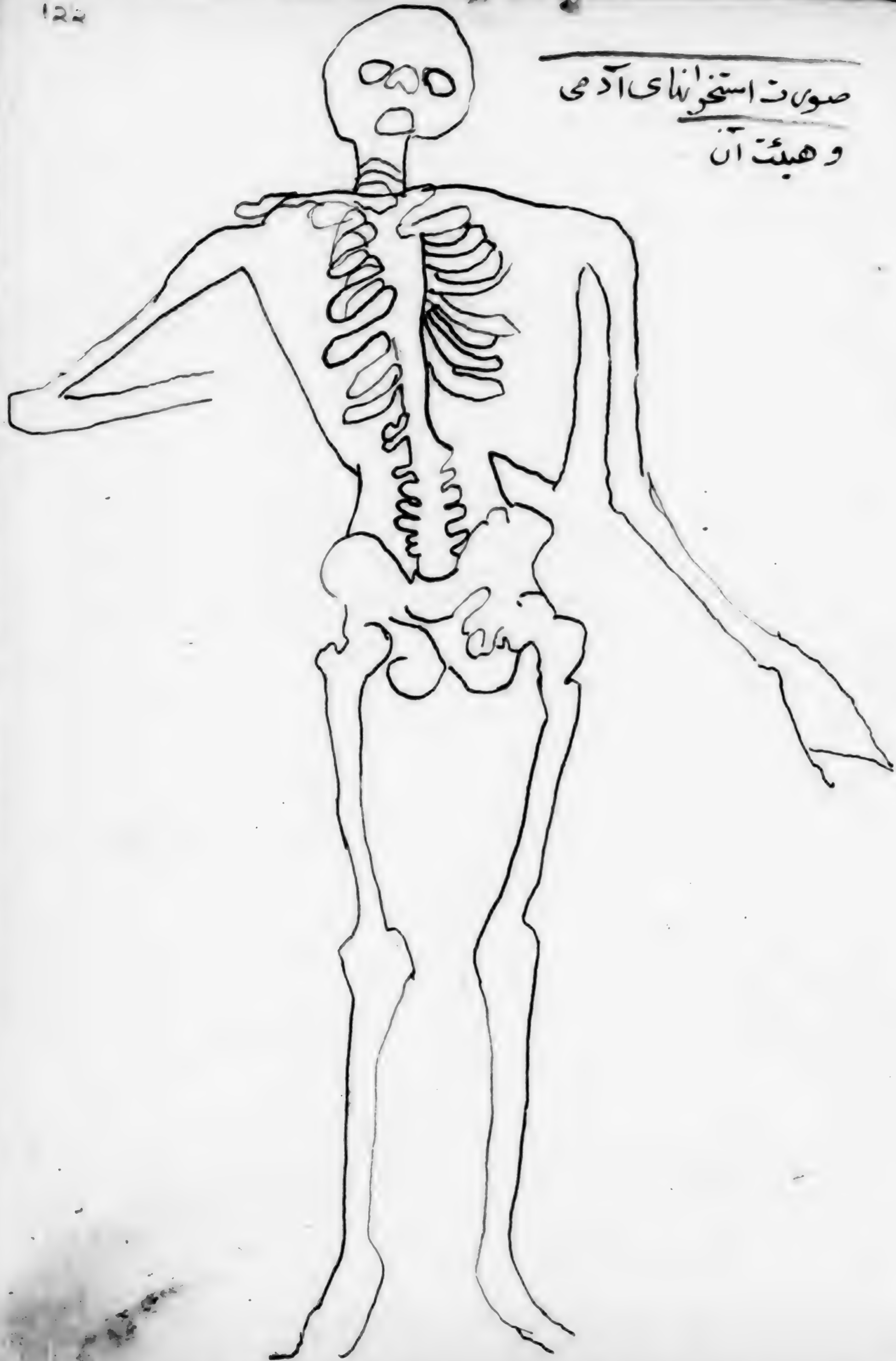
وهو قارن اسم بغيره
 عنصر التراب

وهو الذي يترنل

ومنع الاكل والشرب ونزف الدم والتهيج ونزل الملك من اعلى كرسيا تكتبه
 بالعلم يوناني في سبع وتترنل معه ماله من الملائكة على الجناح الايمن وماله
 من الاسماء على الجناح الايسر وتوكل عليه الملائكة بما اردت من خير او شر
 وتجعل روحانية فوق الجدول والسفلية تحته وذلك اليوم السفلى من وسط
 وتوكل جميع كما وصفنا واذا اردت التسليط والترفيف والحق فتكتب بالمداد
 الذى للعنصر في لوح من نحاس احمر ونجره واسم على ملوكه باللحروف من الملائكة
 في يوم العنصر واذا اردت نار حامية واسم عليه سبع مرات واضم ما اردت
 ترى عجبا فلا تفعل الا بما ظلمك وانى الله واذا اردت ان تغفل احدا
 تحترق مكانا او تمنع مطر من ارض او تغير ماء بئر او عين فخذ ترابا مخصوصا
 واعل فيه ما يناسب الحروف الترابية على النهر المعهود عندهم ثم تاخذ التراب
 وتذريه في اى المكان مكانه شئت نجرب وينهدم ولا يعمر ابدا وان عملت
 ذلك التراب او عين تقوى وان عملت منه في بلاد منع عنها المطر بقدر ما
 للذئب وان رميت منه في منزل قوم افرقوا ولا يجتمع ابدا وان عملت
 في كل مكان تقفل ويعطل بيعها وان دريت منه في طريق عسكر وجار عليه
 الهزم او معزم بطلت حركته وحار امره وهربت ملوكه وبطلت طلسمه
 وصاحب الضمير يلف ضمير ويسكنه شعلة انظر في هذه الفعلا العجيب
 لهذه الحروف وهو جبر واحد من الف من وجوه فعل هذه الحروف وتصار غيرها

كوه الانسان
 نجر با شخم دحانا شخم شخم
 مطر اشم من اسم كليلو شخم
 مطر اشم من اسم شخم نطفه شخم
 مطر اشم من اسم شخم نطفه شخم
 المطر اشم من اسم شخم نطفه شخم

صورة استخواني آدمي
وهيئة آن



و هو الميم و هو حر من حر و اللوح و هو حر من حر و حار على قبة و هي القصر في بين رطوبة و من الأيام يوم الخميس و من العاشر من الشهر
 و هو البروج الميزان و من المنارل تعام و من العلية شهور و من العلية طها طهاها نيل و من الرواية هطها نيل من التوت و
 حر و بارد من طب و حيث الجلة و على القصر حارة رطب في الدرة في البربعة و هو من صور العرش و من الأيام يوم الثلاثاء و من الملوك
 و التمامات المخرج و من البروج الجوز و من المنارل العوز و من الملوك العلوقة نوس يابيل و من العلية الأجر و من الرواية هطها نيل و
 لأسماء و حر من التوت و حر و القناد و هو حر و بارد في الدرة التي بعد على الجلة و على القصر حارة و سيطة و حر و من و
 ملوك و هو الحار و هو العلوقة و العلية حر و العين و هو حر و بارد رطب في الدرة التي بعد على الجلة و على القصر حارة و سيطة و هو
 حر و من و من و من الملوك و هو الحار و هو العلية و العين و هو حر و بارد رطب في الدرة التي بعد على الجلة و على القصر حارة و سيطة و هو
 و من حيث القصر في رطوبة و من الأيام يوم الأحد و قد تقدم ذكر الأحد و ما له البروج و المنارل حر و القاء و من حيث
 نسبت حر و من و من و ينطق من طول الملك و الملوك و هو حر و النار في حارة في الدرة التي بعد و القاء و من الأيام يوم الاثنين
 و قد تقدم ماله من البروج و المنارل حر و السنين و هو حر و الأسم الأعظم و له قاهر و باطن قاهر و صاحته و برقامت
 لسوات و بياطنة أسست العلوقة من الكرى و العرش و ما هو من نسبتها من ملك العلي حر و القاف و هو حر و بارد و من حيث
 الجلة و هو حر و من في الدرة الخامسة و هو حر و الحار و نسبتها في الأسماء السورة و التسعين و هي داخلة تحت الأ
 لأسم الأعظم كما أنه تمام المائنة حر و التلو و هو بارد في الدرة الخامسة حر و الشمس و هو حر و نار و
 حارة يابس في الدرة التي بعد في الجلة و من حيث القصر في الدرة التي تحت الثالثة التي تحت الثانية التي
 تحت الدقيقة من النار و له من الأيام يوم السبت و قد مضى ما هو المحصو بمخصوص بهذا الأيام من العوالم والأسم
 الملوك حر و القاء فهو حر و ثبوت لا يجبل العظم و من نبة أقوى الترت و له من الأيام يوم الخميس و ما يختص به
 من البروج و المنارل و من الأسم كل اسم أوله ينطق بالثناء مثل ثابت و معيت و ميثا و باعث و من أدرك من هذا حر
 ناله الكشف على سحابة الألهية حر و الحار و هو حر و ما في حر حيث الجلة و من حيث القصر في حر و له
 من الأيام يوم الخميس و ما يختص به حر و الدال فهو حر حيث الحقايق الحكيم و من حيث اللطيف فهم و هو حر و نار و
 حارة يابس في الجلة و على القصر في الدرة الخامسة و له من الأيام يوم الثلاثاء و ما يابس من البروج و المنارل
 و الملوك حر و القاء و هو حر و حارة رطب من حيث الجلة و من حيث القصر هو حر و بارد يابس و له مع من
 الأيام يوم السبت و من البروج السنبلة و من العلوقة التي حل الي اوز صابيتا و حر و القاء و هو حر و هو حر حارة رطب
 في الدرة التي بعد في الأجمال و في الدرة الخامسة في القصر حر و الغيب و هو حر و ما في الدرة التي
 التي بعد على الأجمال و في الخامسة على القصر و في السابعة على القصر و له من الأيام يوم السبت و من حيث ما يختص
 بذلك اليوم و من البروج و المنارل و الملوك في الساعة العاشر يوم الخميس ٤ روية يوربية و في الساعة السابعة عشر يوم
 و من

طریق بی شمع نار بود
 شمع در کوزه گریخته بود بر آتش کوزه
 سه روز در آن شعله بود هر سه روز یکبار
 شمع در کوزه گریخته بود بر آتش کوزه
 سه روز در آن شعله بود هر سه روز یکبار
 شمع در کوزه گریخته بود بر آتش کوزه
 سه روز در آن شعله بود هر سه روز یکبار

طریق کربن کوزن بی شمع نار بود
 شمع در کوزه گریخته بود بر آتش کوزه
 سه روز در آن شعله بود هر سه روز یکبار
 شمع در کوزه گریخته بود بر آتش کوزه
 سه روز در آن شعله بود هر سه روز یکبار
 شمع در کوزه گریخته بود بر آتش کوزه
 سه روز در آن شعله بود هر سه روز یکبار

طریق ریش سر در خطا نمود در این کوزه
 زنجیر زهر کاذب
 ملاحظه
 جلیبی
 سوس که نماند
 خود را که در کوزه گریخته بود

طریق کربن کوزن بی شمع نار بود

طریق بی شمع نار بود
 شمع در کوزه گریخته بود بر آتش کوزه
 سه روز در آن شعله بود هر سه روز یکبار
 شمع در کوزه گریخته بود بر آتش کوزه
 سه روز در آن شعله بود هر سه روز یکبار
 شمع در کوزه گریخته بود بر آتش کوزه
 سه روز در آن شعله بود هر سه روز یکبار

طریق کربن کوزن بی شمع نار بود
 شمع در کوزه گریخته بود بر آتش کوزه
 سه روز در آن شعله بود هر سه روز یکبار
 شمع در کوزه گریخته بود بر آتش کوزه
 سه روز در آن شعله بود هر سه روز یکبار
 شمع در کوزه گریخته بود بر آتش کوزه
 سه روز در آن شعله بود هر سه روز یکبار

طریق ریش سر در خطا نمود در این کوزه
 زنجیر زهر کاذب
 ملاحظه
 جلیبی
 سوس که نماند
 خود را که در کوزه گریخته بود

ملاحظه
 جلیبی
 سوس که نماند
 خود را که در کوزه گریخته بود

طریق کربن کوزن بی شمع نار بود



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 بنام نگارنده تحت فوق که شد مثبت عقل جان مست شوق حکمی که آدم
 رخاکت آفرید ز رفیع خودش روح در تن دمید محمد که مقصود هر دو
 سراسر است شفیع که نامی خوشش مصطفی است بر ال و اصحاب او صد
 درود که فضل خدا بند اصل وجود کنون بشنوی امر صاحب خرد
 بحکمت دمی بر کشا خود که بصراط القیم چنین گفتند بحکمت در معرفت
 سفید اند دیکر عجب بود ز هر حکیم چنین گفتد بکشا کوش ای سلیم
 دگر مثل جاماسی صاحب هنر حکیم خردمند نیکویی عهد اتفاق
 این چنین کرده اند ز اعدا حکمت یقین کرده اند که هر علقی را دوای
 بود بهر رنج زحمت شقای بود بیخ مرگ هر رنج زحمت که هست
 دوی خدا پیش فر ستاده است یقین هر کیهی که سر ز رخاکت بدو
 حکمی داده بزدان رخاکت بلقیان با من خدا سر بسر کیهی که میباشند از
 خنک تر هر چیزش حال نور گفتند از وسیع اسوال نهنه گفتند
 باب اول در بیان نام ای مردم وصفات آن بد اند چشم را هفت پرده
 کشیده است اول جاذبه دویم ماسکه سیم ششم چهارم صلبیه پنجم غنبدیه

منجم

ششم قرنیه هفتم ملتحمه یونید و چشم باین بی دعا قرار گرفت و باینها
 روشنی میدهد بگرش دیگر حق مرده آفرید حصاری کین داور کشیده
 که من کان امر می بودی بجای رطوبت که فتدی می دید عا دیکر ز فضا
 انگیزی آسوده که تا جانوز با شد از وی بد و ماه و چشم راست روشنی را
 از شمس کعب میکند و چشم چپ از قره چون در رحم شد تولد بد بد
 حکیم این گوید ای اهل دید که پیوند آن شد نحل را بهماه خلل چشم
 فرزند را که در راه دگر کم د پیوند با ماه مهر دلیل این چنین دایای پاک
 مهر که فرزند چو شد ز مادر ظهور بود مهر دو چشمی تحقیق کور صفت
 کوش و علامات آن دیکر کوش چون کور کار آفرید دور که اندر و استوار
 آفرید و درین د حکم کوش از چشم فاضل تر است زین کوش چشم در مین
 تا بر بند اما کوش شب و ما و ز مین شود و دیکر کوش هوش را از عطارد
 در که میکند نظیر تولد چو اندر رحم جا کند بدان خانه تنگ ما کند
 که شد ز خل با عطارد قرین شود کور فرزند کور از یقین
 صفت معده و علامات آن بد اند در معده چهار قوت هست اول
 جاذبه دویم ماسکه سیم هاضمه چهارم دفع و لقمان گفته است
 که جاذبه طعام را از کلو میکشد و ماسکه تک در که تا نخند کور دو
 هاضم بر خصم میساند و دفعه رد میکند و هرگاه قوت ماسکه

صفت معده

ضعف پیدا شود طعام را بقی رفع میکند و اگر حاضر ضعف پیدا کند از وی بادها پیدا شود و اگر دفعه ضعف پیدا کند طعام در معدت ترش شود و از وی تولد شود ملت سیرقان و سگند و دق و خناق و سر سرخک و تر و اسهالها ضمه بر رطوبت بود ملت صریح و جذام و برص و سوسق بدن آن هفت جگر و تمام آن طعامی که در معده سازد قوام جگر قسمتی سازد ای نیدن نام کشد که حقیقت می تریش سوی خوشه اس اندکی باشد از غصت پیشه بن هر ده دهد که نام خلطی تمام در سوخته خون باشد مدام که هر آن که قوت بود کترش بگذرد ده دهد که کنی باورش را اینها هر آنچه باشد دیگر فرستد بسوزد مثله جگر صفت در آن دگر در تولد حق آفریده که تن را از او کم می آید بدیده بود چنانچه از باد خون چهارش بود رک درون بر و در جوانی چهار رک نیست که در بدل نعت را نعلت در آمد به کلر چون چه پهلوشی ضیق النفسی را بدان چون خفقان مالمخولیا بعد از صفت سپین مر او را بوخورد سوخته غذا زیاد چه شد سازش بسلامه سید کس در از وی سپین آن رفاه خنار نرسد نبل از و شد بدان چو طاعون سودا در نبل دگر از و ظاهر آید لبش با خنر از و خون اگر سوی معده شود صدق حاخایالات فاسد بود جوئی را کند

باز نمود

سینه

صفت

سپین

باز صفی بد و شود در دهان بدید از و صفت در هار یکم کرده چون خدا آفریده شهنوت زده بدید او باید چو شد وقت شهوت آیا اهل عویش در آید باندام شهوت بجوش نسبی آنگاه بر کرده ها بگذرد مجر جگر نفس پرور و اگر کرده شستی کند ناکهها ز کرمی جگر آید او باربان و یا سرد ششش اثر ساروش بتی ضعف شستی گذر سازدش قشیش شوش شست افتد زکار بریده شود شهوش یاد را سپین از زحل باشد ای نیک نام دگر کرده را ز غمره باشد قوام صفت ششش دگر ششی چو نیز دان پاک آفریده جگر را از و بار زدن شد بدید که معده می نسوزد نسوزد جگر نیاید دل از کرمی اوضار بعین ششش سرب معدن بلغم نعت ز بلغم غذایش ز بیش کم است تعلق بگذر ششش بدان ز قوت او شود بیکمان باب دقه بود که اگر در وقت شد بداندک طفل را از اول تا با نزرده قوتی خون بود و از با نزرده تا به سپی ساین قوه ضعف بود و از سپی تا به چهل پنج قوتی سودا بود نظم هنر در علم رای تمیز زیاده کند عقل از را ک نیز و از چهل پنج تا به شصت غلبه رطوبت بود و چون از شصت گذشت استخوانها کم کرد و اعضا از تاب و توان

فرا بردن در ضعیف
از بیدار شدن از بیدار شدن
اندر وقت از وقت از وقت
در وقت از وقت از وقت
باز نمود
باز نمود
باز نمود
باز نمود

نوشته است که در باب سیم اندر مقالات طبع بدانکه حقیقتا یکی
 که عبارت از کون فساد باشد از چهار طبع آفرید اول گرم خشک دوم گرم تر
 سیم سرد تر چهارم سرد خشک و گرم خشک از طبع ناریت است و رنگ او
 زرد است و صفراست و اما گرم تر از طبع هوایت است و رنگ او سرخ است
 و خون است که رنگش شخص بسختی زرد و اما سرد تر از طبع مائیت است و بلغم است
 و رنگش شخص بسختی زرد و اما سرد خشک از طبع ترا بیت است و سود است
 و رنگش شخص بسیا میزند فصل در اخلاط بدان خلطها نیز باشند
 چهار چنین از طبعان بود یادگار یکی خون پاکیزه ای رهنمون دگر هست
 بلغم بود نصف خون سیم باز صفرا کف خون بود حکیم این چنین گفت خون
 بود دگر دو خون است صفرا بدان نشد هر چهار این زمانت عیان
 دگر روحها چهار باشد به تن بود هر یکی مقامی و طبع یکی روح
 حیوانی اندر دست دوم روح نفسانی ای مقبل است که او راست
 در مغز جا و مکان دوی دیگر است باز گویم بدان یکی هست روح طبعی یعنی
 حکم جای او باشد ای اهل دین دگر روح تولیدی آمد عیان بود
 خصیه و ناف او را مکان علاج ممکنه جا اما س حکم فرماید که اگر رنگ
 بیمار سرخ و سیاه بود و آن از غلبه خون است باید که از هر دو سستش
 فصد قیال بکنند و اگر رنگ بیمار سبز یا زرد باشد و آن از غلبه
 صفراست

علامه

صفراست باید که از هر دو ساقش فصد بکنند علامت مرگ نیز بسیار است
 و قشوی زرد و سیاه شدن رنگ و رخسار و تیرگی زبان و سرد
 شدن اعضاء بعضی از اعضا گرم و بعضی سرد و ننده ننده پیرو
 شدن نفس و پیری قرار شدن دل و سرخ شدن چشمها نیز سزا
 است که انگشتهایش در آید بدرد دگر هم بت گرم روانه و یا تن
 برهنه کند هر زمان و یا خون دنی جوید لا یا در آن و یا دم رنگنا رنبد
 تمام و یا دست آرد بر اشکم مدام و یا باشد او را طبیعت روان علامتا
 مرگ است اینها بدان فصل در خشک تلخ انگارده مدام ز قوی او است
 بیم تمام چو خار دگر کسی معده اشس به قیاس ز اسپر باشد مر او را
 کسی را که بولش کند بوی کند ز تب دانه اشش بیم نرند سر انگشتهایش
 که کسی را شکافت حکم ای حکم اندر رو یافت فصل در بیان چیزهایی
 که بر سر هم نشاید خورد نظم مخخا خایه مرغ ماچی بگرام برهم که پیسی و فلج
 در آنت ضم مخخا شوی اندر سر رک زدن که شبکو می است و برهن
 زین سخن دگر رک زدن آب بر سر منوش طعمه مخخا اول ای اهل هوش مبادا
 استسقا شوی تا که مان کنین علت آن در تن تو زبان بگر ما بر هر که رصیل
 او را مخخا می شود بشو تو که داوای که قوی پیدا ازین میشود و تا که جانت
 هرین میشود مکن پهلوی چپ جماع ایچوان که نفس بدید آیدت بکلام

بیماریها

از انرا اسهال بود
بخواند و از دهان آن با زنجبیل
مخمر را از آنجا بیرون

بکن بول بعد از جماع ای پس که تا آن زمانه نیاید ضرر بخواب از شوهر واقع
احلام مشوجع بارز سنوای کلام که فرزند دیوانه زین میشود سر این
رخه بدین میشود باب چهارم در اعقارها مجرب است
اسارون کرم خشک سدر بکشاید انسون کرم مت بادها را بکشد و
ومعه را فرم کند اشق کرم نرم و کرم شکم را بکشد انجیر کرم نرم
آب پست را بیفزاید آمد سر خشک مالخویار دفع کند باب الباء
بلدوی کرم خشک رطوبت را دفع کند سر کرم برهن صرع را پس در
و آب پست زیاد کند بر مسیا و نشان کرم سر فرادفع کند و سینه را
نرم کند موی کرم خشک فی آرد و شکم را پاک کند بسیار کرم خشک
صرع و سودا را دفع کند چون کرم تر کرم معده بکشد و آب پست زیاد
کند و دندان را تیز کند جنطیانا کرم خشک مسموم را نافع بود و بارها
دفع کند و کرم است بر نیند غرق را نافع بود در استوسن کرم است
سر فرم کند را پس در در چینی دار چینی کرم نرم با اعتدال سردی را پس در
آب پست را زیاد کند و بلغم را پس در دار فلفل کرم خشک مالخویار نافع
بود هلیله بود سرد میداد کرم بر او و کرم باد رس هلیله سیاه
کرم تر سودا را پس در هلیله کالی کرم بر رطوبت نافع بود و مواد ماخ را
پاک کند هیل بویا کرم صرع و سودا را دفع کند و شکر کرم صغیر و بلغم را

نافع بود

از انرا اسهال بود
بخواند و از دهان آن با زنجبیل
مخمر را از آنجا بیرون

نافع بود و سودا سیاه کرد اند زعفران کرم خشک نشاط و خواب خوش
آورد زنجبیل کرم خشک بلغم را از منقش پس در و سر فر نافع بود زرباد
کرم خشک رطوبت را از معده پس در زنبق سر خشک حرارت نشانند
حت بلسان کرم و سده را از تن بکشاید و دماغ را از بلغم پاک کند
حت بیل کرم تر فی آرد و شکم را پاک کند حنا معتدل خارش را از تن ببرد
و نفع دل بکند حنظل کرم خشک بر نفوس نافع بود تباشیر جگر را نفع
دهد طین ارمینیه سر خشک بصغیر و سودا نافع بود و فی را باز دارد
و شکم را پاک کند لیشم سر خشک است دیگر بدان بصارت زیادت کند
پ کمان کافور سر خشک شهوت را بان داده کند کرم معده را
قوت دهد دهن را خوشبو کند و زهن را تیز کند کباب کرم خشک
بصرع و مانجی لیا سودا کرم با سر خشک خون را از رود کان ببرد
کین کرم تر سر فر از سینه پس در کبک دارو کرم خشک بلغم را پس در
وسینه را نرم کند لوف کرم تر سردی را از بدن ببرد لیمو سر خشک
بصارت دهد و صفرا را دفع کند لسان العصار کرم آب پست را زیاد
کند لوبیا کرم آب پست را زیاد کند و حیض را بکشاید خشک کرم خشک
مالخوی و سودا را دفع کند مویای کرم نرم خشکی را پس در و بدن بقوت
آورد و ضعف را پس در موم معتدل بدان ممکن طلا به بیست کتن برسد

از انرا اسهال بود
بخواند و از دهان آن با زنجبیل
مخمر را از آنجا بیرون
از انرا اسهال بود
بخواند و از دهان آن با زنجبیل
مخمر را از آنجا بیرون
از انرا اسهال بود
بخواند و از دهان آن با زنجبیل
مخمر را از آنجا بیرون

مر دانستند سر خشک من فر نافع بود و ریشها را از اندام پاک کند فقط سیاه
 گرم خشک برای سر فر نافع بود فقط سفید گرم خشک برای معده نافع بود
 غلظت چند طعام هضم کند و قی را باز دارد تسهیل گرم معده را قوت دهد
 سلیقه گرم خشک چشم را روشنای دهد سر که سر خشک برای صفا
 نافع بود سولجان گرم و مفتوح نفوس که نافع بود سفوف گرم
 آب پشت را از ناله کند سوسن گرم نرم بلغم را از بدن ببرد سیستان
 سر دهنم برای سر فر نافع بود سفوف نیا گرم خشک سودا را دفع کند نه
 عقاقیر گرم نرم است ای پسر مثانه ببرد درد پشت که عود گرم خشک
 معده را قوت دهد علك گرم سده را بکشد و معده را پاک کند و دل را
 قوت دهد فله گرم معده را قوت دهد فر فینون گرم خشک قی را
 باز دارد و بلغم را ببرد صحر صبر گرم صفر از نافع بود صدل سفید معتدل
 با فانس نفوذ دهد و دل را بقیع دهد صدل سرخ اما سرها و باد نافع بود صحر
 گرم کند قبض سر فر نشاند روان قرمز گرم نرم سرخ و سودا را ببرد فاقله گرم
 صرع و مالینو لیا را نافع بود و آب پشت را زیاد کند قطر آن خشک در د
 دندان نافع بود و گرم معده را بکشد قرطم گرم و صفر ابر است شفاقل
 گرم تر شهرت را بفرزاید شیر خشک نرم معتدل تو تیا سر خشک چشم را
 روشنای بفرزاید تر بت زرد گرم ای پسر کدافه رطوبت قی آورد گرم

ولی معده را سنت ساند بدن خرد گرم خشک سر فر ببرد و سفید
 نرم کند کل خشکی سر دست خون را صاف کند در رنج زهر است
 دید چینی گرم بلغم را ببرد و قی آورد غار قون گرم است بی سده
 نافع بود و گرم را بنشاند و اسهال را دفع کند از برای صفر
 سودا و خارا مضای بود در بدن بپوشی بلغمش بو شمار را حشار
 باشد دلش به قرار هلیله کابلی بلبله آمه هلیله زرد افتون هلیله
 سیاه شترج موین طایف تم هند سنای مکی خیار چتر تر نخین
 آکو سفید هم را بکوبد و بدیک کند و چهار من آب بریزد و نیک شبانه روز
 بخیساند پس در آتش معتدل بقوام آورد که تا بقدر سه مشت در بس سد
 و صاف کند سفونیا غارقون نمک هند از هر یک نیم درم کوفته بر او دخل
 نماید اندر مقاتل جربها حب قوتیا سودا را دفع کند و در سر
 و در گوشت و در شقیقه را ببرد و بدیده روشنای دهد و صفیان
 علك رو قی سفونیا صبر اسقو طری از هر یک یک دانه بکوبد و به پس که
 و حب سان دو بقدر نیم درم بخورند حب صبر ک سودا و خارش بدن
 و در سر را نافع بود و هر علی که از غلبه خون بهم وصفت آن هلیله زرد
 و عصاره و صبر اسقو طری از هر یک یک درم سنای مکی شاهه کل سرخ
 از هر یک یک درم نیم درم بکوبد و به پزند و یکدانه سفونیا اضافند

کتاب و فلک چینی
 و در سر را نافع بود و در بدن بپوشی بلغمش بو شمار را حشار
 باشد دلش به قرار هلیله کابلی بلبله آمه هلیله زرد افتون هلیله
 سیاه شترج موین طایف تم هند سنای مکی خیار چتر تر نخین
 آکو سفید هم را بکوبد و بدیک کند و چهار من آب بریزد و نیک شبانه روز
 بخیساند پس در آتش معتدل بقوام آورد که تا بقدر سه مشت در بس سد
 و صاف کند سفونیا غارقون نمک هند از هر یک نیم درم کوفته بر او دخل
 نماید اندر مقاتل جربها حب قوتیا سودا را دفع کند و در سر
 و در گوشت و در شقیقه را ببرد و بدیده روشنای دهد و صفیان
 علك رو قی سفونیا صبر اسقو طری از هر یک یک دانه بکوبد و به پس که
 و حب سان دو بقدر نیم درم بخورند حب صبر ک سودا و خارش بدن
 و در سر را نافع بود و هر علی که از غلبه خون بهم وصفت آن هلیله زرد
 و عصاره و صبر اسقو طری از هر یک یک درم سنای مکی شاهه کل سرخ
 از هر یک یک درم نیم درم بکوبد و به پزند و یکدانه سفونیا اضافند

و ص سانه به پرهیز بعد از متروک آن خون در اندام او جلد علت پس د
 حب قویج قویج وسده واسهال را نافع بود و سینه پاک و معد را قوت دهد
 و صفت آن صبر سفو طری سیم منجم از هر یک چهار دانه بگوید و سفو نی
 یکدانه با و اضاف کند با آب گرم فس حب سانه حب المیعین که فالج را نافع بود
 و کینه را از زبان بر دارد و شهوت را زیاد کند و بلغم را از بدن بیرون
 کند و خون را صاف کند و صفت آن و شش باید شش حنظل دگر جویش ای
 ای مرد صاحب جن از هر یک دو دانه سفو نی یک دانه بگوید با شیره
 کند ناحب سانه و ستر روغن بخوبی حب سعال که سودا و سرفه را
 بر دو سعالت را دفع کند و گرم بشکم را بکشد و سینه و او از نارم کند
 و صدرا بکشاید پاک کند صوت آن هر کثیرا صمغ عربی صمغ کچم خیار
 خشخاش تخم کدو زعفران رب سوس شکر از هر یک دو درم بگوید
 بر روغن بادام حب سازد به سه ششم در مقابلت قرصهاست هر که نود
 سودا و تبها و حرارت را بستاند و جگر را قوت دهد صفت آن کل سرخ
 شکر طباشیر طبرزد کثیرا رب سوس صمغ عربی از هر یک یک مثقال
 کافور سیم درم نیم دانه خشخاش یکدانه با آب کل حب سانه قرص بلغم
 صفر او بعد در دس نافع بود تب آرد بیرون از مزاجه دیگر و صفت آن
 بفتشه رب سوسن تر بد سفید از هر یک دو دانه کثیرا سفو نی از هر یک

یکدانه

یکدانه و ص مکه یکدانه هر که بگوید و در شش قرص سانه قرص کند
 ششوبان از قرص کند نشانی که اشکم شده قبض از وی روان و خون
 شکم را به بندد و معد را آرام سانه و صفت آن علك روغی قر نفل
 از هر یک نیم درم شش سفید ده درم قرص سانه با آب زعفران در
 مقاتله کوارشها لوازش و نیره بس دبا دهای مخالفه نخست
 کند پیش ناف ساقط در صیت و اشتها ای طعام آود و شهوت زیاد
 کند و صفت آن زین کرم مانی سپی درم و در سر که یک شبانه از روغن
 بچسباند و بعد از آن خشک کند بهمنک زنجیل بلبله از هر یک بست
 درم بویه ارسنی ده درم بهمنک آرد در و آنکین در افکنی که گفت
 حکیم این چنین دگر خمر ابکینه طلب و یا ظرف جنی ایا باد ب در آن
 خمر کن زودش از من ششوها ساز آن خمر را سه بجو چوبکند
 یکماه او ر بکار کوارش و سر زین چنین بار در کوارش بلاد در حیض
 بکشاید و فالج را دفع بکند رطوبه را بر معد را قوی سازد و صفت آن
 بلاد بلبله زنجیل امکه از هر یک چهار مثقال بگوید جائش با روغن
 کاه بار دگر انکین بعد از آن کرم سنان برین ادویه در میان عمل
 که معجون شود روزی یکبار پس آنکه برین میوه هشت ماه نگاهدار
 بدلیل بر سنان بنام بکاه و بر آن ساعتش در بدیل محل کرا این پیدا

فردین از بدست خوار
 بود این است و قوت را نشانی
 باغ صفت این است که در متن
 از روغن زعفران در روغن
 مراد از صفت او در روغن
 زین کرم مانی سپی درم
 در روغن زعفران در روغن
 در روغن زعفران در روغن

شیرین تر از عسل کوریش انیسون اشتها را طعام آورد و طعام را
هضم کند و معده را قوت دهد و باد را از رودگان بیرون کند و خون
ببغزاید و با ماس شکم نافع بود و صفت آن انیسون زیره قافله
قرن فز تخم کرفس ناخواه از هر یک دو درهم فلفل زنجبیل و دار فلفل
از هر یک دو دانگ باشند بقوام آورند از آن شربتی سرد درم نافع
ست کسی دردها را از آن رافع است باب هشتم اندر معالجات
معاجزی معجون زنجبیل صریح رافع بود و قولنج و فالج را نافع بود و معده را
قوت دهد و صفت آن زنجبیل زنباد دار فلفل از هر یک شش درم
اسارون برهم سنبل دارچین هیل شفاقل فرنیون عود
عاق قرصا مصلی از هر یک هفت درهم زیره انیسون ابار و عن
تازه آنرا با مال بهم سنگ نشان کن عسل پملا لود در هر روز دو مقدار
از آن بخورد خواهد بود که کجیل خاد که باز بشورند و در کجیل
باشد از هر درزه از هر یک زرداب باشد روان در وایش بگویم که چون میتوان
بدست آرد تا اول مر در سنگ دگر توت میاب آورم بچنگ پس جیره را بکشد
بار و عن زیت مخلوط کرده کجیل را بجمام برسد و بعد در پیون طلا کند تا یک
روز نشاید دگر بار بجمام برسد خلاصی باید هم در آن اس شمش
و سنی و صفا و سستی نافع بود و صفت آن نظیر توست که ابار و عن

بیر و بسفید تخم مرغ خرد کند دگر صبر با مرود خاک سرب دگر سعدانکه
در رو با شتاب روان تخم را را بکوب بر پی در روس که در روغن گل برین
دگر با گل ارمنی و غفران بکوب در رو برین اندر آن پس خاد کند
خادای ریش سعد مقعد بواسیر که خون و صرک آید مویز تخم سله
سفتا کو غلک هند کند سه بار زهر دکا و صر هم کند علاج تب خار
بجای آب کلاب بد کنند و سرکه و کافور و صندل در میان آب کرفس
بریزند و بر سرش طلا کنند و روغن زیتون بمجمام بریزند و چون تب
ساکت شود اندک فصد قیصال بکنند علاج تب که از هم و هم
بجمام برود و چون پیون آید بخوابد و چون از خواب بیدار
بهر خیزد اندک عیش را با آب سرد بشویند و بر روغن گل بپوشند تا آید
مالش کند و جلاب بد هند و غذا اما می و مرغ و سرکه بخورد
علاج تب چشم بد باید که او را در آب بپوشانند و از آب بر دوش
وی بریزند بی آنکه نسوزد و کوش او آب سرد و خردل را در پیش او
دود کنند و صندل و کافور بد با اندام او مالند و غذا انار شربین
با شکر و روغن بادام بهم زنند علاج تب گرم سستی و تشنگی بیخ
بپوشند و کشکاب گرم کنند و بخورد بعد از آن آب سرد باشد سفید
بخورد علامت تب دوق آنست که تب آید دگر نه سرد علامت تب دوق

علاج تب خار

علاج تب از هم

علاج تب چشم بد

و تشنگی

علاج تب که از گرم سستی

علامت تب دوق

و اندامش روغن بر وزن لاغر شود و مرنگ حشش گاه سرخ و گاه زرد
 بود و استخوانهایش سست شود و چشمهایش فر و افتد علاجش
 جوینم بریان شده با ماء السیفین ^{سرخین} و جلاب مجورد غذاش
 آب نار و سبب ترش دل رفوت دهد تپهای گرم را
 از بدن پاز کند و بادها را بشکند و راحت خواب آورد و صفت آن
 بیاید مختصی یکی مشک بد و ضم طبرزد باید دگر ابا آب شربین مجوشان
 هی که تا آب کمر در بغایت قوی دگر یک سر سیس افکن در آن مجوشان
 کفوش حل شود اند آن پس از آن شربت سی درم مجورد
 بصف و سودا نافع بود خون را صاف کند و حرارت جد را بکشد
 سه من آب انار مجوشانند که تا یکی بماند پس هفتاد درم شکر با قدر
 سر که بد و بریزند معده را قوت دهد و اسهال را باز داند
 و بر ودکان و بکرده قوت دهد و بصف نافع بود ستر رطل آب ان
 را مجوشانند که تا یک رطل بماند چون سرد شود هفتاد درم شکر
 و سی درم کلاب بریزد و بقوام آورد و در وقت حاجت شمش
 درم مجورد ^{اورام معده و بدرد شکم و بصف و تب}
 و بدرد دل و در دینیت نافع بود بتن خون دگر ساکن آید از آن
 یک رطل نیوفی و دو رطل آب مجوشانند تا یک رطل بماند و صاف
 کنند

شربت شکر

شربت انار

شربت بد

شربت نیوفی

هد کنند و قدر شکر اضافه کنند باز بقوا آورند پس قدر مشک و
 و کافور نیز داخلش کنند و در وقت حاجت پنجگاک از آن مجورد
 سر و تب کند را بریزد و بدر کلو نافع بود و با ندم
 و معده و حناق کهنه نافع بود و اسهال را باز دارد بقیضه یک چارک
 و سه من آب بریزند و آتش دهند که تا یک رطل بماند و یک چارک
 شکر داخلش کن و در وقت حاجت ده درم از آن مجورد
 بر فالج و در دینیت نافع بود و مرنگ زرد را سرخ کند انگبین
 نیم من و نیم من آب مجوشانند و صاف کنند و یک درم زعفران اضافه
 نمایند و در وقت حاجت پنج درم از آن مجورد ^{عده امت کلب کلب}
 بود بپوش سفید زرد سیاه ز ابلق رگم میشو گاه گاه دو چشمش
 بود سرخ مانند خون کند دم میان دو پا درنگون کریناره بود دیگر
 از مردمان سگانه دگر زوهر میت گمان بود اغلب آن کلب کوتاه
 و ش همیشه کف آید ز کام لبش از نو بانگ نماید مگر گاه گاه بود بانگ
 او زبنته ای مرد راه بد و سنک چون افکنی ناگهان کند بنم آن
 سنک را در دهان و چون کسی را کلب الکلیت کنید و آن تنه نفع
 بود یکی اللهم انک سک زایدش از قضیب نماند در آن کس قمار
 شکیب بود مشکل آن سک که بخورد چو موی در آن لحظ آن کس

شربت بقیضه

شربت سسل

عده امت کلب کلب

هرگاه خواهد که چشم را بر آسند اول باختره بپوشد بر آسند ه
 دویم باطوطیای قلمی سیم با کف دریا میمالی خونیه شده ناسته
 سه روز به پیش بخوابد کسی با خدمت کند که ماحرکت نکند بعد رسته
 روزی آتش افروخته اول که بر خیزد چشم او با آتش نگاه کند بعد از آن
 قهوه را بکوبند با زرد تخم مرغ در چشم او گذارند و حرکت نکند
 برای چشم که او ماه داشته باشد بپندارد آتش گرم کرده بعد
 آن سفید تخم مرغ را بر نند کف کند کف آن را بالای پند بگذارد
 بر چشم نهند شب بخوابد بسیار نافع در چشم که سار شده باشد
 رسوخت را بیک باس سفید بچند و یک شب در موم سر بر سر بگذارد
 بعد از آن کوفته بعد از آن پارچه بلور خوب آرد و در میان سر کینی
 کا و بگذارد بسوزانند و بعد از آن بکوبند بیکس و از رسوخت
 و بیکس و از بلور بچند بچشم کشند نافع در روی در زمان
 برای چشم که از حرارت گرفته باشد بر چشم بکشند صفت آن
 سنبل سیاه توطمای هندی کل منجر کات هندی دار فلفل
 چشمک نبات صمغ کف دریا اجزای هر یک کوفته و از حریر سرپوش
 کنند در چشم بکشند از روی دیگر برای درد چشم نافع در موم

نشدید چشم

در روی در زمان

BLANK PAGE

صفت آن داروی بزرگ خوبی پوست طویلی عارونی
 برای سبیل چشمه روح سوخته مامین چینه بالای سنگ آهک کوفته ایضا
 برای چشمی که سبیل داشته باشد سر کین خشک آدی را بسوزانند
 که سخی کنند و دهند فرنگی با نبات مهر بر هم کرده در سنگ دلاک
 بسایند یا بشویند دختران هم میس با شند با میل خوب در چشم کشند
 داروی رنگاری ایضا داروی غیبی برای چشمی که البسه زده باشد که هیچ وجه
 خوب نشود بداروی رنگار استعمال نمایند که خوب شود صفت آن
 راج سفید را در آتش بسوزانند و در وقت سوختن قدری تر پاک
 در بالای راج بگذارند آن هم بسوزند بعد از آن قدری نشاند
 داروی مرزجانیه و قدری رنگار با هم بگویند استعمال نماید دیگر داروی مرزجانیه
 که صفت آن قره داش قان کف دریا را سوخت در میان نار ترش
 گذارده و در خمیر کوفته و بسوزاند از آن با پنجه شود بگویند نافع
 طویلی صاف بود دیگر طویلی صادق صفت آن سنگ مس را سوخته را
 در میان دل کو سفند بچند بعد از آن با روح سوخته صلا
 ایضا شاف کرده تیر بزند دیگر طویلی طی تریاک شایف مامینا بسند
 ایضا شاف دیگر شاد با بشویند دختران اندازند دیگر شاف تریاک یکم شاف

انزروت

انزروت و زعفران از هر یک نیم شفاک جلد را کوفته یا بشویند دختران
 در چشم کشند نافع بود برای چشم که ببرد افتاده باشد جا و سر
 با شش اندازند و سر بدود آن بکنند و سفیدی تخم مرغ را بر هم
 زند و بر هم کنند و بر پنبه نهند و بر چشم بماند نوع دیگر خوب
 شاد بنگار را با مت در چشم کشند نافع بود در چشم که
 تارگی چشم را بر دور و روشنی دهد و بضعف چشم را نافع
 بود و صفت آن اقلیمیا اقلیمیا نقره شک هند بود و از وی
 رنگار فلغل سیاه و سفید را در فلغل دریا از هر یک چهار
 درم صبر سرد قرنفل سنبل از هر یک یک درم بزم و
 نیم درم زنجبیل دو درم دو درم کوفته و پنجه با یکدیگر بپزند
 دندان خوک باشد آن هم بپزند ملحق کنند بر شوه
 داروی دیگر برای چشم که سفیدی داشته باشد تخم
 لک لک دندان خوک غسل ملکه قند محودی طویلی
 طی هر دو درم کوفته صلا بر کرده ازوله گذارند روزی
 یکوقت کشند از وی دیگر برای چشم آب ریزد و سوزش داروی دیگر
 داشته باشد گذر قند محودی طویلی طی کف دریا

برای چشم که ببرد افتاده باشد

نوع دیگر

داروی دیگر

داروی دیگر

در بیان بعضی از مسائلی که در این کتاب مذکور است
 در بیان بعضی از مسائلی که در این کتاب مذکور است
 در بیان بعضی از مسائلی که در این کتاب مذکور است

در بیان بعضی از مسائلی که در این کتاب مذکور است
 در بیان بعضی از مسائلی که در این کتاب مذکور است
 در بیان بعضی از مسائلی که در این کتاب مذکور است

در بیان بعضی از مسائلی که در این کتاب مذکور است
 در بیان بعضی از مسائلی که در این کتاب مذکور است
 در بیان بعضی از مسائلی که در این کتاب مذکور است

در بیان بعضی از مسائلی که در این کتاب مذکور است
 در بیان بعضی از مسائلی که در این کتاب مذکور است

و بعد از آن از اغذیه لطیفه تناول نمایند تا ششماه باین طریق سلوک نمایند موی سفید را سیاه گردانند بهنجی که دیگر سفید نشود و جذام و فاج و شخ و سل و سعال قدیم و بواسیر را دفع نمایند و حدت بهر وقت سمع و حواس بغایت قصوی برسد دیگر آنکه هر روز یکدنگ او را بایکدنگ طلق سیاه محبوب مکلس ساینده باروغنی تازه کاوی حبت کرده استعمال نمایند تا یکماه بدستور منافع مذکوره مشاهده نمایند و از شرایط استعمال جمع رسانین آنست که اول تقیه نمایند و در ایام استعمال از ترسها از ترشها و لبنیات و آنچه در او حرارت غالب باشد و از سبزها و جماع و حرکات عشیقه و طبع و اعراض نفسانی اجتناب نمایند چه هرگاه بشرط مذکور عمل نمایند باعث هلاک و اعراض مهلکه صعب میگردد دیگر رسانین نری پلا است و آن عبارت از هلیج است و طریق آنست که سیصد و شصت هلیله کابلی بزهرک اعلی در ظرف سفال مانند کوزه کوزه بول کاوماده بر آن بریزند که بعد چهار انگشت او را پوشانند و سر کوزه را محکم نموده و در زمین پاکی دفن نمایند بهنجی که سر کوزه بیرون باشد و تا قوی بدو هفته بگذرانند و هر روز ملاحظه نمایند و هر چه از بول کم شده باشد اضافه کنند تا هلیج از م شور پس هر یک را دو نیم کرده دانه او را اخرج نمایند و رینی منقی که ابوالارواح عبارت از او است با کوزه منقی مذبوره بالسویتر مکند نود درم بسایند تا یکسال گردد و در قدحین کل حکمت گرفته در دیک بر دیک یا خاکستر با آتش نرم کد زند تا منعقد گردد پس بسیار نرم ساینده در جوف هر هلیله نیم درم

کد زنده

کد زنده نصفین هر هلیله را بر سیاه پنبه مستحکم نمایند و هلیج را در ظرف پاک کرده یا غسل کف گرفته بر آن بریزند بقدریکه از او پوشانند و ظرف را در زمین پاکی تا یکماه دفن کنند بعد از آن چون بیرون آوری اجساد مذکوره را در اجرام هلیج اغوص غوده اثر از آن نمائند هلیج حرتی شده باشد هر روز یکبار در آن تناول نمایند و تا چهار ساعت در خوردهن غذا تا خیر کنند و بعد از آن شیر تازه و کاه و طعمه لطیفه و نان و شکر و گوشتهای لطیفه تناول نمایند چون یکسال مداومت کنند بدستوریکه مذکور شد جمع منافع مذبور سابقه از سیاه گردیدن موی سفید و زیادتی عمر و تقویت قوتها و دفع ضعف پیری و اعاده شباهت و صحت ارواح و حرارت غریزی ملاحظه کنند طریق رینی منقی رینی رادری هاون یار نجاج یا حنج یا حنج بآب گیاه پد انجی ساینده تا نرم و سیاه او را ایل گردد پس بآب گیاه عنب الغلب بدستور منقی نمایند و هر تبه بیسم بآب نفع هلیله بسایند و بعد از آن معقول کرده هفتاد مثقال او را بانود مثقال آب خالصی در دیک سنک با آتش نرم بجوشانند و هر چند آب تجلیل رود تا یکی ظل دیگر تبدیل بر میخورد و بیفزایند تا مجموع صد و هشتاد مثقال آب تجلیل رود پس برداشته ضبط کنند و این مسی است با بوالارواح منقی که مذکور شد

BLANK PAGE

فصل در بیان عقاير هاست باب الالف

انقوزه انكوزنه
مرد و حلتيت منتن است

اطريال تخم حلال خليل ارضيش نخ زرشك اباب سرب سوخته
 ابوض شنگار ابرهل تخم هل ابل قاعله كباد البست تخم السراج
 السراج ترنج السرا زرشك اقمه سرم اصغافى اثلوق فلفل بر اذراق
 كچله انزو و بخور حريم ادن الفار صر زكوش ادخر كوكيا از سر يوك
 لاله سك اسفيدج سفيداب اسفيل بيان و سقي اشند دوله اشق
 بدران اصل المرجان بستد اكليل الملك چنگ كمر بد ايسونه رزيان
 امچ اصغر هليله زرد امچ سود هليله سياه امده كابل هليله كابل
 بلبلو باب الباء بالنكو بادرنويه بادروج و بحاف كرمي بر زقظا
 شكم باره بذر الزمان البرى حب فلفل بذاب انجر حمر تخم كز در بذر الحمن تخم
 تخم كاسيه بذر البنج تخم بنك بذر الفجل تخم سرب بعض كوند كند تره تيره است
 بذر المرد تخم سراد بذر اللحم بذر الجند فوق تخم اسنپت بذر هليون
 مار جو بذر الجند با تخم كاسى بذر الانجره تخم كز نه بذر الكرك
 تخم كندا بذر المغث تخم شلغم بذر الصلوق تخم جند در بذر البصل
 تخم بيان بذر القشا تخم خيار زره بذر الصند تخم خيار زره بذر الجند
 بذر الخيار بن تخم خيار زره و خيار بالنك بذر البطح تخم خر سبه
 بن الوورد تخم كل بذر الرمان تخم شاهسرم بذر الشبب تخم شپت

بذر الکرنب تخم کلم بذر الاسفناج تخم اسفناج بذر بقله الحما
 تخم خرفه بستدج مرجان بصل بیان بقله الحما تومک
 بلوط لارض کما در یوس بلاد دور انقود یا باب التاء
 عمر خرماتر بد تر بد عمر هندی آلوده هند تودری در بیست
 در بند تین التریب انجر باب التاء توم توم بر تخم
 باب الجایجد وارث دوار حله جرجیر کبکیر جزر کزیر
 بعضه کونید تخم سلیم است جعد عنبر بد و صغیرش کل آریه
 جفت پوست بیرون بیهک بلوط جلتار کلنار جلیلا کثیر خشک
 جان تخم خرما چند بیدستی خاویز سک آید جیمه کل انار
 جنید التمان کل انار جوز السفر تخم موریه پیری جوز صفا
 کرده کان جوز هندی نار جیل جوز الطیب جوز بویا جوز الشکر
 جوز انجر جوز المرح کاکج باب الحاء حلتا بود بند کوی
 بعضه کونید سیندانست حب التیل قرطم هند لیست حب الون
 لسان العصافر حب العروس کباب حب الزم تخم کنکر حب الخروع
 تخم بید انجر حب بلسان تخم بلسان حب الکاکج تخم کاکج حب السفرجل
 بد داند حب القطن بلیند داند حب القفل بذر رمان بری که بفارسی
 نار دست حب الغار مانند قندق بود حب الصنوبر کبار جلقوز

حلتا متنی
 انقوده وانکره

حب القلت

حب القلت ماش هندی حب الصنوبر الصغار تخم کلج حب التمان
 انار دانه حب البان دانز لیست بشکل فستق حب الملوک مهور اند
 حب الترشاد خرفه حب الحلب پیوند مریم حب التریاس حکم ربیع
 حب الذبیب مویز دانه حجر الیهود سنلیست مانند خایه فاخند
 حب الرشاد تخم سیندان حسک خار حسک حلبه شنبلیله جاما
 ماهلوه او مانند سیاوشان حصص نخود حام کبوتر حنظل
 خربزه ابو جهل چند قوی دیواسیب است باب الحاء
 خاتق اللب کپار خیم شکر شکر کرباجاری خرفه حب الحدید
 ریم آهن حب فصد ریم نقره حب النحاس مس سوخته
 خردل ابیض اسفند سفید خربزه کبر و خرطوه هندی خیاز
 خصیة الثعلب ثعلب بزرگ خفاش شب پره خل سر که خر
 ماء الفید خوخ شفتالو خون سیاوشان دم الاخون خیاز بالنک
 بادرنک خیر بواهل باب اللد دادی رومی هو فاریقون
 دجاج مالیکان دخن ارزنه دروچ بشکل عقرب بود ذقون
 تخم جزر بری و بچ آن شفاقل است باب الواو راوند پیوند

راز یاندا اینسون رشاد سپندان رصاص قلع و طبع اسپت
 رمان انار شیرین رمان حمض انار ترش رمان السعال خشک اش
 رمان البری حب فلفل رمان خلستر ریحان شاهسفر مر
 باب الرزق زبد البرکف دریا زبد الحریز غافور زبد
 مسکه زبل سرکین زجاج ابیدنه زردوار جلدوار زرد باد عرقا
 الکافور و او پنج نیست کبوی کافور میدهد زرب سب و تر کسنا
 زنجار زنگار سفوف آبی سفوف محموده باب السینی
 سفوف آبی سفوف محموده سلق جلی از ادویه سالیون سمس
 کجد سمک ماهی باب السینی شاهسفرم جوق کرمانی شبت
 زاج شقایق لاله شیری آمله آمله در شب خوشا بنده باب العین
 عاقر قرحا پنج طرخون برت است عروق لاصف پنج کبر عرق الکافور
 زرد نیار غسل کبکی میوه سایدل غسل بر زرد شیر نبات
 عصارة الفرط قافیا عصارة المهره جوز بدل و مر زنجوش
 عنب الثعلب قوش از می عیون الدبک حبثم خر و مس بعضی کونند
 که شمر درخت بغم است باب الفاشل کرم دستنی بدل وی

در وی

در وی است فاشل سینی شمش پندان فاغره فاغره فاوانیا
 عود الصلیب فجل تر ب فرسیون کند نای کوهی بدل وی
 اینسون فلج مشک قرنفل بستانی بدل وی قرنفل است فستق
 پسته فطر السالیون تخم کرم فس جلی قعاق هر نو س ذاری خوند
 فلفل موید پنج درخت فلفل بدل دار فلفل فلفلون پودر کوهی
 فو بدل وی سنبل و کباب و مطلق سیاه فو پنج جلی بدل نعناع
 فوه روناس بدل وی دانک وزن سینی و مویز سیاه و شیطرح
 باب القاق قشا خیاره و خیار دراز است قشا الحمار خباز
 سفید قرع کدو قره العین کرم فس الماء قرنفل منجک قرنفل بستانی
 فرنجشک قر دایانا کرویای بری قر قون سعد باب الکاف
 کالنج عروس در پیره کاووز بان لسان الثور کاشم انجدان
 کباب حبت العروس کرات کذا کلم کرم و باز نیز رومیست
 کون نیزه کند رجب البان کندش کند شد کولپر انجدان وید
 کما فیطوس کرم فس از می یا طرخون رومی کما دیوس بلوط الارض

BLANK PAGE

نچه احتیاط مطلب که زود باید بنویس این اسرار بر سه باره کاغذ
 در هر کاغذ سه روزه نیک و چهار دانه فلفل بله ارد و بیج یکرا نظر
 و یکاه شام و یکرا صبح در آتش آند از با آنکه بنویس بر باره همس
 یا آنکه در آتش آند از مجرب صکر هبوا احیی
 یا غنیمه بحس نقش الحسن و لهما طین و نفور رش
 و النار خون قلبه ۲۲ ع ۲۲ ح ۲۲ الفرجاس الساعه
 النار نقش سیم اصلی اصلی اتوا اولو شو
 نقش اشوا اشوا اطو نقش طرا لشیر سر حبه ۲۲ ع
 قلبه ۲۲ الرسم ال ع ۳ النار ۳ الحمر ۳

فصل در بیان جذام و اسباب علائق و اعلاجات آن اما جذام علی بود
 در غایت بدی و حادث میگرد از حره سودا در تمامی بدن و فاسد
 بسیار مزاج اعضا و هیئت و شکل را و اعضا در آخر او خورده میشود و ساقط
 میگردد و گاهی جراحت میشود و گاهی نمیکردد و سبب او حرارت و بیوسته است
 که خورسوخه و سودا نموده و تولد فرزند در ایام حیض از اسباب او بعد
 و صفا و مصاحبت مجذوم و سودا اگر بسیار بود رقیق از نو آنگاه حادث
 میگردد و اگر غیر رقیق بود بظاهر بدن دفع گردد از بهی سبب و برص سودا
 و قوبا و منش و سرطان و خنارین و اورام سودا می حاصل میشود و اگر
 ممکن نبود دفع از با اعضا از جهت ذات کیفیت و منبسط گردد در تمامی
 بدن جذام حادث میشود و سودا می که این مرض از نو حادث میگردد
 بر دو نوع است او سودا می که از دی خون و ثقل حاصل سودا این
 نوع با ساقط اعضا میباشد بلکه حتی اعضا را میل میشود و غلیظ میگردد
 و ضیق نفس و صوت و جدت کرد کشته و موی پاشید ف میگرد از این جهت
 دوا اگر سودا میگرد و در ابتدا علاج میباید و تم سودا اگر از مزه صفر
 متولد گردید و این نوع با تا کل اعضا و ساقط او میباشد مشکل نیک
 میشود و بعضی گفته اند که این قسم زودتر قبول علاج میکند از قسمی که از
 نفا سودا حادث گشته از این جهت آنکه صفر لطیفتر از سودا است این
 قسم وقتی مسلم بود که در ابتدا و پیش از جراحت بود اما بعد از جراحت
 قبول

و بوجه

قبول علاج نمیکند علامات ابتداء جذام حررت نکند روی و جسم
 مایل بسواد و ضیق نفس و خشونت صوت و کدورات بیاض چشم و بسیار
 عطشه و بوی از بینی و عرق سپینه و سرد بوی و آب چشم و خلق
 و عجب و حسد و خواب پریشان و بوجه صوت و بار یکی موی و پاشید
 و شق شدن ناخنها و رنگ او مایل بسواد و غلط لبها و قبح صورت
 غده و و شرآت صلب و اگر حدوت جذام از سودا می سوخته که از صغیر
 متولد شده مفاصل او جراحت گردد و بینی او متاثر و خورده شود درین
 وقت طبع نیک شدن نیاید داشت علاج در ابتداء فصد قیفال از
 دست راست و چند رو کلاحت نماید بعد از آن رک اگر از دست
 چپ کشایند و اگر احتیاج شود از پایها و پیشانی و پس گوشها و اگر در حلق
 نحوه ظاهر گردد رک او جان که در دست فقع دارد و آن مقدار
 خون بردارند که نزدیک بغشی رسد و در میان فصد ها بحام ها
 در آیند تا خون رقیق گردد و در بدن روغن بادام و روغن مسکه
 که از کاو باشد بیشتر عوارث آنچه در بدن مانده و در بینی چکانند و در بد
 ای که بنفشه و بابونز و کل خیر و و نیلو فرجوشا بنده باشند بریزند و از فصد
 و مسهلات قوی مثل جب قویا و آنچه در مالینی لیا مذکور شد همداومت نمایند
 و اگر فی باسانی آید فقع کلی دارد و تخم ترب و تخمین و امثال آن مثل تخم شبت
 و تخم سوس و جوز القی و بعد از فی و مسهل روغن بادام یا کجند لبش اب آنچه تا عیس
 بجز غیر آنکه

اگر از اهل شرب شوب بود و الا بجهاد عرق اندک روغن بادام مزوج نمود اختیار
 نمایند روغن دو مثقال و شراب و غیره تا بجهل مثقال باشد و خاکستر خوب انجیر و بوبه
 در آب شبت تر سازند و بدن را بدان بشویند هر روز آرد باقی و آرد حلبه
 و بوبه و اشنان برابر یکدیگر و بد نوبدان طلا نمایند در حمام و طبع خلطه که
 در و اندکی صابون بود نفع دهد دارد و در آبی معتدل هر روز در آمدن
 و بعد از آن شربت افستین و غذایان جو پاره و نموده آب که از گوشت
 مرغ و کوسند جوان و بطور زده تخم مرغ نیم بخت و ماهی صراحی و
 اختصار بر شیر کوسند تنهاترین چیزهاست در این مرض و نان کندم
 نیز میل نمایند و از غذاء که از و سود حاصل گردد مثل گوشت گاو و گوسفند
 و نعلبند و عدس و کوبیده و باد بجان و از هوای سرد و خشک اجتناب نما
 و ریاضت پیش از غذا فایده دارد و بعد از آن صبر استفرغ اگر از تعب
 و پنجابی ملاحظه نمایند شاید و نوعی از جذام که از سوخته و صفر حاصل گشته
 اکثر علاج او تطیب و تسکین صفر اعماء جینی با سفوف مسهل سودا و دیگر نوع
 از امراض که مشابه ابتداء جذام است و آنرا با دشنام نام گذاشته اند
 علامت او حرمت روی و اطراف حرمت منکره مشابهه جذام علاج فصد
 و اسهال سودا و تدبیر ابتداء جذام و گذاشتن ز لور تراشیدن تا خون
 بسیار بیرون آید بعد از آن نمک بمالند و مرهم احمر و مرهم خل فایده دارد و صابون
 طلا سازند و بعد از آن باب کم و بشویند چند نوبت مکرر سازند

فصل

بازمانده

فصل

در خناری این علت را به پاری از جمله کثرت عرض
 مر خناری را وحدوث او بیشتر از سوء هضم و تخم شود و این آماسی بود که
 صلب از جای بجنبند و پیش و پس زود هر نکت تن بود و سلطه بر هضم
 آماسی صلب از جای بجنبند و پس و پیش رود و از ابد است توان گرفت و گاه کم بود
 و خناری را نرو آن خناری بود که بسیار گردد و پیشترین بر کردن و زیر بغل
 پدید آید و مردم کوتاه کردن بر آرند و بعضی را سخت بزک بود و این ناد
 بود علاج تنقیه بدن از بلغم غلیظ بقی و اسهال و تغلیل غذا و از ترشها
 و از طعام خوردن شب پر هیز کند و اجتناب از غذای غلیظ نماید و از نیس
 کفتن و آواز بلند کردن و از خشم و بالین بلند باید داشت و در جهات که از خارج
 بلغم و سودا نماید و حبت خزران و حبت و اصل سود مند است و صفت
 حبت و اصل اینست سنبل سیلنج حبت بلسان اسارون دارچینی زعفران قزقل
 مصطک از هر یک درام صبر شانزده درام اسطوخودوس شش خط از هر یک
 پنجاهم تربد هفت درام محوده چهار درام غلک هند دو درام حبت سازند
 شربتی در دو درام تا سه درام صفت حبت خزران ایاری فقیر اسه درم
 غار بقون در دو درام و نیم شش خط درام نیم از زوت چهار درام تربد هفت
 درام جاویش مثقال نوشاد درم محوده مثقال حبت کند باب کند نا
 شربتی مثقال تا یک مثقال و نیم چند نوبت اختیار نمایند و هماد محلول در مرهم
 داخلون را خاصیت کلی است در تحلیل او صفت آن بکند مراد سنگ سی مثقال نرم

سرد
بسیار
گاه کم بود

بازمانده

بازمانده

روغن ریت شفت منقال در پانله کنند و بر آتش نرم بجوشانند و مردار سنگ بکف در
 روغن هجیانند تا بگذرد و روغن سیاه کرد پس شفت منقال لعاب تخم کتان
 و چهل منقال لعاب اسغول و سی منقال لعاب تخم خطی بیاورند و بکف بزنند تا سبیل
 و آنچه سوسن کبود و زعفران کوفته اضافه نمایند بر تحلیل قوی کرد و حریم رسل
 نفع کلی دارد و اطریفل عدوی فایده دارد صفت اطریفل عدوی اینست هلیله سیاه پانز
 درم بلبله و آمله و تربد از هر یک هفت درم اصفیون درم بقیاع و اسطوخودوس
 و سنای مکی از هر یک پنجم سبیل و باد بیدار و غاریقون از هر یک سه درم اینسون
 و مصطکی و چون بواجز نقل از هر یک دو درم نوشادر دو درم عدو کون کوسفند
 خشک نمود پنجم بیه و آن عمل بسیارند شربتی دو منقال ناسه منقال و نیم نه
 و اگر درون نیم درم ازین ادرجند در دین باقی باقی و یا نبات اندکی
 اختیار نمایند نفع دارد و اگر ازین داروها فایده نرسد ضادها و منفع گذارند
 دارویی که خناری نرم کند بگردند آرد باقی و آرد جو و پیر بطبر و روغن ریت
 بگذارند و داروها بدان آنچه نمایند صفت ضاد منفع تخم کتان تخم خردو
 و پنچ سوسن کبود و تخم جلبله در شراب بجوشانند و سرکه کین کبوتر بعد از حاجت آنچه
 نمایند و طلا نمایند و بعضی از حکما گفته اند که میاشاخ بز که میاش میگویند بگردند
 و میونند و یک هفته هر صبح دو درم بدهند این علت برود و نوعی از خناری بسیار
 مفید است که از جلد کبیا بلند بود و جراحت میکرد و بوقوت این خناری بیه راه بشکافتند
 و این بدترین نوع خناری است علاج او آنست که بشکافتند احتیاط باید کرد تا در کما

صفت اطریفل عدوی
 کینه امرض
 سوزاوی

و عصبها

و عصبها که نزدیک او بریده نشود و بعد از بریدن داغ نمایند و ما را او برود
 آرند و در کتب آورده اند که یکی خناری را بشکافت و شافی از عصب برید
 او از خنداوند علت باطل نمک کست و صواب آنست که هر گاه بشکافتند جانب
 سلیم بر بشکافتند و باقی را به دو اها و داروها پاک سازند و حریم نکاره
 فایده دارد صفت آن نکارد و درم علك و موم از هر یک پنجم روغن
 ریت بیست منقال حریم سازند چنانکه رسم است و بعضی طبیبان درین
 حریم پنجم را پنج زیاده میکنند و بعضی خناری را بشکافتند که ماده آن میگردند
 ماده سرطان بود داروها هم که در علاج او بکار ببرد باروغن کل بیاورند
 و اگر دردی و حرارتی بود ضاد از آرد کنند و آب کیشتر باید ساخت
 و از هر یک جز و حفضی دو جز و نرم کوفته به باب کیشتر تر طلا سازند

فصل در اطلبة جرب و حله

از طلاهای مجرب او کو کرد را با حناد
 روغن دینه آغشته کنند
 و در حمام بر بدن طلا بکشد
 و عرض در حمام بودن اینست
 که بعد از مالید داروها طری عرف
 کنند پیش از شستن و این طلا به که
 که مذکور شد بغایت مجرب است

ایضاً ضامد جرب که بغایت آرزوده است
 صفت آن تخم ریباس در و مثقال مغز
 هسته زرد آلوی تلخ و زینق از هر یک
 یک مثقال با سرکه ساییده باروغنی کجند
 در حمام طلا کنند ایضاً ضامد دیگر بجهت
 جرب و حکم بغایت مفید است انار ترش
 با پوست ریزه کرده چندان بچوشاند که مضمحل
 شود پس بکوبند تا دان و پوست یکسان گردد
 حمام طلا کنند و هرگاه از ماده سوداوی و صفراوی
 باشد با حدت خلط مغز دانه مکد و دهند و اندر
 بیشتر دختران ساییده طلا کنند ضامد دیگر
 ایضاً جهت جرب بجز است کوکب و زاج سفید
 فلفل مارنومی نیم سوخته زنجبیل سفید اب قلی
 بالسویه مادوی نیم سوخته یک عدد باروغنی کل و بنفشه ضامد
 نمایند قرص سعه منقول از جامع امین الله جمله سعه و قوباو
 او رام بارده و صدام بلغی آرزوده است در چوبه بادام تلخ از هر یک
 جز و مقل ازرق دو جز و مقل ششعلان روم در سکه چنسیا بده قوس
 ترتیب دهند با آب کاسنی و روغن کل و سرکه و امثال آن خاد نمایند

دو جله

فصل

فصل در تدبیر فصل و حجامت فصل استفرغی
 کلی بود جبهه آنکه هرگاه هر اخل از خونست هرگاه فصل شود از هر خطی
 چیزی کم شود و فضیلت فصل آنست که هر وقت که در آن بکشاید رنگ و غلظت
 خون میتوان دید و آن مقدار که مصلحت باشد میتوان گرفت و داروی مسهل
 اگر افزاید یا تقیری کند بجز تدارک آن مشکل بعد معلوم است که جگر گرم است
 و تولد خون در جگر است باشد و معدن قوت طبیعت و هر تن را از آن بهره
 و بدان پروا ده است و هرگاه خون بیشتر کند ضعف و غشغ تولد کند دیگر آنکه
 رگی بزرگ از جگر بدل پیوسته است و خون را بدل میرساند و آن خون در
 دل موجب قوت حیوانی گردد و در هر چه شریک یا ناشده به مرتبه رسد و هر وقت
 خون از شریک یا بنا پس رون رود و قوت حیوانی باطل گردد و بجز در و منافع
 خون آنست که پوست رنگین و تازه دارد و متقدّمین خون گرفتن را
 روان داشته اند و این رای خطا است جبهه آنکه هرگاه خون فاسد در بدن
 جمع شود سبب بیماری گردد و عذری گفته اند که بغیر ای لطیفه و اندک
 مزاج چون با اعتدال باز آید اگر چه این تدبیر صوابست ولیکن مدتی باید
 تا خون با اعتدال باز آید و شاید مهلت ندهد پس ضرورتاً مقدار
 از خون باید گرفت و اعتماد بر قوت و حال دل باید کرد و طبیب در حال
 فصل دست بر نبض دارد تا اگر اثر ضعف و تقیری ظاهر گردد بیاید
 وقتی کردن پیش از فصل غشغ بار دارد خاصه کسی که در معده او صفرا

صغیرا تولد کرده باشد و دم معده ضعیف بود و در حال خون آمدن غشغ واقع
 شود پس از بستن رک بود و پیش از فصل زمانی اندک آب انار و آغوش
 یا شربت سیب ترش دهند غشغ باز دارد و سر و مزاج را شربت پودینه
 یا جلاب که روی ادویه گرم باشد و مشک بوی کند و دواء المشک
 بجلاب یا آب انار دهند و کسی را که روز نوبت تب باشد رک زنند
 و در حصص تا سیم اگر مبتلا نبود فصد نمایند و میان در که در غایت صفت
 باشد در دستگیران دهند بعد از آن شکلی فصد نمایند و در روز
 طعام نخورند و بعد از آن نادر و در طعام لطیف و کثر خورند و چیزی
 که صفر بنشانند خاصه صفرانی حرام را میل نمایند و بعد از جماع
 و اسهال و قی و هیضه و تررد بسیار که مسام کشوده شود رک نباید زد
 و اگر ضرورت شود بعد از سه روز فصد نمایند و هیچ شیئی خوشبوی در
 سر رک نگذارند اندک خاک بر سر رک باید گذاشت و هر طوب مزاج را
 پیش از فصد ریاضت معتدل فایده دارد و در کلماتی که از کتائید قیقال است
 واکحل و باسلیق و جبل الذراع و اسلیم و باسلیق ابطی و صافن و ما بفض
 و عرق النساء و هر یک را منفعی گفته اند فصد قیقال بجهت علت سر و چشم
 و بینی و کام و زبان و لب و دندان واکحل هر تن را سود دارد و باسلیق
 علت جگر و سپر و ذات الجنب و سر سام و در سر من و زانو و ساق
 و قدم و اسلیم دنبال باسلیق است از دست راست در جگر را
 فایده

باید از اینها فصد کرد
 باسلیق و باسلیق ابطی
 باسلیق و باسلیق ابطی
 باسلیق و باسلیق ابطی

فایده دهد و از دست چپ سبز را و خارش را نفع دارد و جبل الذراع
 در بعضی دستها با رک باسلیق بود و در بعضی بااکحل آمیخته باشد
 و صافن یعنی فصد صافن حیض بکشاید و کوی خارش که بر همان و خایه
 و قضیب بود دفع نماید و ما بفض بعضی گفته اند دنبال رکها است و
 شاخهای آن یک رک شله فصد او در دست و احتشار اسود دارد
 و عرق النساء یعنی فصد او در او را زایل کند اما قیقال را به پنهان یا بوی
 و در بود باید زدنیش در عصب و غشا نرسد واکحل در زیر او عصب است
 و از دراز نباید زد و باسلیق در زیر او شریانیست بیک سوی باید برد
 و بوریب زنند که اگر چه دراز از تن باد گیرد و باسلیق ابطی را بسیار
 باید مالید و با بهام باید گرفت پس از آن باید کشود فصد اسلیم را
 مساعد بیاید بست و بوریب زنند و دست در آب گرم گذارند تا خون
 آن مقدار که باید برود و در رک صافن از بالای شتالنگ باید بست
 و از اصل رک دورگ با اوست از دو جانب او اصل را باید زد و ما بفض
 در زیر زانو است از جانب انسی ساق در آن هر دو باید بست تا درک پدید آید
 و عرق النساء از میان زانو تا شتالنگ به پیچند و خسی در زیر پای او زنند و
 فصد میان خفر و بنصر رک بجوید اگر یافت از خطا این باشد و اگر نیابد از
 پس شتالنگ از جانب وحشی بدرازا باید زد و سر نیش بعصب و غشا نباید
 رسانید که مبادا کسی شود و اگر رک با رک یک زد و خون در زیر پوست جمع شود
 الکنک

باید از اینها فصد کرد
 باسلیق و باسلیق ابطی
 باسلیق و باسلیق ابطی

ما صفتح در آه سنگ حلوان ما در آه سنگ حلوان معجون مفرح یا توتی ن قد

معجون نزاله و تسهل

تند سازی صابون

عقده قمو

المعاجین

مراط فیل صوفی معجون نوشدارو در برابر ج فقر معجون مفرح

معجون نجاده معجون مکونی معجون نوشدارو و جوارش عودن

نراط فیل نقل ملین نراط فیل مقلن دواء اللثنجین

معجون خبث الحديد و ساحتی الحديد سرد و التریجین

معجون مقوی باهون معجون لبوبن معجون لبوب کیرن

معجون فلاسفر ^{مشهور معجون ماده الجوه} سطا غزیه باهون سطا دویه و مالید بقضیب

جوش عسل معجون سورنجان نجات فلو بنای روی ن

معجون شصان و جوارش کندر نجات جوارش عودن

السفوف

کسنون سورنجان لا سفوف سعال نجات سفوف اسطو

نات سفوف ابن ماسویه نه سفوف الطین نه سفوف لوع و ر

نه سفوف حبر رمان نجات سفوف مقلیا ثار

عرب سفوف مفاصل نجات حبه نجات الشفان

عقده حبه زریق و عقده حبه زریق و عقده حبه زریق و

عقده حبه زریق و عقده حبه زریق و عقده حبه زریق و

حبه نزلن حبه دیگر نجات حبه سرفردن

حبه افیمون نجات الرمان نجات حبه مقل و

سما حبه درستی خون بواسیر نجات سورنجان

ص صط حبوب زریق قلدا ایتم حبوب زریق ن

ص حبه طباشیر کافور نجات قرصها

قرص مبارکد کاشیاف ایدضن کاجهار دارو

کد قرص بنفشه قرص طباشیر سا قرص کهر بان

ساق قرص فلافیون ساق قرص بنادق البریزان ساق قرص کالنج

ن قرص زرنکف و قرص ورماد صغیر و قرص ورماد

ص قرص طباشیر قابض قرص خشخاش نجات کاشیاف بواسیر

نجات حبه زریق و عقده حبه زریق و عقده حبه زریق و عقده حبه زریق و

نجات حبه زریق و عقده حبه زریق و عقده حبه زریق و عقده حبه زریق و

نجات حبه زریق و عقده حبه زریق و عقده حبه زریق و عقده حبه زریق و

نجات حبه زریق و عقده حبه زریق و عقده حبه زریق و عقده حبه زریق و

نجات حبه زریق و عقده حبه زریق و عقده حبه زریق و عقده حبه زریق و

شربت افیمون
 شربت کافور
 شربت بیدار
 شربت باری
 قاجار شیره

قاجار شیره ن

سکنجبین ها که پسته که غصیل را سکنجبین غصیل
 سکنجبین افیمون را غصیل سکنجبین بود و پسته شربت بلتها
 ل شربت زوقان ل شربت دیاقوزر ل شربت بلتها
 ل شربت کاور بلان ن شربت بلتها ن شربت فواکه
 ن شربت لیون ن شربت افسنتین ن شربت زرشک
 ن شربت خشاش ن شربت دینار ن شربت ملا حیوانه
 ن شربت مودر ن شربت باد ن شربت بنفشه
 ن شربت نیلوفر ن شربت اسطوخودوس ن مالک جیا
 کلمات الشعیر ل آب کامه ر ممالجین ن ربوب
 ل رب جوند ن نار شوب دکن ن مر کبات مفرق

ان لعاب خشاش ن و چوب چینه و سه بیان ر و غن بوسید
 سا سوز نیدن و در ر سوشیا و در دفع سوزش بوسید
 ساهای بوسید ز ساه خشکند ر و غن نر کس و زنبق
 بیج دهنیات طراز یا حینی ن یا مر هم شوختگی آتش
 زمر هم جراحات سر ما یرده ن یا مر هم جراحات شمشیر و غیر آن
 قطعات و بیاء صوتر یا ق الطین ن صوتر یا ق از بعد ن
 صحه ندر ماش ر غصیر سام ن شخمادات بوسید
 قاجار شیره ن س آبز کهار

روغن کاجور

داروهای چشمی
 لوز
 مطار
 کدار
 کدار
 قار

وزقا کبر
قد

ع ٢٤



Handwritten notes in Arabic script, written vertically on the right side of the page, partially overlapping the dark smudge.

Handwritten text in Arabic script, organized into several lines with horizontal underlines, located below the dark smudge.





END OF REEL
PLEASE REWIND

